

تحليل و تفسير متن

تاريخ ايران، دوره مقدماتي (۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م)

تأليف: آقا شيخ عبدالرزاق مسئله گوی قمی (م ۱۳۲۹ش)

رسول جعفریان

| ۶۱۷-۷۵۶ |

۶۱۷

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۲۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه: در باب کتاب‌های درسی تاریخ در دوره قاجار و مؤلفان آنها

بحث از کتاب‌های درسی از جنبه‌های مختلف مورد توجه پژوهشگران ایرانی از زمان پهلوی و پس از انقلاب بوده است. چند پایان‌نامه و رساله و نیز مقالات فراوانی در این باره نوشته شده است که می‌توان با جستجویی ساده آنها را در فهرست‌های موجود در ایرانداک و موارد دیگر به دست آورد. هدف مقاله حاضر این نیست که کاری به آن سبک و سیاق انجام دهد، بلکه متمرکز بر یک کتاب و بیشتر به روش تحلیل متن، با همان روش و سنت تفسیری اما با تأکید بر کلیدواژه‌ها و ارتباط آنها در متن با یکدیگر است. آگاهییم که ژانر کتاب درسی از هر جهت با نگارش‌های دیگر متفاوت است و از این حیث که «آموزشی» نوشته می‌شود، و «سیاست‌های خاصی» در آنها اعمال می‌گردد، از آثار دیگر متفاوت است. در این میان کتاب‌های درسی تاریخ، آن هم در دوره قاجار و پهلوی و حتی پس از آن، موضوع جذابی برای مطالعه و بررسی است. این مسئله که نویسندگان این آثار تاریخی و درسی، چه انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی و فکری برای نگارش این آثار داشتند، با چه پیش‌زمینه فکری و سیاسی آنها را می‌نوشتند و بر آن بودند تا چه تصویری از ایران و جهان و تحولات آن به دانش‌آموزان بدهند، از نکات مهمی است که در این ملاحظه باید در نظر داشت. برای یک تحلیل بهتر، باید دانست آنان چه شناختی از تاریخ ایران و جهان داشته‌اند؟ تا چه حد از تحولات سیاسی و اجتماعی داخلی و خارجی متأثر بوده‌اند؟ و چه مقدار آثار پژوهشی ایران‌شناسان اروپایی را می‌شناخته‌اند؟ و اینکه آثار و تحقیقات جدید را در حوزه تاریخ و باستان‌شناسی ایران‌شناسان درباره تاریخ ایران چه مقدار در متن‌های نگارشی خود انعکاس داده‌اند؟ همه این موارد از مسائل جذاب و جالبی است که می‌تواند موضوع بررسی‌های متعدد قرار گیرد.

درباره کتاب‌های درسی تاریخ در دوره قاجار کارهایی انجام گرفته است؛ از جمله «تاریخ‌نویسی درسی در یاران از دارالفنون تا برافتادن فرمانروایی قاجاران» از دوست ارجمند جناب دکتر منصور صفتگل (دانشگاه انقلاب، پاییز ۱۳۷۸، ش ۱۱۲، صص ۱۵۳-۱۹۶) که به تفصیل به آثار تاریخی درسی دوره قاجار - نه فقط تاریخ ایران - پرداخته شده است. مقاله دیگر با عنوان «مقدمه‌ای بر سیر تحول کتاب‌های تاریخ در

مدارس از تأسیس دارالفنون تا پایان دوره پهلوی اول» از حوریه سعیدی است (مجله تاریخ معاصر ایران، بهار و تابستان ۱۳۷۹، ش ۱۳-۱۴، ص ۲۵-۶۲). به جز اینها، آثار دیگری نیز دایره تاریخی برخی از آنها مربوط به دوره پس از قاجار و گاه عمومی است. شماری از تحقیقات نیز بر موضوعات خاص در کتاب‌های درسی تمرکز دارند. آقای صفتگل شرحی درباره اینکه نخستین متن‌های تاریخی درسی، نه فقط تاریخ ایران، بلکه درباره تاریخ قرون وسطی، انقلاب کبیر فرانسه و موضوعات دیگر، چگونه شکل گرفت، توضیحاتی داده‌اند. ایشان از آغاز تدوین کتاب‌های تاریخی، یعنی حوالی سال ۱۳۱۵ تا زمان احمد شاه، در حوزه تاریخ ایران، تنها از کتاب میرزا حسین خان، منتشرشده در سال ۱۳۲۷ق و کتاب بدایع‌نگار که اصولاً تاریخ ادبی و اخلاقی است و نیز اثری از مترجم السلطنه یاد کرده‌اند. از چند اثر فروغی هم که به صورت خطی برجای مانده، گزارشی ارائه داده‌اند.

به نظر می‌رسد طی دو دهه اخیر با انتشار فهرست‌های تازه از کتاب‌های چاپ سنگی به ویژه درسی، شمار دیگری از این آثار دیگر در این حوزه شناخته شده است. آگاهییم نگارش کتاب به خواست مدارس، با حمایت ناشران و تلاش برای فروش تولیدی‌های خودشان بود. دولت یا همان انجمن معارف، پروگرامی کلی داشت که مشتمل بر فهرست کلی مطالبی بود که باید کتاب درسی بر اساس آن نوشته می‌شد. افزون بر کتاب‌هایی که در تهران چاپ و منتشر می‌شد - و بیشتر با آنها بود - در شهرستان‌ها نیز آثاری نوشته می‌شد؛ از جمله آنها کتاب مورد بحث ما یعنی *تاریخ مقدّماتی ایران* از شیخ عبدالرزاق خائف قمی است. از جمله کتاب‌های انتشارات شهرستانی هم تاریخ ایران و عالم از میرزاهمدی خان فرهپور، معلم مدارس متوسطه کرمانشاه بود که یک نمونه اش در فروردین ۱۳۰۸ به عنوان چاپ دوم در ۱۱۲ صفحه منتشر شده است. روی جلد آن نوشته شده است: «مطابق آخرین پروگرام مصوبه ۱۳۰۷ شورای عالی معارف». طبعاً ممکن بود مدارس در شهرهای دیگر یا حتی تهران، از کتاب‌های شهرستانی استفاده کنند. مقصود از پروگرام، سرفصل‌های درسی اعلام شده از طرف انجمن معارف بود که در اینجا یک صفحه آن را که پروگرام سال پنجم و ششم درس تاریخ است، از صفحه پایانی کتاب ممتاز التواریخ ابوطالب خان گرکانی چاپ ۱۳۳۴ق می‌گذارم.

۱۲۴

صورت مواد زرگرگرم جدید وزارت معینه مسارف که در اینجا
درج شده از قرار ذیل است

سال نهم

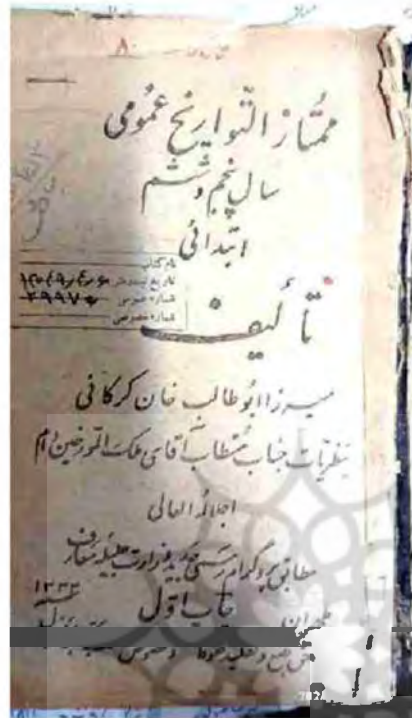
فرزادای شهبه - سیت های اجتماعی بشه در انحصار قبل از تاریخ و اوایل قرون تاریخی
- قبسات بزرگ تاریخ - مصره فراهنه و ابرام - بنی اسرائیل و رود پیشان میر
خروج آنا از ان مملکت - فنیقیه آشور بابل و می بلور که منته به برای فهم تاریخ ایران
سیونان - آن اسپارت - جنگهای می - فلیپ اسکند و تجزیه دولت اسکند
- ذکر مختصری از تمدن یونان - رم - جمهوری و کشمکش میان بیاضوات -
ژول قیصر و تشکیل امپراطوری - مذبح مسیح - ۴ - ختم دولت روم شرقی و غربی -
ذکر مختصری از تمدن رومی - انکشافات هنر علمی و صنعتی

سال ششم

تاجات و خیابان - ظهور اسلام و دولت عرب - فرزادایه و تشکیل دولت مختلفه در اروپا
- جنگهای صلیبی - تشکیل دولت عثمانی - مختصری از تمدن اروپائی در قرون وسطی - کشف
- عصر تجدد علوم و صنایع - لونی چهاردهم انگلیس و شی آن برسی آنداهی - مختصری از
تمدن اروپا در آن قرون - روستیه و پلرگیر - افقه ادبگری انگلیس - تحصیل استکانات علمی
تشکیل دولت متحده امریکا - سرش فرانسه - ناپیون اول - دست اندازی دولت اروپا
با کشتن آباد آفریقا - جنگ روس و ژاپن - جنگهای باکان و ماچو - تمدن ملل جدید و غیره
تاریخ ایران بعد از ظهور اسلام (در کارخانه میرزا علی صفیر بطبع رسیده)

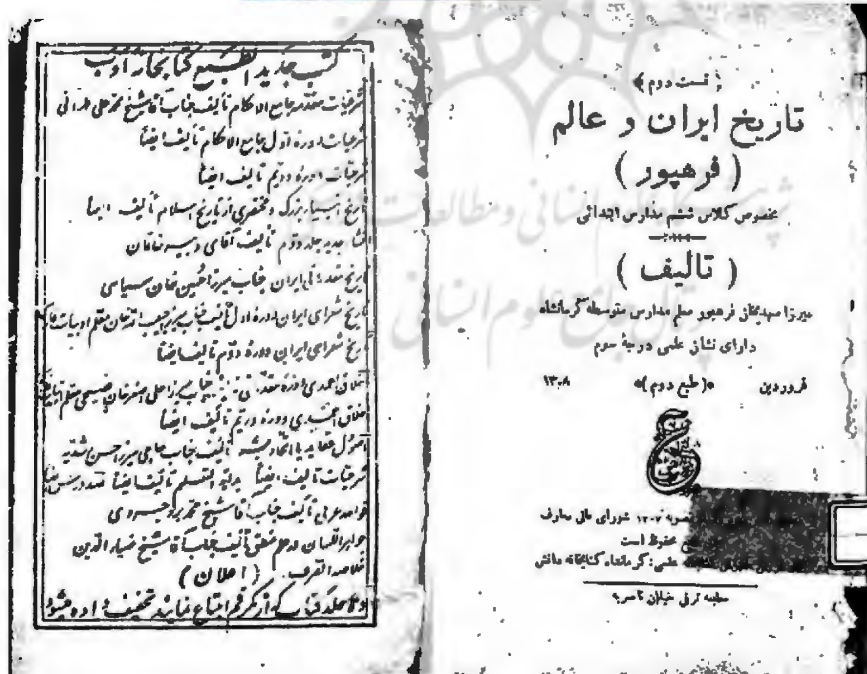
۶۲۱

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۲۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳



۶۲۲

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳



فروغی‌ها شامل پدر میرزا محمد حسین خان و محمد علی فروغی - تا قبل از آنکه عباس اقبال در صحنه نگارش آثاری درسی تاریخ ظاهر گردد - سهم زیادی در نگارش این آثار داشتند. چنان‌که اشاره شد، دکتر صفت‌گل در مقاله پیش‌گفته، شماری از این آثار را که نسخه‌های خطی آن در کتابخانه مرکزی مانده است، مرور کرده‌اند. میرزا محمد حسین خان فروغی (م ۱۳۲۵ق) که شغل اصلی وی تألیف و ترجمه بود، به همراه فرزندش میرزا محمد علی خان فروغی، نقش مهمی در تدوین کتاب‌های درسی تاریخ تا اوایل دوره رضاشاه داشتند. فرزند دیگر او ابوالحسن خان فروغی، از نویسندگان روشنفکر این دوره است و ظاهراً دستی در تألیف کتاب‌های درسی ندارد. روی برخی از کتاب‌ها نام میرزا محمد حسین خان آمده و شماری هم مشترک است؛ یعنی نام پدر و پسر و روی برخی تنها نام میرزا محمد علی خان آمده است.

تاریخ ایران
کتابش جناب میرزا محمد حسین خان ملقب به ذکاء الملک متخلص
به فروغی است
تألیف النعمان میرزا محمد حسین خان بن ذکاء الملک
مجموعه
مجله تخصصی
فی شعبان سنه ۱۳۱۸

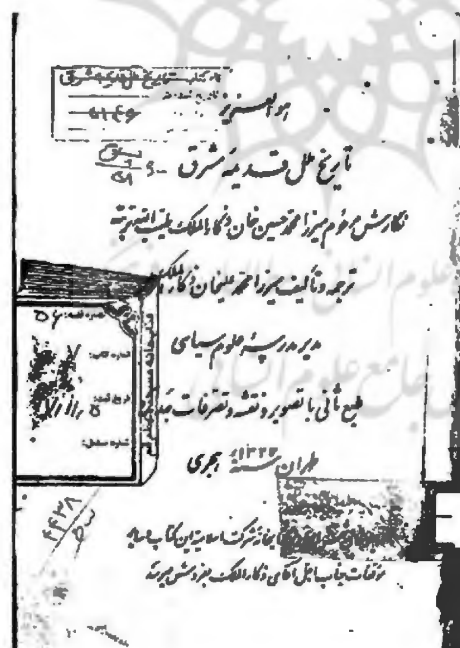
۶۲۳

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

در شعبان ۱۳۱۸ق کتابی با عنوان دوره ابتدایی از تاریخ عالم، جلد اول، تاریخ ایران «نگارش جناب میرزا محمد حسین خان ملقب به ذکاء الملک متخلص به فروغی ... و تألیف معتمد السلطان میرزا محمد علی خان بن ذکاء الملک» در ۴۲۰ صفحه منتشر شده است. این کتاب که به سبک معمول - نه سؤال و جواب - است، یادی از هخامنشی در آن نیست و از پیشدادیان و کیانیان و اشکانیان به بعد سخن گفته شده است؛ همچنین تلفظ انگلیسی بسیاری از اسامی قدیمی در آن آمده است. بخش اول تاریخ ایران قبل از اسلام و بخش دوم (از ص ۱۲۲) تاریخ ایران از صدر اسلام تا زمان حال است. در بخش قاجاریه، ستایش فراوانی از شاهان قاجار شده و از تلاش آنان برای خاموش کردن شورش‌ها یاد شده است: «سلاطین قاجار برای تصفیه مملکت و تحصیل تسلط تام خیلی زحمت کشیده‌اند؛ زیرا که در نقاط

مختلفه ایران گردنکشان و رؤسای قبایل و خوانین بودند و اکثر از اطاعت و خدمت تخلف و تمرد می نمودند و مشکلات می تراشیدند. مرحوم آقامحمدخان - طاب ثراه - دست به کار مقهور کردن آنها زد و خاقان مغفور فتحعلی شاه - انار الله برهانه - پیشرفت حاصل نمود و شاهنشاه شهید ناصرالدین شاه - نور الله مضجعه - کار را به انجام رسانید» (ص ۳۱۸).

اثر مشترکی - ترجمه - از پدر و پسر فروغی با عنوان تاریخ ملل قدیمه مشرق در سال ۱۳۲۷ق - دو سال پس از فوت فروغی پدر در ۳۲۹ صفحه نشر یافت که روی جلد آمده است: «طبع ثانی با تصویر و نقشه و تصرفات جدیده». در مقدمه آن می گوید: «ده سال قبل، یعنی در بدو تأسیس مدرسه علوم سیاسی، این بنده به ترجمه کتابی در تاریخ ملل قدیمه مشرق به جهت محصلین مدرسه مزبور مأمور گردیده، این خدمت را انجام دادم، و پدرم - رحمة الله علیه - آن ترجمه را نگارش فرمود و به حلیه طبع رسانید؛ ولی این اوقات نسخه آن کمیاب شده و حال آنکه احتیاج طالبان تحصیل به آن بیش است». وی سپس شرحی درباره ترجمه و تصرفات لازمه ای که در متن داده، به دست داده است.



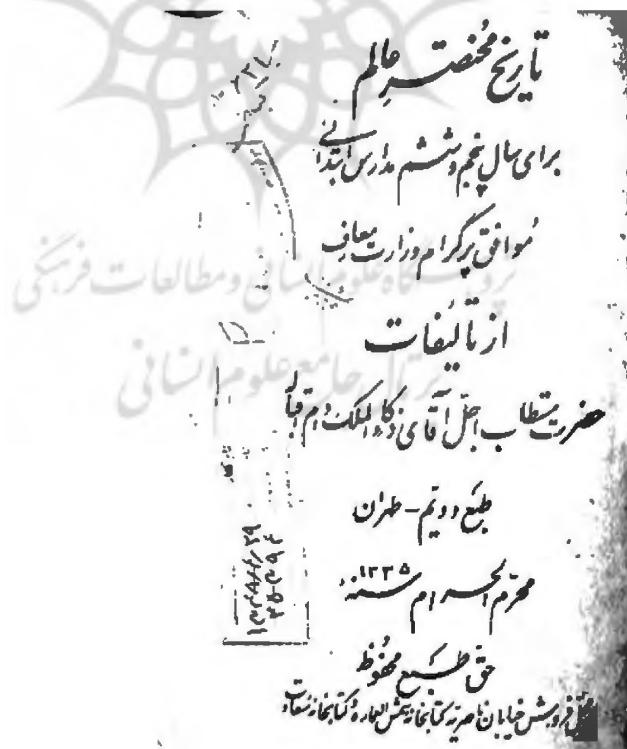
کتابی با عنوان دوره اول از تاریخ عالم، جلد دوم تاریخ ایران، مصور در سال ۱۳۲۸ق به نام مرحوم ذکاءالملک و پسرش میرزا محمدعلی خان ذکاءالملک در ۴۰۰ صفحه (برای

دبستانیان) انتشار یافت که شامل رویدادها تا سال ۱۳۲۶ق است. در اواخر آن آمده است: «امروز که سلخ ماه ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ هجری می‌باشد، قریب دو سال از سلطنت مشروطه ایران می‌گذرد و انقلابات ایران به خوبی ساکت نشده و دارالشورای ایران که مجمع منتخبین تمام ایالات و طهرانست با کمال دلگرمی مشغول انجام خدمات دولتی و ملتی هستند» (ص ۳۹۶). این اثر بسیار فراگیر و مفصل و پر از تحلیل‌های سودمند، جداول و نقاشی‌هایی از شاهان هرچند نازیباست؛ همچنین تاریخ هخامنشی به آن افزوده شده است و اساساً بحث از پیشدادیان و کیانیان کنار گذاشته شده است. باب اول از تاریخ ایران: سلاطین هخامنشی از ملوک عجم است و این تحول بسیار مهمی است.

زمانی که این کتاب در سال ۱۳۲۸ منتشر شد، سه سال از مرگ میرزا محمدحسین خان فروغی می‌گذشت، با این وجود همچنان نامش روی این کتاب آمده است. روی جلد کتاب آمده است: «مهین یادگار مربی عالم ادبیت مرحوم ذکاءالملک، اثر جناب معارف‌مآب میرزا محمدعلی خان بن ذکاءالملک دام مجده العالی»، یعنی تألیفی مشترک.

۶۲۵

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳



به جز تاریخ ایران، آثار متعدد دیگری از فروغی‌ها در حوزه تاریخ مصر، باستان، معاصر و عالم منتشر شده است؛ از جمله اثری که سال ۱۳۳۳ق از محمدحسین خان فروغی انتشار یافت. کتاب تاریخ مختصر عالم موافق پروگرام وزارت معارف نیز از «حضرت مستطاب اجل آقای ذکاءالملک» که باید میرزا محمدعلی خان فروغی باشد، سال ۱۳۳۴ به صورت سنگی چاپ شده است؛ چنان‌که تاریخ مقدماتی ایران سال ۱۳۳۴ منتشر شده است.

تاریخ مختصر ایران دارای ۷۰ تصویر و ۸ نقشه «سال اول مدارس علمی» سال ۱۳۳۰ منتشر شده است. تاریخ مختصر عالم فروغی هم به عنوان چاپ ششم در سال ۱۳۴۳ق در ۱۸۰ صفحه انتشار یافته است؛ این اثر دربرگیرنده تاریخ جهان و تحولات عالم تا جنگ بین‌الملل اول است.

سال ۱۳۰۷ش کتاب تاریخ مختصر ایران و عالم برای سال پنجم و ششم مدارس ابتدایی ایران مطابق دستور (۱۳۰۶) شورای عالی معارف منتخب از تألیفات حضرت مستطاب اجل اکرم آقای ذکاءالملک در ۱۹۰ صفحه منتشر شده است. صفحه آخر تصویر ما از این کتاب، عکس پهلوی اول را دارد؛ اما عبارت تمام نمی‌شود که به احتمال یک تا چند صفحه بیشتر بوده است.

سال ۱۳۰۹/۱۳۱۰ش (۱۳۴۹ق) کتابی با عنوان تاریخ مختصر ایران، مقدماتی، مخصوص سال سوم و چهارم مدارس ابتدایی تألیف حضرت مستطاب اجل آقای ذکاءالملک دام اجلاله چاپ یازدهم در ۷۰ صفحه منتشر شد که دربرگیرنده وقایع سلسله پهلوی و نیز ولایت عهدی محمدرضا پهلوی است. این اثر خلاصه کتابی است که سال‌ها قبل منتشر شده بود و این بار نه به گونه سؤال و جواب، بلکه بندبند و شماره‌گذاری شده منتشر و مصور شده است.

عباس اقبال را باید جانشین فروغی در تألیف کتاب‌های درسی دانست. یکی از نخستین آثار او دوره تاریخ عمومی است که سال ۱۳۰۵ش/۱۳۴۵ زمانی که هنوز آثار فروغی منتشر می‌شد، در ۲۴۸ صفحه به چاپ رسید. طبعاً سطح کارهای عباس اقبال بالاتر و دقیق‌تر و در ضمن متنوع‌تر بود.

چنان‌که اشاره شد، سه دست‌نوشته فروغی در تاریخ قرون وسطی، کتاب درسی تاریخ جدید و تاریخ معاصر، به صورت خطی در کتابخانه دانشکده حقوق موجود است («تاریخ نویسی از دارالفنون تا برافتادن قاجاریان»، مجله دانشگاه انقلاب، پاییز ۱۳۷۸، ش ۱۱۲، ص ۱۶۸-۱۷۲) که باید رابطه آنها را با آنچه به صورت چاپی برجای مانده، بررسی کرد. گزارش‌هایی نیز خانم حوریه سعیدی درباره کتاب‌های تاریخ این دوره تا پایان پهلوی اول با تکیه بر شماری از آثار سنگی پیش‌گفته آورده‌اند که در کتابخانه ملی است و کمک بسیار خوبی برای نشان دادن مسیر و محتوای این کتاب‌هاست («مقدمه‌ای بر سیر تحول و تدوین کتاب‌های تاریخ در مدارس از تأسیس دارالفنون تا پایان پهلوی اول»، مجله تاریخ معاصر ایران، بهار و تابستان ۱۳۷۹، ش ۱۳، ص ۱۴).

۶۲۷

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

(۳)
در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ هجری قمری با مجتهدین و علمای ائمه‌گزاران در کنگره
چشم‌پوشی گرفت شوال ۱۳۴۴ هـ.

۶- حکمت ایران در عصر این پادشاه در مرتبه‌ای گذشت سعادت
جدید با دول بسته شد که کات استقال ایت فسادت فتنات فنی کت



ما بهای دیات برای سیران و اشراف نظامی شش ماه تجارت رفت
گرفت کارنامه‌جات بنام کس که به و محسنین برای رفتی باره با او که کت
لی هم دست جوانی برقرار کرد خداوند نعمت و جوشش را باینده بدارد.

کتابه محمد جواد بن ملک الخطاطین انشرفی

۶- حکمت ایران در کت به حال پید کرد مطبوعی

تاریخ مختصر ایران

مقدماتی
مجموعه سال سوم چهارم مدارس ابتدایی

تألیف

حضرت استاد ابن قاسمی قکار الملک و امام اجلا

چاپ نهم

طهران ۱۳۰۹

شرکت مطبوعه و نشریات

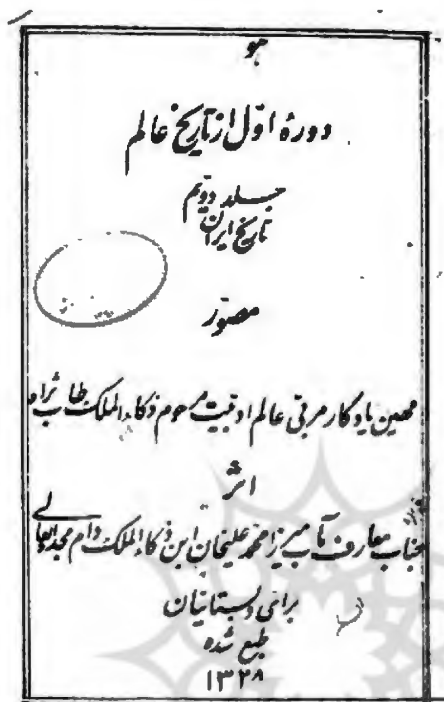
مطبوعات

مکتب فزونی - تهران - خیابان چراغ برق شرکت مطبوعات



۱/۱۲

لقد ان
بیته خانم نازنین او
در تاریخ ۱۵ - ۶ - ۸



از دیگر کسانی که سهمی در تألیف کتاب‌های درسی دوره قاجار دارد، معتمدالسلطان جناب میرزا سیدعلی خان معلم مدرسه سیاسی است. از او با تعبیر امیر تومان گروسی هم یاد شده است. خان بابا مشار (مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۴، ص ۵۶۸) دست‌کم پنج کتاب برای او یاد می‌کند؛ از جمله تاریخ مختصر یونان و تاریخ ملل مشرق که درسی هستند؛ خان بابا مشار همچنین (فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ج ۱، ص ۱۱۰۱) کتابی با نام تاریخ عالم از او یاد می‌کند (چاپ نهضت) که در ۱۴۵ صفحه منتشر شده است. ترجمه بخش تاج‌گذاری شاه سلیمان از سفرنامه شاردن هم از اوست. مترجم السلطنه کتابی با عنوان تاریخ مختصر ایران دارد که در سال ۱۳۲۸ق منتشر شده و در مقدمه آن اشاره‌ای هم به کتاب‌های فروغی دارد؛ در این اوقات که چون دانشمند فاضل و مورخ کامل جناب میرزا محمدعلی خان ذکاءالملک - دامت افاضاته - از سالیان دراز در میدان مسابقت گوی سعادت از همگنان ربوده و دو کتاب در احوال ایران به اسلوبی که بهتر از آن ممکن نیست تألیف نموده، دیگر از این بابت هیچ‌گونه احتیاجی نباشد [دوستی] گفت... و از او خواست که کتابی در تاریخ مختصر ایران

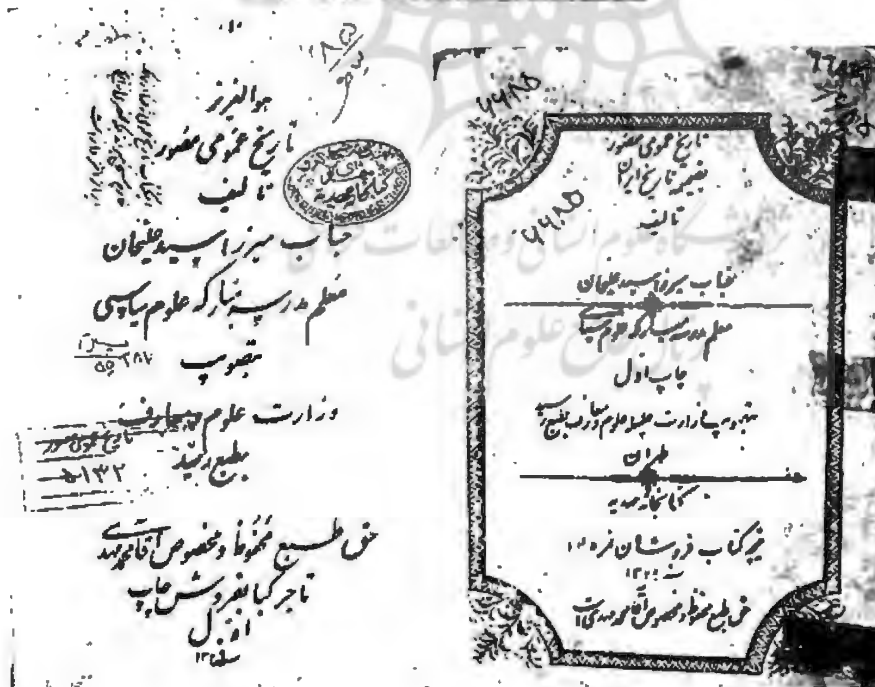
بنویسد، چون به هر حال هر نطقی را بیانی است و هر قلمی را زبانی و هر گلی را بویی» (تاریخ مختصر ایران، میرزا سیدعلی خان معلم مدرسه سیاسی، ۱۳۲۸، ص ۵-۶). روی جلد اثر دیگر او تاریخ مختصر ایران اقبال آمده است: «تألیف جناب مستطاب آقای مترجم السلطنه زرین قلم معلم تاریخ مدرسه مبارکه دارالفنون، طبع سیم، ۱۳۴۷ ق». عنوان اقبال، اشاره به کتابخانه اقبال، یعنی ناشر آن است.





۶۳۰

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳



این نکته را بیفزاییم که در کتاب تاریخ مختصر ایران (ص ۲۱-۴۰) از میرزا علی خان معلم مدرسه سیاسی، منتشر شده در ۱۳۲۸ق - برخلاف بسیاری از آثار درسی این دوره و حتی تا سال‌ها بعد - از سلسله هخامنشی به تفصیل یاد شده است؛ هرچند در فصل چهارم همین کتاب، از «تاریخ قدیم ایران به قول مورخین شرق» به سبک قدیم، از پیشدادیان و کیانیان و در واقع از کیومرث شروع کرده است. همین شخص - میرزا علی مترجم السلطنه - در کتاب تاریخ مختصر ایران از مترجم السلطنه چاپ ۱۳۴۷ق/۱۳۰۷ش باز بر اساس همان روال سنتی یعنی پیشدادیان، کیانیان و اشکانیان بدون اشاره به هخامنشیان تاریخ ایران را برای دانش‌آموزان نوشته است. در واقع رتبه بعد از فروغی‌ها در نگارش کتاب‌های درسی تاریخ در مقطع اخیر قاجاریه، یکی هم از آن همین مترجم السلطنه است. این را نیز بیفزاییم که در کتاب تاریخ مختصر ایران فروغی، منتشر شده در ۱۳۰۹-۱۳۱۰ نیز همچنان همان روال سابق آمده و یادی از هخامنشیان نشده است. روی کتابی از او با عنوان تاریخ جهان و اروپا از خودش با تعبیر «بنده جانی و ذره فانی سید علی بن میرزا سید احمد خان نصر الاطباء» یاد کرده است.

۶۳۱

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳



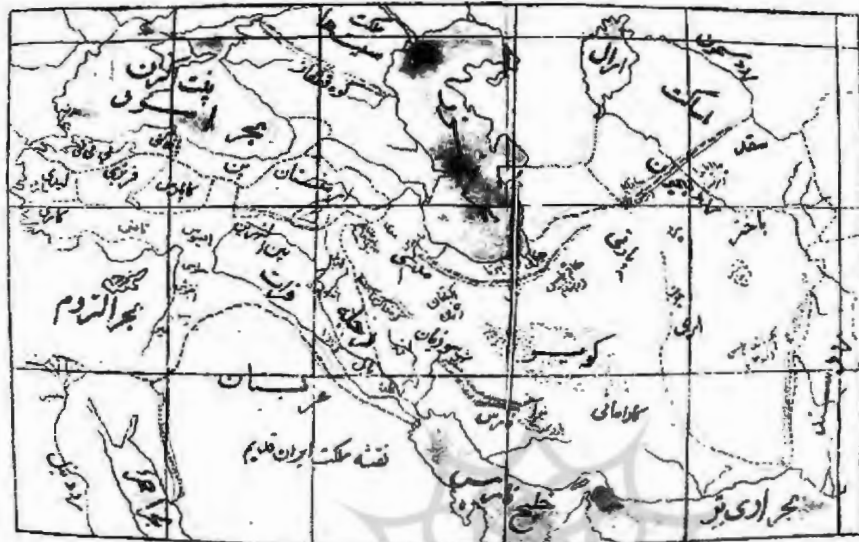
(۵)

فصل اول - پادشاهان پیشدادی و کیانی

- ۱- کیو بنده ازل کسیکه پادشاهی رسید و کیومرث نام شد لباسش دو ختن و طو راکت چرخ را او بر دم باد داد و در آن را تربیت کرده است.
- ۲- در پادشاهی و حشایان کیومرث در بود و پسرش باکنت داشتند.
- ۳- پسرشنگ که پسر باکنت بود و حکومت پسر پوشتان قانی گشته شدن سیاکنت از دیوانه که آورده اند و آنها را گشته دیده کردند.
- ۴- پسر حکومت که جشید نام داشت پادشاه بزرگی بود.
- ۱- پادشاه ازل بر روی کوه بود که در کوه ۱۰۰۰ پسر و پسران داشت که در آنجا پادشاهی کردند.
- ۲- پسر سیاکنت که در کوه ۱۰۰۰ پسر و پسران داشت که در آنجا پادشاهی کردند.
- ۳- پسر سیاکنت که در کوه ۱۰۰۰ پسر و پسران داشت که در آنجا پادشاهی کردند.

(۴)

تاریخ مختصر ایران از کیومرث شروع کرده است. همین شخص - میرزا علی مترجم السلطنه - در کتاب تاریخ مختصر ایران از مترجم السلطنه چاپ ۱۳۴۷ق/۱۳۰۷ش باز بر اساس همان روال سنتی یعنی پیشدادیان، کیانیان و اشکانیان بدون اشاره به هخامنشیان تاریخ ایران را برای دانش‌آموزان نوشته است. در واقع رتبه بعد از فروغی‌ها در نگارش کتاب‌های درسی تاریخ در مقطع اخیر قاجاریه، یکی هم از آن همین مترجم السلطنه است. این را نیز بیفزاییم که در کتاب تاریخ مختصر ایران فروغی، منتشر شده در ۱۳۰۹-۱۳۱۰ نیز همچنان همان روال سابق آمده و یادی از هخامنشیان نشده است. روی کتابی از او با عنوان تاریخ جهان و اروپا از خودش با تعبیر «بنده جانی و ذره فانی سید علی بن میرزا سید احمد خان نصر الاطباء» یاد کرده است.

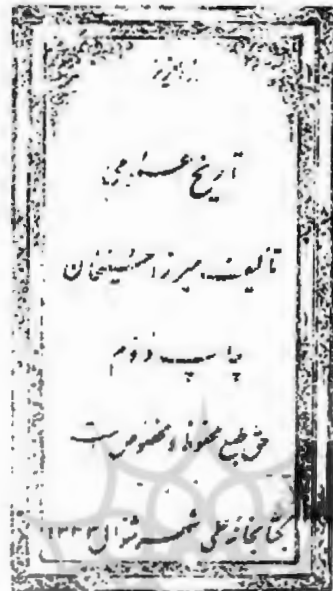


از دیگر کسانی که در این دوره آثاری از وی برجای مانده است، میرزا حسین خان فرزند محمدکریم است که از او با تعبیر «دیپلمه مدرسه علوم سیاسی» روی کتاب هایش یاد می‌شود. از او یک دوره چهار جلدی منتشر شده است؛ کتاب اول: تاریخ قدیم ایران، کتاب دوم: تاریخ قرون وسطی، کتاب سیم: تاریخ جدید از سال ۵۹۹ تا ۱۲۰۰، کتاب چهارم: تاریخ معاصر ایران از اول قاجاریه تا اول سلطنت احمدشاه. همه اینها کم حجم و در یک مجلد هستند.

همچنین کتاب تاریخ عمومی «از تکالیف کلاس عالی مدارس مقدماتی» از آثار اوست که چاپ دوم آن در سال ۱۳۳۳ با عنوان «تألیف و ترجمه» نشر یافته است. میرزا حسین خان بن محمدکریم - که نباید کارهایش را با میرزا محمد حسین خان فروغی اشتباه گرفت - کتابی هم با عنوان تاریخ مقدماتی ایران دارد که در سال ۱۳۲۷ به گونه سؤال و جواب و تا حدی از نظر سبک مشابه تاریخ مقدماتی ایران شیخ عبدالرزاق خائف قمی - کتابی که ما از آن سخن خواهیم گفت - در ۸۶ صفحه منتشر شده است. کتاب دیگری از میرزا حسین خان «معلم تاریخ و جغرافیا» «مشمول بر پنج دوره» در ۵۲ صفحه از سال ۱۳۳۴ق در دست است. کتاب خلاصه تاریخ ایران از آغاز تا روی کار آمدن احمدشاه است.

۶۳۲

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۲۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳



۶۳۳

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۵۲

برای رسیدگی با نور مکتبی کتابگرد
۱۱۵- افتتاح مجلس شورای ملی در فقه دوم پس از استبداد
در تیره ذی قعدة هجدهم سنه چهارصد و بیست و هجری و در شب
۱۱۶- احمد شاه قاجار پس از رسیدن به پادشاهی در بیستم شهریور سنه
چهارصد و بیست و هجری با جلوس آری کرد و در ساپادست پادشاهی

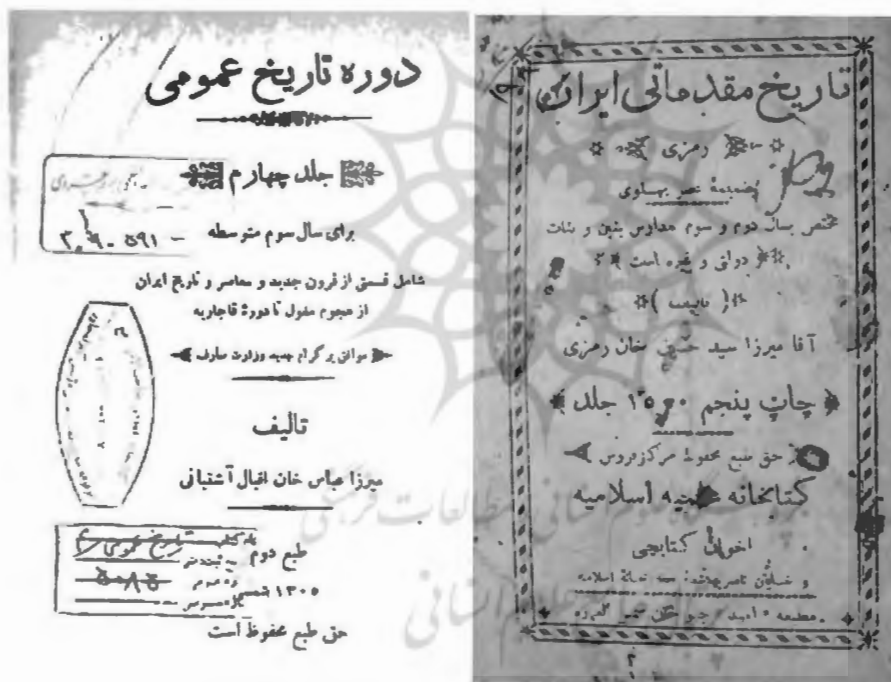


۱۱۵- میرزا اسحاق خان در بیست و هجری سنه ۱۱۶- تاریخ نگار علی بن محمد
کتابخانه کتب خطی مجلس شورای ملی
کتابخانه کتب خطی مجلس شورای ملی
کتابخانه کتب خطی مجلس شورای ملی



نویسنده دیگر کتاب‌های درسی، شخصی به نام آقامیرزا سیدحسین خان رمزی است که کتاب تاریخ مقدماتی ایران را دارد. نسخه‌ای که داشتیم، چاپ پنجم است و روی جلد آمده است «به ضمیمه عصر پهلوی». این کتاب در سال ۱۳۰۷ش منتشر شده است.

شاید بتوان گفت آخرین حلقه از نویسندگان کتاب‌های درسی تاریخ در دوره قاجاری متصل به پهلوی، عباس اقبال است که آن وقت جوان بود و کتاب او در تاریخ عمومی سال ۱۳۰۵ خورشیدی منتشر شد که تصویر جلدش را اینجا ملاحظه می‌فرمایید. نشر او متفاوت از آثار قبلی و از نظر محتوا یک گام به جلو محسوب می‌شد.



۶۳۴

آینه پژوهش | ۲۰۶

سال ۳۵ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۲

از دیگر آثار محلی که در این دوره انتشار یافت، کتاب لطائف التواریخ بود که «مشمول بر تاریخ قدیم کلدان، مدی، فرس، مکدونیه، قرطاجنه، مصر، سوریه و فینیقیه و اسلام تا سلاطین اموی و بنی‌عباس» است. این کتاب برای «مدرسه مبارکه خزعلیه محمره» توسط حاجی آقا مدیر مدرسه خزعلیه - فرزند حاجی ابوالحسن کازرونی - نوشته شده است. کتاب یادشده در ۲۷۲ صفحه سال ۱۳۳۲ در بمبئی منتشر شده است.

لطائف توارخ
جلد اول

کتابت شده در سنه ۱۲۸۵ قمری در شهر تبریز
توسط آقا میرزا حسن میرزا علی قزوینی
محقق و مؤلف این کتاب است
این کتاب در ۱۳۶۳ قمری در شهر تبریز
چاپ شده است و در ۱۳۶۳ قمری
در شهر تبریز چاپ شده است
میرزا حاجی آقا میرزا حسن قزوینی
مؤلف این کتاب است

۲۷۲

بیاری حسن توین حضرت بزوان بقت آلا- با سپهر پش او که
و لی عیاشی علی با تمام این محقران برای اینها تو آنقدر دین موفق
آمد از تمام طبع معارف او این محترم هستند که در هیچ طبع از این
منت گذارده و با هم سعادت دوست کرده و چهار
تورخ ندایس آن که کشند تتر
بسی و نام

جناب طالب تیکلا حیان میرزا علی قزوینی در سنه ۱۲۸۵ قمری در شهر تبریز
چاپ شده است و در ۱۳۶۳ قمری در شهر تبریز چاپ شده است
میرزا حاجی آقا میرزا حسن قزوینی
مؤلف این کتاب است

۶۳۵

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۲۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

تاریخ ایران امید
دوره سوم

مخصوص سال سوم و چهارم
مدارس ابتدائی
جناب آقا میرزا حسن خان امید
مؤلف این کتاب است و در ۱۳۶۳ قمری
چاپ شده است

حق طبع محفوظ و مخصوص است
طبعه اولیه در شهر تبریز

۱۳۳۱

وزارتخانه داد و امارت مستخدم کرده . بنجلد ششمین است
که بهر مایه ایران با دو گذر شد . نخستین در انجام وظایف خود
تیری وانی داشت و با چشمه . بر حسب تقاضای دولت
روس اصل منزل شد . دیگر مستخدمین بودند که موی آنها
در تهران از انحصاری دولت تخیل شد .

۱۳۳۲

کتابت شده در سنه ۱۳۳۲ قمری در شهر تبریز
توسط آقا میرزا حسن میرزا علی قزوینی
محقق و مؤلف این کتاب است
این کتاب در ۱۳۶۳ قمری در شهر تبریز
چاپ شده است و در ۱۳۶۳ قمری
در شهر تبریز چاپ شده است
میرزا حاجی آقا میرزا حسن قزوینی
مؤلف این کتاب است

تاریخ ایران امید از دیگر کتاب‌های درسی است که مخصوص سال سوم و چهارم مدارس ابتدایی نوشته شده و مؤلف آن آقامیرزا حسین خان امید است. نسخه ما چاپ هفتم و متعلق به سال ۱۳۴۳ق است. کتاب بندهند به شماره نوشته شده، نخستین بندها درباره فایده تاریخ و تعریف وطن است و تا عزل محمدعلی شاه و آشفتگی در ایران ادامه دارد.

اهمیت تفسیر و تحلیل متن درسی

وقتی متنی برای تاریخ ایران آن هم برای تاریخ چند هزارساله آن نوشته می‌شود، بی‌شک وقتی درباره مفاهیمی چون وطن و ایران، دولت‌های آن و مردمانش و نیز سرزمین ایران و تحولات آن می‌نویسد، دارای پشتوانه خاصی از سلسله‌ای مفاهیم و دانایی‌هاست. عناصر این زنجیره با علاقه‌ای که نویسنده به آنها دارد، به یکدیگر پیوند می‌خورد و او بنای آن دارد سرنوشت این دولت و سرزمین و مردم را در طول تاریخ دنبال کند تا ضمن تأکید بر اصالت آن، رشته اتحاد آن را شرح دهد، دشواری‌هایش را بیان کند و بگوید چطور به اینجا رسیده است. این افکار در نوع کتاب‌های تاریخ ایران‌هایی که در نیمه دوم دوره قاجاری منتشر شد، وجود دارد؛ دلیل آن هم ضعف ایران در برابر برخی از دول جدید بود که ایجاب می‌کرد بر هویت تأکید بیشتری صورت گیرد؛ به‌ویژه از وقتی این تاریخ‌ها جنبه مدرسه‌ای به خود گرفت، افکار پیش‌گفته بسیار روشن‌تر بیان می‌شد تا دانش‌آموزان صریح‌تر آن مفاهیم را دریافت کنند و برای وطن تلاش نمایند.

پیش از پرداختن به کتاب‌های درسی، باید اشاره کنیم تواریخ فارسی که درباره ایران نوشته می‌شود به‌ویژه آنچه از مغول به بعد نوشته شد، حال و هوای خاصی از مفهوم ایران دارد. مقصود از این حال و هوای، توجه آنان به «دنیای ایرانی» به شکل تازه است؛ اینکه دقیقاً چه مفهومی از ایران و چه حوزه جغرافیایی با چه تقسیماتی مورد توجه و خطاب آنان بوده است؟ همچنین این موضوع که این مسیر چه تفسیری از وطن، ملیت، ایران، و حوزه جغرافیایی ایران داشت و در دوره صفوی این تصویر به چه صورت درآمد؟ پرسش این است که در احسن التواریخ، خلاصه التواریخ یا عالم‌آرای عباسی، چه تفسیری از ایران برابر عثمانی یا از یک می‌بینیم. این نکته مهم را باید تبیین کرد. زمانی که این میراث به قاجار به‌ویژه در میانه آن رسید، به تدریج بوی ملیت ایرانی که حالا در مقابل عثمانی و دولت گورکانی تثبیت بیشتری یافته و اخیراً برابر روسیه نیز با جنگ‌هایی که صورت

گرفته و مرزهایی که مشخص شده بود، حدود تعریف شده‌ای داشت، برای مورخ ایرانی، «دنیای ایرانی» تازه‌ای را رقم زد. از حوالی ۱۲۵۰ به تدریج نوشتن تاریخ‌های ایران، با سلسله‌های قدیمی تا عصر مؤلف، در یک خط ممتد جغرافیایی - تاریخی شکل می‌گیرد و نوید مفهوم تازه‌ای از ایران می‌دهد؛ ایرانی که از لحاظ جغرافیایی کوچک‌تر شده است، اما ملیت در آن تا حدی استوارتر و منسجم‌تر شده است. ممکن است این امر بر اثر نسیمی باشد که به تدریج از مفهوم ملت در اروپا پدید آمده بود. به هر حال ایران از حالت ایالات درآمده و بر یکپارچگی آن در عمق تاریخ و در دنیای حال تأکید بیشتری می‌شود.

از اواسط دوره قاجاری به بعد، چند تاریخ نوشته شد که البته برخی به تقلید از تواریخ عثمانی بود، این فضای تازه را رقم زد. ممکن است گفته شود این آثار شبیه همان تواریخ عمومی است که در دوره صفوی نوشته می‌شد؛ اما به نظر می‌رسد این طور نیست. این را باید در جای دیگری شرح داد. کتاب خلاصه تاریخ پادشاهان تا فتحعلی شاه (سنا ۱۱۴۴)، تاریخ ایران مهدی سمنانی تا زمان محمدشاه (مجلس، طباطبایی، ش ۵۳)، شمس التواریخ از قطره اصفهانی (دانشگاه، ش ۳۴۲۸) تاریخ ایران تا زمان محمد شاه نمونه‌هایی هستند که پس از ۱۲۵۰ق نوشته شده‌اند و به نوعی درآمد نظم موجود در کتاب‌های درسی بعدی هستند. در ادامه به بررسی کتاب‌های درسی تاریخ در دوره اخیر قاجاری می‌پردازیم.

کتاب درسی آن هم کتاب درسی تاریخ، مدل خطابی - تبلیغی یا به عبارتی رتوریک خاصی دارد. کلمات به طور ویژه در سرجای خود گذاشته شده‌اند تا جنبه «آموزندگی» داشته باشند. این کلمات و ترکیب‌ها، حاوی «پیام‌هایی» هستند که نخبگان جامعه حس می‌کنند باید به ذهن دانش‌آموزان منتقل شوند؛ با این وجود خود آن نخبگان و نویسندگان، مشمول مرور زمان هستند و هر بار ملاحظات تازه‌ای را در نظر می‌گیرند.

یک متن درسی که با دقت تنظیم شده باشد، دربرگیرنده گزاره‌هایی است که در یک سو گزارش تاریخی و در سوی دیگر، رویکردی هدفمند برای «آگاه» کردن جهت دار و «مؤثر بر رفتار» یک نسل دارد. اغلب اطراف این گزاره، مجموعه‌ای از دانسته‌ها و معلومات است که در یک شبکه، روی مفاهمی که در اطراف این گزاره است و برای آن طراحی شده، تأثیرگذارند. در این زمینه حتی نباید از «کلمه‌ای» گذشت. چنان که عرض شد، این

زمانی است که متن با دقت و بر اساس تجربه و با رویکرد جدی در فضای آموزشی، نوشته شده باشد و اکنون هم خوب روی آن تأمل شود. بسیاری از کلماتی که آنها استفاده می‌کنند، کاربرد روزانه و مبتنی بر تاریخ گذشته خود را دارند. در واقع این کلمات به قول فوکو، باستان‌شناسی خاص خود را دارند و ضمن لایه‌های مختلف در ادوار گوناگون جامعه، کاربردهای متفاوتی داشته‌اند.

نویسنده تاریخ مقدماتی ایران، شیخ عبدالرزاق که در سال ۱۳۲۹ق پس از پنج سال از تحولات سخت مشروطه این کتاب را نوشته است، با بسیاری از مفاهیم نو آشنا بود و آنها را در متن درسی خود به کار گرفته است. بیشتر در کتاب‌های تاریخ دوره ابتدایی، بحث با فایده علم تاریخ و سپس مفهوم «وطن» آغاز می‌شود؛ اما در مدنظر هدف از درس تاریخ برای دانش‌آموزان ابتدایی در نخستین پرسش نویسنده آمده است: «علم تاریخ علمی است که به ما می‌فهماند گزارشات مملکت ما را از عهد پادشاهان پیشدادیان تا امروز؛ [و اینکه] چه انقلاب‌ها در وطن ما روی داده تا باعث عبرت ما شود». کاربرد مفهوم انقلاب می‌تواند از آثار انقلاب مشروطه باشد؛ حتی اگر درباره «زمان منوچهر» به کار برود و این پرسش طرح شود که در روزگار منوچهر «چه انقلابی روی» داد. مفهوم «انقلاب» که در روزگار او اهمیت یافته، به گذشته تاریخ تسری داده شده است. این مسئله نشان می‌دهد وقتی با ادبیات یک کتاب مواجه می‌شویم، تا چه اندازه باید به کاربرد کلمات و مفاهیم در آن دقت کنیم.

مفاهیم کلیدی که در مقدمه این متن به کار رفته است، افق دید تازه نویسنده را نشان می‌دهد که از دوره فرهنگ سنتی قاجاری درآمده و وارد نظام فکری تازه‌ای شده است. او که در مقدمه مشغول شرح ضرورت نگارش این کتاب است، با ستایش از محمدباقر تولیت، می‌گوید که او «پیوسته درصدد معارف پروری» و «دایره تربیت» است. تعبیر معارف که انجمن عالی معارف و حتی در عنوان وزارت معارف هم دیده می‌شود، نشان از تحول جدید در عرصه فرهنگ در این متن است. او سپس از «عالم انسانیت» یاد می‌کند؛ انسانیت با اینکه کلمه اصیلی در فرهنگ ایرانی است، در اینجا و این مقطع زمانی، با ملاحظاتی به کار می‌رود که از دوره قاجار و در حاشیه مفهوم «آدمیت» برآمده است، به‌ویژه وقتی کنار «غیرت مدنیت» قرار می‌گیرد، امر روشن‌تر می‌شود. نویسنده همین‌جا از «آغاز مشروطیت» به عنوان یک تابلو یاد و استفاده می‌کند و از دو مفهوم «مساوات» و «حریت» در کنار مشروطیت در

جایگاه اصلی‌ترین مؤلفه‌های آن یاد می‌کند. پس از آن از «تأسیس مدارس جدید» سخن به میان می‌آید که آن هم نشانی دیگر و دالانی تازه برای ورود به فرهنگ تازه است؛ دو مدرسه باقریه و فاطمیه، یکی برای پسران و دیگری دختران نشان بزرگی است، هم از نظر تأسیس و هم اختصاص دادن یک مدرسه به دختران. سپس از تأسیس «قرائت‌خانه عمومی» توسط تولیت یاد کرده است. نهاد کتابخانه از قدیم در ایران بوده است؛ اما می‌دانیم قرائت‌خانه عمومی، به نوعی نشان تازه‌ای از تحول در عرصه معارف و کتاب و کتابخوانی و تحصیل به سبک جدید است. او می‌گوید این قرائت‌خانه «برای ترفیه حال داخله و خارجه» است و می‌تواند «داخله» اشاره به قمی‌ها و «خارجه» برای کسانی باشد که از بیرون می‌آیند. اصول فضای قرائت‌خانه تصویر تازه‌ای میان تحولات عصر جدید است. در پایان از پرستاری غربا می‌گوید که سنتی کهن است.

حاشا لله که آستینش پناه ملت و دین و آستانش مسکن ایتم و مساکین است، از اصابت رای و رزانت طبع و جلالت حق و جلالت خلق و کرامت خلق و اصالت حسب و نسب و حُسن تدبیر و اُمن تقدیر، پیوسته درصدد معارف پروری و همواره در دایره تربیت کثیری است، الحق در عالم انسانیت و غیرت مدنیت بردمّت همت کافه واردین و عامه اهل این سرزمین، دعای وجود مبارکشان لازم بل فرض و متحتم است، زیرا که از آغاز مشروطیت و ابتدای مساوات و حریت الی الان هر صبح و شام علی‌الدوام در پی ترویج علوم و تکثیر دوائر این رسوم از بذل جان و مال، این وجود ملایک خصال دریغ نکرده، و کوتاهی نفرموده‌اند. در تأسیس مدارس جدید از قبیل باقریه و فاطمیه یا دایر نمودن قرائت‌خانه عمومی مجانی به جهت ترفیه حال داخله و خارجه به اعلا درجه جاهد بوده‌اند. از پرستاری غربا و عابرین و هواداری ضعف و سائلین از هرگونه، مواظب مراقب بوده‌اند.

دوگانه نگاه سکولار و دینی در کتاب‌های تاریخ

کتاب‌های درسی دوره اخیر قاجاریه، آنها که از معلمان دارالفنون و به هر حال از متأثران از فرهنگ جدید درمی‌آمد، چه اندازه برای متدینین اعتبار داشت؟ نوعی دوگانگی در مدارس جدید وجود داشت؛ مدارس غیراسلامی که منتسب به جماعت‌های تبشیری از مسیحی بود یا مدرسی که انتساب به برخی از دول خارجه داشت، در مقابل آنها «مدارس جدید اسلامی» که متن‌های اعتقادی و فقهی و دینی داشتند. بنابراین در

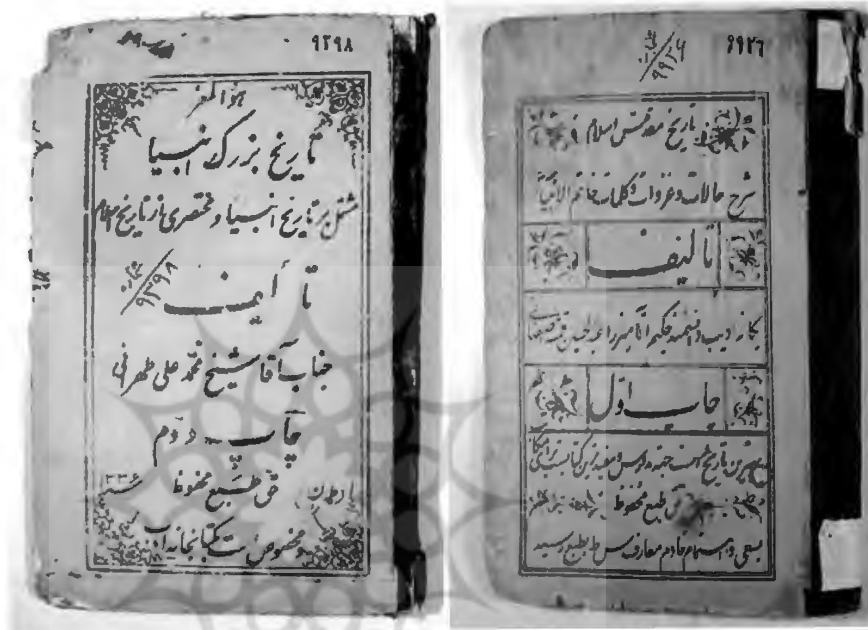
اساس آموزش و پرورش جدید، انشقاقی آغاز شده بود که رنگ اسلامی و غیراسلامی داشت. اسلامی‌ها و حتی دولتی‌ها کتاب‌های اعتقادی و دینی داشتند؛ اما پرسش این بود که در درس تاریخ، آن هم تاریخ ایران که بخشی از آن وصل به تاریخ اسلام شده بود، چه ملاحظاتی می‌توانست یا باید وجود می‌داشت؟ این حساسیت تا سال ۱۳۵۷ در کتاب‌های درسی همواره وجود داشت و اصل آن به همان دهه دوم و سوم قرن چهاردهم هجری قمری بازمی‌گشت. باید کتاب‌های تاریخ که رنگ دینی دارد، به نوعی زهر آن تاریخ‌نویسی غیر دینی را بگیرد که بدون ذکر خدا و نبی و امام نوشته می‌شد؛ تواریخی که دیگر کاری به آدم و حوا و نوح و ابراهیم نداشت.

دست‌کم دو نمونه از تاریخ اسلام را از دوره قاجار می‌شناسیم؛ نخست کتابی که در سال ۱۳۳۵ آقا میرزا عبدالحسین قمشه‌ای اصفهانی با عنوان تاریخ مقدس اسلام شرح حالات و غزوات و کلمات خاتم الانبیاء ص در ۷۰ صفحه نوشت. روی آن آمده بود: «بهترین تاریخ جهت مدارس و مفیدترین کتابست برای مکاتب». این کتاب به گونه‌ی درس‌درس، زندگی پیامبر را آورده و پس از آن حوادث و رویدادهای جهان در عصر بعثت را نیز در درس‌های پایانی مرور کرده است.

دوم کتابی با عنوان تاریخ بزرگ انبیاء، مشتمل بر تاریخ انبیاء و مختصری از تاریخ اسلام توسط شیخ محمدعلی طهرانی در سال ۱۳۳۶ق در ۹۶ صفحه نوشته شده و تا پایان دوره عباسیان و انقراض ایشان را در آن آورده است. این کتاب درسی است و هر بخش «تمرین» دارد. همو کتابی هم با عنوان تاریخ مقدس انبیاء داشت که در ۱۲۸ صفحه (بی‌تا) منتشر شد. در آغاز آن می‌نویسد: «بر حسب خواهش بعضی از مدیران مدارس از این بنده محمدعلی طهرانی، بر آن شدم که اجمالی از تاریخ انبیاء را موافق آنچه از کتب آسمانی و اخبار استفاده می‌شود، جمع نمایم». فصل اول درس «خلق آدم و حوا»؛ درس دوم «نهی از خوردن گندم»؛ درس سوم «قربانی هابیل و قابیل»؛ درس چهارم «تولد شیث و عمل ادریس»؛ درس پنجم «نوح و طوفان». باب اول کتاب با درس چهل‌ودویم که عبارت از «نشر دین عیسی» است تمام شده و باب دوم کتاب «در احوال خاتم انبیاء» آغاز می‌شود.

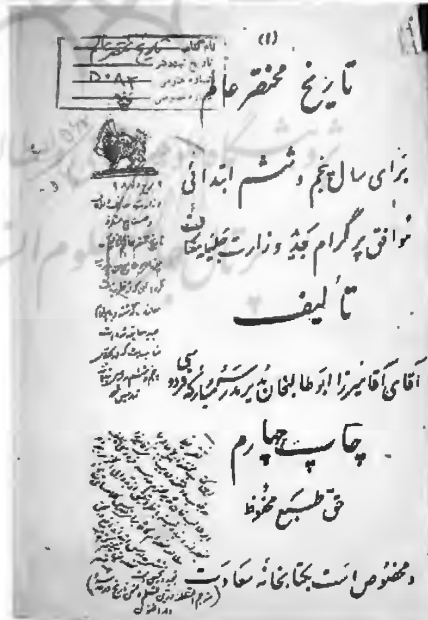
در برخی از کتاب‌هایی هم که «تاریخ عالم» بود، بخشی به اسلام اختصاص می‌یافت؛ از جمله در کتاب تاریخ مختصر عالم از آقا میرزا ابوطالب خان مدیر مدرسه مبارکه فردوسی

(چاپ چهارم در سال ۱۳۴۱ق) بخشی به اسلام اختصاص داده شده است (ص ۳۲ از ظهور اسلام تا ص ۳۶ بنی عباس و تمدن اسلامی عرب‌ها).



۶۴۱

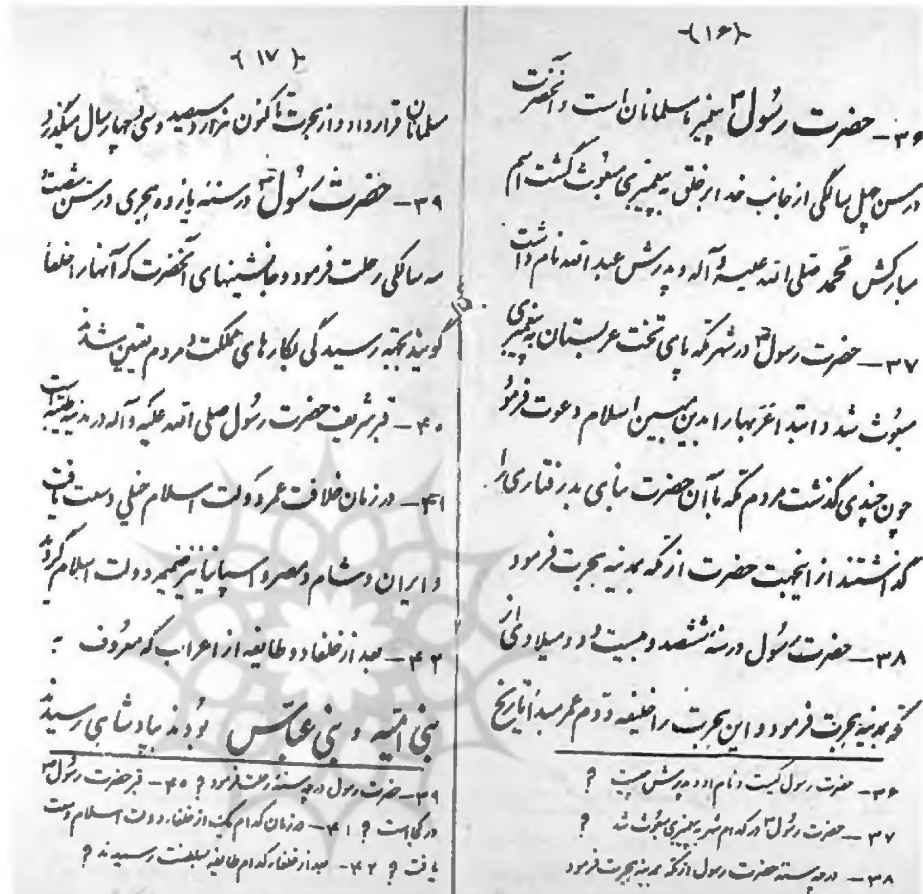
آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳



اما داستان فقط نوشتن کتابی درباره تاریخ انبیاء نبود، بلکه درباره کتاب‌هایی هم بود که شرح تاریخ ایران بود و در نقطه‌ای متصل به اسلام می‌شد و به ناچار می‌توانست بخشی به تاریخ اسلام اختصاص یابد و دوباره به تاریخ ایران بازگردد.

آیا ممکن است تصور کنیم بسیاری از متدینین درباره کتاب‌های درسی جدید که غالباً هم ترجمه - تألیف بود و فضای آنها کمتر به نظر دینی می‌آمد، دید منفی داشتند و در مقابل تمایل به نگارش آثار متأثر از نگاه دینی و مذهبی فعال‌تر داشتند؟

مسئله دیگر این است که به رغم کتاب‌های فراوانی که در تاریخ عالم و یونان و قرون وسطای اروپا نوشته می‌شد، در دوره اخیر قاجار دست‌کم بنده، کتاب تاریخ اسلام که متمرکز بر غزوات پیامبر باشد یا گزارشی در زندگی امامان داشته و دوره اموی و عباسی را کمی با تفصیل - نه در حد اختصار که در کتاب‌های تاریخ ایران هم معمول بود - بحث کرده باشد، ندیدم. این مسئله می‌توانست برای نسلی که تاریخ اسلام را از منظر ناسخ التواریخ می‌نگریستند، آزاردهنده باشد. بنابر این نباید پنهان کنیم که نوعی چالش میان گرایش به سمت دینی نگاه کردن به تاریخ با نگاه غیر دینی و به اصطلاح وقت «طبیعی» وجود داشته است. هرچند باید اطمینان داشت در بیشتر این کتاب‌ها تدین به معنای باور به اسلام وجود داشت، اما این امری جدا از آن بود که این گرایش، چقدر خود را در نگارش تاریخ نشان دهد. یک نمونه از این ادبیات را می‌توان در کتاب تاریخ عالم، جلد اول، تاریخ ایران فروغی دید که در سال ۱۳۱۸ق منتشر شده و پس از خاتمه تاریخ ایران باستان و در وقت ورود به دوره اسلامی، شرحی از ظهور پیامبر در حد دو صفحه و سپس گفتاری درباره تاریخ خلفا می‌آورد (ص ۱۳۳-۱۳۴). آنچه در این باره گفته می‌شود، با احترام به پیامبر (ص) و امامان است؛ اما نثر تاریخی با آنچه در تواریخ مذهبی گفته شده، متفاوت است.



۶۴۳

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
تاریخ ایران میرزا حسین خان، چاپ سوم، ۱۳۴۴ق

رتال جامع علوم انسانی

کتاب «تاریخ ایران» دوره مقدماتی

مبنای کار ما در اینجا یک متن درسی است که شیخ عبدالرزاق خائف قمی در سال ۱۳۲۹ق - پنج سال پس از انقلاب مشروطه - در قم و برای مدرسه باقریه که از مدارس جدید قم و تأسیس ۱۳۲۸ق است، نوشته است. طبعاً ادعا این نیست که این اثر در مقایسه با آثار مشابه از نظر علمی یا کیفیت بهتر است، بلکه بحث بر سر تحلیل این اثر به عنوان یک کتاب درسی محلی آن هم در قم است که یک روضه خوان حرفه‌ای و البته شاعر، آن را نوشته است. در واقع هدف، تحلیل متن آن از این منظر است.

آنچه درباره زندگی شیخ به دست آوردم، در مقدمه مقاله‌ای که درباره دیوان وی نوشتم، آورده‌ام. اینجا به اجمال عرض می‌کنم. شیخ عبدالرزاق بن ملاعلی اصغر متخلص به خائف است و خود را قمی می‌نامد. تاریخ دقیق تولدش را نمی‌دانیم؛ اما می‌دانیم که نوشته‌اند در سال ۱۳۷۰ق / ۱۳۲۹ش در سن ۸۶ سالگی درگذشته است. بدین ترتیب باید در حوالی سال ۱۲۸۴ق به دنیا آمده باشد. در اصل از یکی از روستاهای اردستان بوده و به قم آمده است. وی دو ویژگی داشته است: یکی اهل شعر بود و دیوانی از وی بر جای مانده است و دیگری روضه‌خوان حرم قم بوده است. همچنین ارتباط نزدیکی با خاندان تولیت - که حاکمیت چهارصدساله در حرم قم داشتند - داشت و زمانی هم که مدرسه باقریه توسط سیدمحمدباقر تولیت در سال ۱۳۲۹ تأسیس شد، او در آنجا مشغول بوده است. عکسی از وی که کنار تخته سیاه ایستاده، وجود دارد. دیوان وی دربرگیرنده اشعاری در ستایش امامان است؛ مرثیه ایشان به صورت گزیده در سال ۱۳۲۲ق منتشر شده، اما متن کامل دیوان که نسخه اصل آن کتابخانه مرعشی است، تاکنون منتشر نشده است. از دیگر آثار او کتاب تاریخ مقدماتی ایران است که دست‌کم دو نسخه از آن - چاپ سنگی - یکی در کتابخانه مدرسه فیضیه و یکی هم در کتابخانه آستان قدس موجود است.

۶۴۴

آینه پژوهش | ۴۰۶
سال ۲۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۲

کتاب تاریخ مقدماتی ایران از شیخ عبدالرزاق قمی، شامل یک مقدمه درباره دلایل و شرایط تألیف کتاب است. وی از سیدمحمدباقر تولیت ستایش می‌کند، اشعاری درباره خدمات وی می‌سراید، از «معارف پروری» او یاد می‌کند و اینکه مدرسه باقریه را برای پسران و مدرسه فاطمیه را برای دختران تأسیس کرده است. آن‌گاه درباره نگارش این کتاب برای آن مدرسه سخن می‌گوید. پیش از این به این بند آن اشاره کردیم و گذشت.

درباره موضوع کتاب می‌گوید آن را «در ظهور و انقراض سلسله سلاطین از زمان کیومرث الی زماننا» نوشته است.

اصل کتاب به سبک پرسش و پاسخ و دربرگیرنده ۱۹۰ پرسش و پاسخ است و دوره تاریخ ایران از عصر باستان تا روی کارآمدن احمد شاه را پوشش می‌دهد. ظاهراً بعد از آن نیاز

دیده است تعدادی پرسش و پاسخ - بدون شماره گذاری - در آغاز کتاب بگذارد که شامل کلیاتی در تاریخ ایران و تاریخ گذاری رویدادها و سلسله های بزرگ است. عنوان این قسمت «سلاطین قبل از هجرت خاتم الانبیاء» است. این بخش بیشتر تعیین سال های کلی درباره دوره های تاریخی است که در متن اصلی که همان ۱۹۰ است، آن موارد نیامده است.

می توان تصور کرد این سبک تدوین، شناخته شده بوده و دست کم یک کتاب از نویسنده معروف کتاب های درسی تاریخ این دوره از میرزا حسین خان [بن محمد کریم] داریم که دو سال قبل از سال نگارش این کتاب، یعنی در سال ۱۳۲۷ آن را نوشته است. حتماً آن کتاب و دیگر کتاب های درسی این زمان منتشر شده بوده، در اختیار شیخ عبدالرزاق بوده و با ملاحظه آنها کتاب خود را نوشته است. میرزا حسین خان «دیپلمه مدرسه سیاسی» بود و شیخ عبدالرزاق تحصیل کرده حوزه دینی در شهر قم بوده است. زمانی که سید محمد باقر تولیت مدرسه ای با نام باقریه در قم تأسیس می کند، بر اساس مقدمه تاریخ مقدماتی، تصمیم بر این می شود تا شیخ عبدالرزاق کتاب درسی تاریخ آن را بنویسد. طبعاً باید بپذیریم ملاحظه خاصی در کار تألیف این اثر بوده و آنان بر آن شده اند کتابی تألیف شده در قم برای این درس در نظر گرفته شود. بخشی از آن ملاحظه می توانست این باشد که کتاب درسی تألیف شده در تهران، بهتر است در فضای قم تدریس نشود و مناسب است کتاب تازه ای نوشته شود که مناسب با نوع تربیت فکری کودکان این شهر باشد. در تحلیلی که از محتوای این کتاب خواهیم داشت، درباره این ملاحظات سخن خواهیم گفت؛ فقط برای نمونه می توان اشاره کرد آن مقدار که در این کتابچه بر مصالح شیعی تأکید می شود، در کتاب میرزا حسین خان نمی شود. روشن است که پاره ای از اطلاعات تاریخی ارائه شده در کتاب شیخ عبدالرزاق و طبعاً دیگران، مانند برشمردن سلاطین یک سلسله یا زمان حکومت آنها و مانند آن، غلط یا مشکوک است. هدف ما در حال حاضر نوشتن نقد محتوای کتاب نیست، بلکه تحلیل متن موجود است.



۶۴۶

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳



خاتف قی پای تخت سیاه، با تاریخ رجب ۱۳۲۵ق
دو فرزند تولیت هم یک سید لاغر ایستاده (ابوالفضل) کنار تخته سیاه و دیگری سید چاق نشسته (سالار) روی صندوق

زمان و تاریخ ایران

تاریخ‌نگاری اسلامی و ایرانی ما، در طول دست‌کم هزاروندی سال، منبعث از سه خاستگاه بوده است؛ نخست: بر اساس روش‌های ایرانی و شاهنامه‌ای؛ دوم: روش‌های سامی و توراتی؛ سوم: به شکل محدود روش‌های یونانی، میراث‌دار فرهنگ‌های کهن با صورت‌بندی جدید.

مدل به‌کاررفته در تاریخ‌نگاری ایرانی در طول این قرون، تغییرات مختصری داشت و عموماً با هم ترکیب شده است. با آمدن تاریخ‌نگاری جدید و به‌کارگیری بر روش‌های نو در پژوهش و نیز یافته‌های تازه، از جمله در باستان‌شناسی که از قرن هجدهم و بیشتر در قرن نوزدهم دنبال شد، بسیاری از مسائل تغییر کرد. در دوره تازه آثار جدیدی به بازار آمد، سلسله‌های تازه‌ای شناخته شد، سکه‌ها و کتیبه‌ها و منابع دیگر به عنوان منابع کمکی وارد حوزه تاریخ‌نویسی شد، مسائل زبان‌شناسانه کمک بزرگی به تحقیقات تاریخی کرد و در مجموع روی فهم و مدل درک ما از تاریخ ایران تأثیر عمیق گذاشت. تأثیر اینها بر متون آموزشی تاریخ، البته تدریجی بود و تا سال‌ها تاریخ‌نگاری اسلامی-ایرانی ما به سبک قدیم باقی ماند. میان نویسندگان جدید از دارالفنون به این سو، تعداد اندکی با تاریخ‌نگاری جدید و آرای جاری در آن آشنایی داشتند. روشن است که نویسندگان ایرانی که تاریخ‌نگاری سنتی را می‌شناختند، دسترسی به یافته‌های اروپایی‌ها نداشتند و غالباً باید متون مزبور در یک مرحله ترجمه می‌شد؛ آن‌گاه نوبت استفاده از آنها در نگارش‌های ایرانی و به‌ویژه درسی می‌رسید.

بدین ترتیب مدل تاریخ‌نگاری ما تا دوره‌ای طولانی و حتی پس از روشن شدن بسیاری از ابعاد ناشناخته تاریخ کهن ایرانی و نیز بین‌النهرین و دیگر نواحی نزدیک به ما، همچنان سنتی است. کتاب‌های درسی ما حتی تا سال‌ها پس از مشروع، همچنان از پیشدادیان و کیانیان آغاز می‌شود و بدون یاد از هخامنشیان، به اشکانیان و ساسانیان رسیده و آن‌گاه نوبت به دوره اسلامی می‌رسد؛ قالبی که در شاهنامه شاهد آن هستیم.

از نظر محتوا اطلاعات افسانه‌ای موجود در آثار قدیم، درباره دوره اساطیری و حماسی ایران، همچنان در کتاب‌های درسی بعدی البته نه به طور کامل ادامه می‌یابد؛ مثل اینکه فلان پادشاه صد یا صدوپنجاه سال پادشاهی کرده است. درباره جمشید نوشته است

«به قول مشهور، ششصد سال طول کشید». داستان ضحاک نیز نه در قالب یک افسانه ادبی، بلکه با عنوان تاریخ همواره در کتاب‌های درسی دوره قاجار آمده است. درباره کیانیان هم آمده است که نه نفر در مدت «هفتصدسال و اندکی» حکومت کردند.

سال‌نگاری وقایع ایرانی مربوط به قبل اسلام، در قالب همان فرم توراتی است که در تواریخی مانند طبری هم آمده و مورخان اسلامی آن را به کار گرفته‌اند. این فرم با زمان‌نگاری شاهنامه‌ای ترکیب شده و در کتاب‌های درسی نخستین دوره‌های مدارس جدید، این دو سبک به صورت ترکیبی به کار رفته است. داستان باستان ایرانی با سبکی که در تورات بوده هماهنگ شده و این البته از قدیم بوده است؛ نمونه آن نشان دادن زمان پیامبران با پادشاهان ایرانی است که در برخی از تواریخ کهن ایرانی هم آمده است. در اینجا برای اینکه تصور دوره‌ای بهتر به دانش آموز داده شود، قدری منظم‌تر این ترکیب در زمان‌نگاری ادوار تاریخ ایران به کار گرفته شده است. دوره شش‌هزار سال تورات و اینکه انبیاء در کدام مقطع بوده‌اند، نیز اینکه این مقاطع در تاریخ ایران چگونه بوده است، اسکلت زمان‌نگارانه این متن‌ها را شکل می‌دهد. از هجرت به بعد، کار آسان‌تر شده و بر اساس آن تا دوره معاصر آمده است.

اما مفاهیمی که دربرگیرنده نوع نگاه تاریخی به تاریخ ایران و ادوار آن و نیز سلسله‌ها و پادشاهان برجسته یا حملات خارجی مانند اعراب و مغول است، بسیار جالب هستند. بر اساس این مفاهیم می‌توان کتاب‌های درسی خاص را انعکاس دهنده نوع نگاه خاصی دانست که در آن دوره رایج بوده است. اینکه به یک پادشاه یا سلسله تا چه حد دید مثبت یا منفی بوده، نشان‌دهنده برداشتی است که از مقطعی خاص از تاریخ در ذهن این مورخ یا جامعه‌ای که او در آن زندگی می‌کرد، وجود داشته است. در این باره باید مورد به مورد بررسی کرد و این مفاهیم را مورد ارزیابی قرار داد. تقسیم‌بندی تاریخ ایران به قبل و بعد از اسلام، به نظر تا حدی جدید می‌آید؛ اینکه ایران یک هویت مستقل دارد، پیش از اسلام تاریخ خود را داشت و پس از اسلام، دین تازه‌ای در آن حلول کرده، مبنای تقسیم‌بندی قبل و بعد از اسلام است. طبعاً در تاریخ‌هایی که برای ملل شرق نوشته شده و غالباً ترجمه است، باز فرهنگ و تمدن ایرانی جایگاه خاص خود را دارد و به عنوان جزئی از یک تاریخ بزرگ برای عالم اهمیت می‌یابد. در تاریخ عمومی مصور «اروپا» به ضمیمه تاریخ ایران از جناب میرزا سیدعلی خان («مترجم السلطنه»، معلم مدرسه مبارکه علوم سیاسی و منتشره در ۱۳۲۹) که

عمده آن به تاریخ اروپا اختصاص دارد، قسمت پنجم به ایران با عنوان «از جلوس کورش تا ولادت حضرت رسول از سلسله هخامنشی، اشکانی و ساسانی» اختصاص می‌یابد و سپس ذیل «قرون وسطی» زیر عنوان «از ولادت حضرت رسول تا جلوس شاه اسماعیل صفوی» تاریخ ایران را می‌آورد. در ادامه تاریخ صفویه تا قاجاریه آمده و از انقلاب ۱۳۲۳ق و انقلاب ۱۳۲۷ق دو مقطع تاریخ انقلاب مشروطه یاد شده است. در کتاب فروغی با عنوان تاریخ مختصر ایران (چاپ دوازدهم، منتشره در ۱۳۱۰ش) اخبار تولد پیامبر در انتهای دوره ساسانی آمده است و پس از آن از دوره اسلامی با عنوان «فصل سوم: دولت اسلام» به اختصار از خلفا و بنی امیه و بنی عباس یاد و سپس دولت‌های ایرانی به ترتیب آمده است.

از تاریخ سیاسی تا تاریخ اجتماعی و فرهنگی

اساساً تاریخ‌نگاری مامانند بسیاری از اقوام دیگر، متمرکز بر تاریخ سیاسی است؛ به این معنا که با تاریخ ادبیات یا فرهنگ ارتباطی ندارد، هرچند به طور ضمنی اشاراتی در باب جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی و دینی هم دارد. این مفهوم یعنی سیاست‌محوری، مفهومی رایج از تاریخ از گذشته تا به امروز است که شاخه‌های فرعی متعددی در اطراف آن روییده است. تاریخ ایران‌های درسی هم همین سبک را دارد. آنچه برای نویسنده تاریخ مقدماتی ایران مهم است، سلسله‌های پادشاهی است که در چارچوب روش سنتی از پیشدادیان، کیانیان و سپس اشکانیان و ساسانیان تا ورود اسلام گزارش آنان آمده است. تأسیس سلسله، مرگ و جانشینی و جنگ‌ها، مهم‌ترین تحولات هستند؛ اما برخی از شاهان به جنبه‌های غیر سیاسی یا نظامی هم شهرتی دارند که به آنها اشاره می‌شود؛ مثل اینکه هوشنگ «کارها و صنعت‌ها به مردم آموخت»، «صنایع و اختراعات بسیار به او نسبت می‌دهند»، «خانه ساختن، طبابت، اسلحه جنگ، جواهرشناسی»، «عید نوروز را او مرسوم کرد»، «شهر استخر» را در نزدیکی شیراز او بنا کرد و البته «حال خراب است»، یا کمکی که طهمورث در قحطی به مردم کرد که «دولت داران، روز ناهار خود را به فقرا بدهند، و شام چیز بخورند تا مثل هم باشند». روزه گرفتن را هم او به مردم یاد داده است. «صنایع و اختراعات» زیادی هم به جمشید منسوب است؛ همین‌طور «اسلحه، جواهرشناسی»، نیز ساختن برخی از شهرها مثل «تخت جمشید» و «استخر» در فارس. و اختراع بزرگ خیالی «جام جهان‌نما» که همه دنیا در آن پیدا بود. بعد هم ادعای خدایی کرد که خداوند ضحاک را بر او مسلط کرد. گفتن اینکه اردشیر بابکان «علوم و ادبیات ایرانی را ترقی داد»، از تعبیرهای

متفاوتی است که نویسنده به کار برده و روشن است که متأثر از وضع ادبیات روز اوست. اینها نمونه‌ای از تحولات غیر سیاسی است که مشابه آنها درباره برخی از پادشاهان دیگر هم آمده است. کلمه صنعت با اینکه از قدیم در زبان عربی بوده، روشن است که کاربرد آن برای پیشرفت از دوره محمد شاهی و ناصری در ایران شهرت یافته است. کلمه «اختراعات» هم در کنار «صنایع» همین وضع را دارد. درباره برخی از آداب و رسوم هم اشاراتی در متن مشاهده می‌شود. وقتی درباره سیاوش و کشته شدن وی و رسیدن خبر آن «به ایران» یاد می‌کند، می‌نویسد: «مردم سیاه‌پوش شدند و زنان، گیسوان پریشان کردند. لباس سیاه‌پوشیدن در عزا و گیسوان گشودن از آن زمان است».

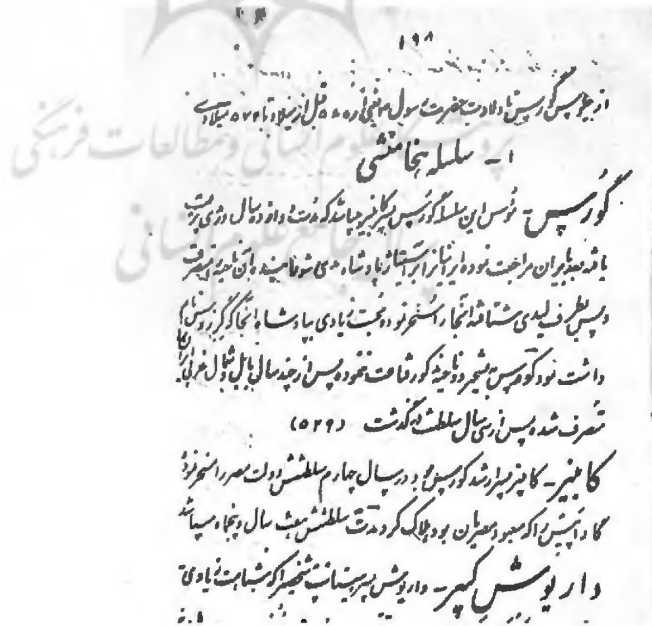
به هر حال باید گفت تصویری که از تاریخ ایران بر اساس یک نگرش سیاسی و نظامی انجام می‌شود، دارای دو مسئله اصلی است؛ یکی تحول سیاسی در جایگزینی شاهان و سلسله‌ها، دوم جنگ‌ها که در دو سطح بین دولت‌های بزرگ ایران و غیر ایران یا بین دولت‌های داخلی جایگزین در مثلاً جانشینی ساسانیان به جای اشکانیان جریان دارد. بحث‌های دیگر از جمله شرح کارهای اجتماعی پادشاهان یا تلاش برای آبادی ایران، در حاشیه تحولات سیاسی و نظامی است.

تاریخ و اساطیر ایرانی

محتوای تاریخ‌های ایرانی، آنچه در شاهنامه و منابع مشابه بوده، اصالت ایرانی دارد، اما همواره اساطیری بوده است. شکل اسطوره‌ای و حماسی آن تا مقطعی ادامه دارد و از زمانی که به روزگار اشکانیان و ساسانیان می‌رسد، به تدریج تاریخی‌تر می‌شود. بخش اساطیری حتی تا این اواخر در کتاب‌های درسی به عنوان «تاریخ» نوشته می‌شد و با وجود نگرش خردمندانه که در تاریخ‌نگاری دوره اسلامی وارد تواریخ شد، همچنان شکل اساطیری استمرار یافته است. در واقع این نگاه از پیش از اسلام در میان ایرانیان بوده و بعد از آن نیز در حوزه اخبار ایران به کار رفته است. سبک یادشده از روزگار یعقوبی تا ابن مسکویه و دیگران، مورد انتقاد قرار گرفته و گفته شده است که اخبار پادشاهان قدیم در منابع ایرانی و شاهنامه‌ای صورت تاریخی دقیقی ندارد.^۱

۱. بنگرید: مقاله «مفهوم خرافه در ادبیات اسلامی»، ص ۱۳۱ زیر عنوان: نقد مورخان مسلمان از داستان‌های تاریخی ایرانیان، در: مفهوم علم در تمدن اسلامی. در آنجا نمونه‌ای از این نقدها را آورده‌ایم.

در کتاب تاریخ مقدّماتی ایران - مانند غالب کتاب‌های مشابه - صورت اساطیری اخبار حفظ شده است؛ برای مثال وقتی از جنگ کیومرث و دیوان یاد می‌کند، دقیقاً با همین عبارات سخن می‌گوید و اینکه «پسر خود سیامک را به جنگ دیوان فرستاد. دیوان او را کشتند». کیومرث، هوشنگ پسر سیامک را به جنگ دیوان فرستاد که «دیوان را کشت». اینکه این دیوان چنان که میرزا حسین خان گفته، مقصود از آنان «انسان‌های وحشی» است یا کسانی از اقوام دیگر در شرق یا غرب در این متن دیده نمی‌شود. البته، شیخ عبدالرزاق، در متن خود وقتی از گرفتاری کیکاوس در مازندران یاد می‌کند، نامی از «دیوان» نمی‌آورد و در این باره سکوت می‌کند. او شخصیت عوج بن عنق را هم که در روایات اسرائیلی آمده، تاریخی می‌داند و می‌گوید: «حضرت موسی و... عوج بن عنق» در زمان منوچهر بودند. خبری هم درباره عنقا که در روایات اسلامی آمده، به این متن درسی وارد شده است. درباره زمان شاپور اول می‌نویسد: «و عنقا که مرغ معروفی است در زمان او بود، و به نفرین حضرت خالد برطرف شد». این عنقا به نجد آمد، و بچه‌ها و سایر پرندگان را می‌خورد؛ اما پیغمبری عرب به نام خالد بن سنان با نفرین او را از بین برد. درباره بهرام گور و ناپدید شدن او هم به نوعی سکوت می‌کند: «هرچه گردش کردند اثری از او معلوم نشد»، اما فروغی ضمن اینکه می‌گوید او «پادشاهی عیاش و خوش‌گذران بوده»، می‌نویسد: «به باتلاقی فرو رفت».



چنان‌که اشاره شد، در این کتاب یادی از سلسله هخامنشی نیست و عموماً پیشدادیان و کیانیان به اشکانیان وصل می‌شود. در سال ۱۳۲۹ که این کتاب منتشر شده، کتاب درسی دیگری با عنوان تاریخ عمومی مصور به ضمیمه تاریخ ایران توسط میرزاسیدعلی خان منتشر شده که از هخامنشیان یاد کرده است.

ویژگی‌های مثبت و منفی پادشاهان و امیران

در ادبیات سیاسی ایران از نظر کلی، پادشاهان یا ظالم هستند یا عادل؛ همچنان‌که یا برخورد مهربانانه با مردم دارند یا ندارند. درباره عدل و ظلم پادشاهان پیشدادی و کیانی اطلاعات لازم در شاهنامه آمده است و بر اساس همان شهرت، در کتاب‌های درسی هم این نکته قید می‌شود. ضحاک یک ظالم بلکه نماد ظلم است، و همین ظلم سبب شورش مردم به رهبری کاوه آهنگر علیه او شده است. «آخر الامر مردم از ظلم او به تنگ آمدند». درباره کیقباد گفته می‌شود: «او پادشاهی عادل بود». لهراسب «پادشاهی خونریز و ظالم بود»، در حالی که از فتوحات او یاد شده است: «لشکر کشید به بیت المقدس و مصر، و هر دو [را] فتح کرد». اما بهمن پسر اسفندیار «پادشاه عادل و عاقلی» بود، در اینجا عنوان «عاقل» افزوده شده است. یک بار هم درباره اسکندر آمده است که «پادشاه قابلی بود»، این ویژگی درباره «توانایی» پادشاه است که در اینجا باید «قابل» را هم به عادل و عاقل افزود. او درباره سلوکی‌ها که جانشینان اسکندر در ایران بودند، تعبیر بی‌کفایتی را به کار می‌برد و می‌گوید «با کفایت نبودند». در مقابل آنان از کسانی مانند اردشیر بابکان با لقب «عادل و کاردان» یاد می‌کند؛ دلیل این کاردانی هم شکستی است که به رومیان وارد کرد. درباره برخورد با مردم در خصوص فریدون گفته شده است که «با مردم خیلی مهربانی و بخشش می‌نمود». تعبیر «مهربانی» را بعدها درباره امیران بویهی به کار می‌برد و می‌نویسد: «از بس که با مردم مهربانی کردند، مردم آنها را به سلطنت برداشتند و از طاعت آل زیار بیرون رفتند». حتی درباره طغرل هم نوشته است: «با مردم به طور مهربانی سلوک می‌کرد».

اینکه پادشاهی را به دینداری وصف کند، کمتر دیده می‌شود. درباره طغرل نوشته است که با مردم مهربان بود و «نماز را به جماعت می‌گذاشت»؛ حتی نوشته است او به مکه مشرف شد که سخن درستی نیست. درباره سلطان محمود غزنوی هم آورده است:

«بت‌خانه سومنات را آتش زد و دین اسلام را در هند رواج داد»؛ اما این موارد ظاهراً اندک هستند. درباره مغول هم می‌گوید: «از ترکان وحشی و بت‌پرست بودند».

هرمز پسر انوشیروان با القاب «ظالم و خونریز» معرفی شده و اینکه این سبب «شورش» مردم علیه وی شده است. درباره خسرو پرویز هم که پسر هرمز است، گفته شده است: «پادشاه عیاشی بود».

اما انوشیروان در میان شاهان ایرانی پیش از اسلام، شهرت خاصی به عدل و داد دارد و نویسنده ما هم در این امر تردیدی نکرده است؛ چنان‌که در آبادانی ایران هم او را مؤثر می‌داند: «مملکت ایران را آبادان و امن کرد و لشکر را منظم کرد. مزدک و مزدکیان را برانداخت و کشت، و ظلم و تعدی را برانداخت». البته موفقیت او در گروی داشتن یک وزیر خوب به نام بوذرجمهر بود «که او را به کارهای خوب امر می‌کرد، و رضایت مردم را فراهم می‌آورد».

تعبیر فراهم کردن رضایت مردم هم می‌تواند به نوعی سایه‌ای از انقلاب مشروطه و ادبیات سیاسی جدید باشد.

مفهوم ایران و غیر ایران

یک نکته مهم این است که بدانیم مفهوم ایران در این کتاب‌ها چگونه انعکاس یافته است؟ تقریباً می‌دانیم نام ایران در شاهنامه برای حوزه ایران، منطقه‌ای که در شرق آن توران و در غرب آن روم و احیاناً در این اواخر اعراب، آمده است. روزگاری که فردوسی این کلمه را به کار می‌برد، از آن در اسناد رسمی و متون سیاسی روز استفاده نمی‌شد و اما در دوره ایلخانان، در اسناد و متون روز تاریخی، برای همین واحد سیاسی که محور «ایران ایلخانی» است، به کار می‌رفت. بعد از ایلخانان، «ایران» دچار آشفتگی می‌شود تا آنکه در دوره صفوی، شاه اسماعیل آن را متحد می‌کند و به تدریج کاربرد کلمه «ایران» برای حوزه جغرافیایی تحت تصرف این دولت بیشتر و بیشتر به کار می‌رود. با وجود خواسته قلبی نادر برای درست کردن امپراتوری تورانی-ایرانی، قوت مفهوم ایران از صفویه به این سوی چندان قوی مطرح شده بود که امکان وارد آمدن خللی در آن ناممکن بود. در دوره ملوک الطوائف پس از نادر تا روی کار آمدن آقامحمدخان، گویی نام ولایات بیش از نام

ایران به کار می‌رود؛ اما از شروع دولت قاجار، اتحاد در سرزمین‌های ایرانی برقرار می‌شود و این نام رسمی‌تر از قبل استمرار می‌یابد. هرچه به نیمه دوره قاجار می‌رسیم، نام ایران جدی‌تر به کار رفته است و تاریخ‌هایی که برای «ایران» نوشته می‌شود، گویی با نوعی ملی‌گرایی ایرانی عجین شده است.

این پیشینه در اختیار تاریخ ایران‌نویس‌های درسی دوره اخیر قاجار قرار می‌گیرد که هم‌زمان با رشد شگفت مدارس جدید در شهرهای مختلف، فعالیت آنان بیشتر شده و ما انعکاس مفهوم جدید ایران را که به تدریج رنگ ایرانیت بیشتر می‌شود، مشاهده می‌کنیم. یکی از ارکان آن بسیار بیش از گذشته، این است که ایران «وطن» ماست. در کتاب‌های درسی این تعابیر به کار می‌رود و بیش از نام اسلام یا اهمیت ولایات، کلیت مفهوم «ایران» محور این تواریخ قرار می‌گیرد.

در اینجا «غیر ایرانی» یا «بیگانه» همواره یک برگ منفی به شمار می‌آید. ضحاک با وجود آنکه از «پیشدادیان» است، «از عرب بود». درباره افراسیاب هم می‌گوید «اگرچه از اصل ایرانی بود، ولی ظاهراً تورانی بود». به دلیل همین غیرایرانی بودن است که وقتی سخن از آمدن افراسیاب به ایران می‌کند و از تسلط او بر نوذر پسر منوچهر یاد می‌کند، می‌نویسد: «ایرانیان به او شوریدند و بیرونش کردند». تعبیر ایرانیان و «بیرون کردن»، هر دو برای ایجاد تمایز و نشان دادن غیریت افراسیاب با هویت ایرانی است.

نویسنده تاریخ مقدّماتی ایران، مفهوم ایران را در مقابل توران، روم و عرب متمایز می‌کند؛ حتی وقتی از اسکندر، سلوکیان یا اشکانیان یاد می‌نماید، از آنان به عنوان غیر ایرانی یاد می‌کند. درباره سقوط اشکانیان به دست ساسانیان می‌گوید بعد از شکست اشکانیان از رومیان، «اشکانیان کم‌کم ضعیف شدند؛ چون اصلاً ایرانی نبودند، ایرانی‌ها به خیال شوریدن به آنها افتادند که آنها را از ایران بیرون کنند» و چنین شد. البته ممکن است برخی از پادشاهان همین سلسله، عادل یا فرهنگ‌دوست معرفی شوند؛ اما این مسئله ربطی به غیرایرانی بودن آنها ندارد. درباره اسکندر می‌گوید «ایران را ویران کرد» و درباره اردشیر بابکان که اشکانیان را برانداخت، از این تعبیر یاد می‌کند: «ایران را از دست بیگانه بیرون آورد». او از اشکانیان به عنوان قوم «وحشی و بت‌پرست» یاد می‌کند و به این ترتیب افزون بر اینکه آنها «غیر» هستند، دو ویژگی دیگر «وحشی» و «بت‌پرست» هم

دارند. در اینجا عدم آبادانی مملکت آنها را هم به همین دو ویژگی ایشان باز می‌گرداند: «دولت معتبری بودند، لیکن چون وحشی و بت پرست بودند، مملکتشان آباد نشد». ساسانیان ایرانی دانسته می‌شوند و نخستین آنها که اردشیر بابکان است، فردی «عادل و کاردان» وصف می‌شود که توانست «پادشاه روم را شکست» دهد و «مملکت ارمنستان را که از تصرف ایران بیرون رفته بود، مسخّر» کند.

این تمایزها ساختار ذهن نویسنده ما را از ایران و غیر ایران، یا قوم ایرانی و اقوام غیرایرانی و تعامل آنها را با یکدیگر نشان می‌دهد.

و اما درباره ویژگی خود ایرانی کمتر شرحی آمده است. تنها گفته شده است «ایرانیان» هم قومی «قدیمی» هستند؛ چنان‌که «هیچ‌کس از آنها قدیمی‌تر نیست». تفاوت قبل و بعد از اسلام را یکی در دین می‌داند که آنها آیین زردشت را داشتند و دیگری در «زبان» که آنها «یک قسم فارسی حرف می‌زدند که ما حالا نمی‌فهمیم». از «اخلاقیات» ایرانیان قدیم هم که «زراعت» را دوست داشتند و «از دروغ و بی‌حیایی» متنفر بودند، ستایش می‌کند. تفکیک اخلاق از دین آن هم اسلام، و البته بدون اینکه تصریح کند این خصلت‌ها مربوط به آیین زردشتی است یا نه، جالب است. اینها شاید بتواند از آثار فکری‌های نو باشد.

ما درباره مفهوم «مملکت ایرانی» در ذهن نویسنده، در دوره پس از اسلام باز سخن خواهیم گفت.

دوگانه‌های ایرانی و غیرایرانی و جنگ‌های تاریخ ایران

در اخبار دوره پیشدادیان و کیانیان، اولین دوگانه جنگ ایرانیان با دیوان است. اینکه دیوان، اقوام وحشی‌اند و در کدام ناحیه، اختلاف نظرهایی است که درباره مکان‌های جغرافیایی ذکر شده در شاهنامه وجود دارد. دوگانه دوم، نبردهای ایرانیان و تورانیان است که به تدریج اهمیت می‌یابد و تا دوره اسلامی ادامه می‌یابد. نویسنده ما در اینجا از تعبیر «ترکستان» استفاده می‌کند و درباره دوره بهرام گور می‌گوید: «پادشاه ترکستان به ایران دست‌درازی کرد». داستان این دوگانه طولانی است و درباره آن از طریق شاهنامه و منابع دیگر آگاهیم؛ بحرانی که در عمق تاریخ ایران حضور داشته است. فیروز جانشین بهرام

گور با «پادشاه هیاطله که ترکان باشند، جنگ» کرد. البته وقتی قباد به دلیل پذیرش دین مزدک، مواجه با شورش مردم شد و فرار کرد، «از پادشاه هیاطله لشکر گرفت و به ایران آمد و دوباره پادشاه شد» و این بار نه با ترکان، بلکه «با رومیان جنگ کرد». افراسیاب که پادشاه هراس افکن تورانیان است، داستان‌های طولانی در نبرد با ایرانیان دارد. در نگاه نویسنده، سلجوقیان «که از نسل افراسیاب هستند»، سلطنت آل بویه را برمی‌اندازند. وی در جای دیگری هم باز این تأکید را دارد که «سلجوقیان از نسل افراسیاب می‌باشند».

دوگانه سوم، جنگ ایرانیان با رومیان است که بسیار طولانی است. گذشت که قباد از ترکان استفاده کرد و با رومیان جنگ کرد. بعدها خسرو پرویز در مقابل بهرام چوبینه شورشی «از امپراتور روم کمک خواست و او را کشت». کمک گرفتن از رومیان در مسائل داخلی، از موارد استثنایی است. همین خسرو پرویز باز با «دولت روم بد شد». آنان به ایران حمله کردند که منجر به شکست ایران شد.

از زمان اشکانیان بر حسب تصور مورخان ما، دوگانه ایران و روم به صورت یک نبرد پایدار شکل می‌گیرد «در زمان اشکانیان، دولت معتبری بود که آن را دولت روم می‌گفتند». نویسنده ما می‌افزاید مرکز آنها ایتالیا بوده و به تدریج مناطقی در همسایگی ایران را هم تصرف کردند تا آنکه «حاکم آنها که کراسوس نام داشت، میل کرد که ایران را هم بگیرد». این دوگانه در تمام دوره اشکانی و ساسانی ادامه می‌یابد؛ به طوری که در تحولات این دوره همه جا سخن از جنگ ایرانیان با رومیان است. «از آن زمان پیوسته رومیان لشکر به ایران می‌کشیدند تا اینکه طراران شهر مداین را که پایتخت ایران بود، گرفتند و تخت طلای اشکانیان را بردند». ساسانیان به طور روشنی همه کارشان نبرد با رومیان بوده است؛ به طوری که نویسنده در پاسخ به این پرسش که «شغل عمده سلاطین ساسانی چه بود؟» پاسخ می‌دهد: «شغل عمده آنها زد و خورد با دولت روم بود بر سر ولایت ارمنستان» که البته باید جای آن «قفقاز» را گذاشت. او می‌افزاید: «پیوسته ایرانی‌ها با رومیان جنگ می‌کردند». درباره انوشیروان هم گفته شده است که «با دولت روم جنگ بسیار شد».

چهارمین دوگانه، نبردهای ایرانیان و اعراب است که پیشینه‌اش به قبل از اسلام و شاپور ذوالاکتاف برمی‌گردد؛ کسی که «در زمان بچگی او عرب‌ها به ایران آمدند و خیلی خرابی

کردند و به مردم ایران صدمه زدند». ذوالاکتاف که به پادشاهی رفت، عرب‌ها را سر جای خود نشانند و به جای آنکه آنان را بکشد، کتف‌های آنها را سوراخ می‌کرد و طنابی در آن کرده، همه را به هم می‌بست. «بعد از آنکه از فتنه عرب‌ها آسوده شد، به خیال رومی‌ها افتاد».

این دوگانه بعد از اسلام و با تهاجم عرب به ایران ادامه یافت، اما دوگانه دوم که ایرانی-تورانی است، از اواخر قرن سوم به بعد باز جدی می‌شود. اشاره شد که نویسنده ما سلجوقیان را از نسل افراسیاب می‌داند؛ کسانی که دولت ایرانی آل‌بویه را سرنگون کردند. از زمان مغول به بعد، دوگانه یادشده عبارت از جنگ ایرانیان با مغولان و تیموریان است که یادآور خاطره ایرانیان-تورانیان است. آنجا می‌گوید: «چنگیز پادشاه ایران شد»، یعنی یک غیر ایرانی در ایران پادشاه شد.

دوره صفوی، زمانی دراز است که ترکان از شرق ایران به غرب - آسیای صغیر - رفته‌اند و این بار به جای جنگ ایرانیان و رومیان، جنگ ایرانیان - با عثمانی‌ها به راه افتاده است.

در دوره قاجار این دوگانه جدید، جنگ ایرانیان با روس‌هاست که عمده آن جنگ‌های ایران و روس است و می‌توان از آن به عنوان دوگانه پنجم یاد کرد. در این کتاب به خوبی بر این مسئله نیز تأکید شده است. بخشی از این منازعه نیز بر سر ارمنستان و نواحی قفقاز است که به نوعی جانشین دوگانه جنگ ایران و روم، بعدها ایران و عثمانی و حالا ایران و روس است.

برآمدن اسلام

در مشروطه، ادبیات ملی‌گرایانه به تدریج سایه‌اش را گسترده‌تر می‌کند و در ضمن متدینین حس می‌کنند در این میانه باید مراعات دو طرف را داشته باشند. علایق آنها به اسلام و تشیع یک طرف و قرارگرفتن در معرض نفوذ ادبیات جدید بر محور ایران در طرف دیگر قرار دارد، ضمن آنکه باید به پیشرفت‌ها هم توجه داشت. در سراسر کتاب، رنگ اسلامی - به سبک سنتی - نیست؛ اولاً کتاب درسی تاریخ است نه آموزش دین؛ ثانیاً حس ملی‌گرایانه ایرانی نفوذش بسیار بیشتر از گذشته شده و استقرار یافته است. بیفزاییم که نویسنده به احتمال زیاد به دلیل روحانی‌بودنش و علایق مذهبی کارفرما که سید محمدباقر تولیت است، لزوماً باید توجه ویژه‌ای به جنبه اسلامیت داشته باشد.

نگارش تاریخ اول اسلام برای یک فرد متدین شیعه آن هم روحانی، طبعاً برای مدرسه ابتدایی کار دشواری است. در شکل سنتی آن، می‌شود همان اصول تاریخی تشیع را رعایت کرد؛ اما اینجا باید با احتیاط قدم برداشت؛ هم اسلام حق است، هم راه منحرف شده است و هم با شروع مبعث و بعد آمدن اسلام به ایران، دنیای تازه‌ای به عنوان دنیای اسلام درست شده که باید در کل از آن دفاع کرد. این ابهام در دوره خلفای اول قدری بیشتر است؛ اما با ورود بنی‌امیه و بنی‌عباس کار انتقاد کردن آسان‌تر می‌شود.

یاد از نام پیامبر و اجداد او، همین‌طور نشانه‌های بعثت و اشارتی گذرا به دعوت مردم، هجرت، رونق اسلام، مسلمان شدن مردمان زیاد و اینکه «هر کس که مسلمان شد و دین او را قبول کرد، آسوده شد» و قبول کردن عده‌ای دیگر جزیه را و در نهایت غدیر خم، حداکثر در یک صفحه آمده است. آیا ممکن است یکی از دلایل نوشتن یک تاریخ مقدّماتی جدید با وجود کتاب‌های دیگر همین باشد که آنان به غدیر اشاره نکرده‌اند؟ کاملاً محتمل است و نویسنده ما پس از ذکر غدیر، یاد از «منافقانی» می‌کند که «جمع شدند، و نگذاشتند که امیرالمؤمنین خلیفه شود» و اینکه «ابابکر به غضب، رئیس مسلمانان شد».

در بخش اول تاریخ اسلام و البته بعدها تشیع و تسنن اهمیت دارد و او در شرح زندگی خلفا و نیز در دوره اموی و عباسی و حتی سقوط آنان، عناصر تشیع را به طور جدی در نظر دارد. مفاهیمی چون غضب، ظلم به شیعه، کشتن امامان (ع) و جز اینها در لابلا عبارات کوتاهی که درباره خلفا و امرا دارد، دیده می‌شود. البته نویسنده ما سخن از «امامت» نمی‌گوید و از همان تعبیر خلیفه استفاده می‌کند؛ اما تأکید دارد «حق امیرالمؤمنین را غضب کردند».

تاریخ اسلام را تا مرگ یزدگرد سوم که شامل خلافت ابوبکر و عمر و عثمان می‌شود، در ترکیب با تاریخ ساسانیان می‌گوید؛ یعنی سؤال و جواب‌ها در هم تنیده است. این روال در دیگر کتاب‌ها نیز دیده می‌شود؛ چنان‌که بحث بعثت رسول (ص) را هم در دوره ساسانی می‌آوردند. در نهایت می‌پرسد: «بعد از ساسانیان کدام سلسله، پادشاهی کردند؟» پاسخ این است که «بعد از ساسانیان، دولت اسلام برقرار شد». مقصودش همان دولت ابوبکر و عمر است. با این حال می‌گوید: «از جانب عمر که به ناحق خلیفه شده

بود، «رئییسی» برای ایران تعیین شد و «در زیر فرمان دولت اسلام آمدند، ایرانیان». شکل بیان و بلاغت در این گزاره، ضمن آنکه چالش شیعه و سنی را نشان می‌دهد، راه‌حل برون‌رفت را هم معین می‌کند و تکلیف ایران را که از این پسر رئیس آن توسط «خلیفه» تعیین می‌شود، روشن می‌کند. بخشی از ابعاد چالش این است که صدر اسلام به دلیل فتوحات، عظمت خاصی دارد و مهم است. از سوی دیگر، خلفا شخصیت‌های مورد تأیید نیستند. ما باید چگونه سخن بگوییم که این دو وجه را با یکدیگر همراه کنیم؟ فکر نمی‌کنم بهتر از این عبارت یافت شود که نویسنده ما درباره فتح مصر و شام می‌گوید: «چون به ظاهر اسلام عمل می‌کرد، دین اسلام خیلی ترقی کرد». همین مرد یعنی عمر، در وقت مردنش هم باز «حق امیرالمؤمنین را رد نکرد». وضع خلیفه سوم با دو خلیفه قبلی متفاوت است. در اینجا صفتی را که به خلیفه سوم نسبت می‌دهد، متفاوت است و آن اینکه در رفتار با مردم «بنای ظلم گذاشت»، «منافقان را به مسلمانان تسلط داد» و اموال را میان «دربان و پیش‌خدمت» برقرار کرد. مردم بر او شوریدند و «حقی را که به ظلم غصب کرده بودند، به صاحبش رسید». توضیح خاصی درباره دوران امام علی (ع) ندارد، جز اینکه معاویه مردم شام را بر او شوراند. عاقبت هم یکی از منافقین به نام ابن ملجم حضرت را شهید کرد. آن «ظلم» یا همان «غصب» یک بار دیگر هم در مواجهه معاویه با امام حسن (ع) اتفاق می‌افتد و دولت بنی‌امیه تأسیس می‌شود. البته عثمان را هم از بنی‌امیه می‌داند؛ چون «معاویه با عثمان از یک طایفه بودند، و آنها را بنی‌امیه می‌گفتند».

۶۵۹

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

از دولت بنی‌امیه و بنی‌عباس تا سلسله‌های ایرانی

دولت بنی‌امیه با کلمه «ظلم» «خصوصاً به شیعه» و رفتار «خلاف قانون اسلام» معرفی می‌شود؛ اما به هر حال پیشرفت اسلام هم در همین ایام بوده است. «در زمان آنها دولت اسلام خیلی ترقی کرد و تا آن وقت، سلطنتی به آن بزرگی دیده نشده بود». باید یک انتقاد کرد، یک تعریف کرد و دوباره یک بدگفت. معاویه «به زور» برای پسرش بیعت گرفت و «واقعه کربلا در زمان یزید اتفاق افتاد»؛ اشاره‌ای دیگر به کربلا ندارد. در ضمن در نسب معاویه هم که قریشی باشد، تردید می‌کند. اهمیت جمله «دولت اسلام خیلی ترقی کرد» را نباید کم گرفت و باید پذیرفت که این نگاهی بیرون از شیعه و در واقع «تمدنی» است. حالا این را با این جمله که «خلفای بنی‌امیه مردمان ظالمی بودند» چطور می‌شود جمع کرد؛ شاید این طور که ظلم منافاتی با «ترقی» ندارد. ممکن است در ذهنش این بوده است

که یک ظلم فردی و موردی بوده، اما ربطی به حکومت‌داری نداشته است. هرچه هستند، بالاخره «شجره خبیثه» هستند که در قرآن از آنها یاد شده است.

در کلیات «غصب»، بنی‌عباس با بنی‌امیه فرقی ندارند؛ آنان با ادعای خویشی پیغمبر بر امویان «خروج» کردند و باز هم «سلطنت را غصب کردند»؛ برای اینکه اگر بحث «خویشی» بود، خلافت حق «اولاد پیغمبر» یعنی «اولاد علی بن ابی‌طالب بود»؛ درحالی‌که اساساً «خلافت به امر خداست» نه به خویشی. با زبان ساده کوشش می‌کند آموزه‌های شیعی خود را استوار کند.

به عبارت دیگر، نویسنده جدای از آنچه درباره ظلم بنی‌امیه و بنی‌عباس به شیعه و امامان دارد، در مجموع نگاه منفی به تسلط اسلام بر فرهنگ ایرانی ندارد؛ چنان‌که از تسلط دولت‌های ترک در ایران، پس از آل‌بویه و تا زمان صفویه به عنوان دولت غیرایرانی یاد نمی‌کند. نویسنده حتماً می‌داند که هم صفویه و هم قاجار از نظر نژادی ادامه همان دولت‌های ترک، البته این بار ایرانی شده هستند و تلقی او از ایران شامل این دولت‌ها هم می‌شود.

اینکه او از تسلط عرب - منهای اسلام - جایی انتقاد کند، دیده نشد؛ جز آنکه وقتی سخن از تشکیل دولت صفاریان می‌رود، روشن است که در عمق جان او این حس استقلال ایران وجود دارد و این احساس او به اشاره در قالب نزاع صفاری-عباسی مورد تأکید قرار می‌گیرد. در یکی از پرسش و پاسخ‌ها، تصویر این است که از زمان مرگ یزدگرد که «ایران بی‌پادشاه بود»، دیگر در ایران سلطنتی نبود تا آنکه «صفاریان تشکیل سلطنت دادند». بنابراین می‌شود گفت در ذهن او تشکیل دولت صفاری، نقطه آغاز تاریخ ایران پس از دو قرن ونیم اول اسلام است. اینکه دولت صفاری نقطه آغاز رهایی از سلطه خلیفه است، حتماً در ذهن نویسنده ما بوده است. وقتی از عمرو بن لیث جانشین یعقوب یاد می‌کند که از «سلاطین معتبر ایران» بود، از بیعت او با خلیفه یاد می‌کند و اینکه نتیجه این شد که «خلفا هم ایران را به او واگذار کردند و دولت ایران ترقی زیادی پیدا کرد»، هرچند در ناشایستگی جانشینان او سخن می‌گوید که حکومت را از دست دادند. اینکه «مملکت ایران» در ذهن او یک واحد سیاسی-تاریخی مهم است، حتی با وجود تسلط دیگران روشن است. وقتی از ضعف عباسیان یاد می‌کند، می‌نویسد: «مملکت ایران

تقریباً ملوک الطوائف شده بود... به واسطه ضعف عباسیان». طبعاً و به جای دیگری کار ندارد، سرنوشت مملکت ایران برای او مهم و محور است. درباره سلجوقیان که آنان را از «نسل افراسیاب» می‌داند، باز هم روی این تعبیر «مملکت ایران» تأکید دارد و درباره آل‌ب ارسلان می‌نویسد: «و مملکت ایران در زمان او وسعت زیاد پیدا کرد». درباره حمله مغول هم می‌گوید: «ایران لگدکوب لشکر مغول گردید و شد آنچه شد». درباره شاهرخ تیموری هم می‌گوید خرابی‌های پدرش را اصلاح کرد و «رفع انزجار قلوب ایرانیان را از ترکان نمود».

ترقی علوم و ادبیات ایران

نویسنده ما به امر «پیشرفت» توجه دارد و می‌داند ایران قاجاری، چند دهه است که روی این مسئله تأکید دارد. کلمه «ترقی» یکی از ده‌ها کلمه‌ای است که مرتب در این ادبیات و البته به تأثیر از پیشرفت‌های غرب به کار می‌رود. اکنون که از تأسیس دولت‌ها سخن می‌گوید، به این مسئله هم می‌پردازد. درباره بنی‌امیه گفت: «در زمان آنها دولت اسلام خیلی ترقی کرد»؛ اینجا مقصودش بزرگ شدن و قدرتمند شدن دولت بنی‌امیه و سلطنت آنان بود. درباره بنی‌عباس هم می‌گوید: «دولت بنی‌عباس شکوه و عظمت زیاد پیدا کرد، خصوص در زمان هارون و مأمون که دولتی به آن معتبری دیده نشده بود»؛ اینجا هم باز بزرگی دولت در نظر او است. به تدریج که از دولت‌های ایرانی یاد می‌کند، باز به این مسئله توجه دارد و بر آن تأکید می‌کند. درباره سامانیان می‌گوید: «در زمان آنها ایران خیلی ترقی کرد. علوم و ادبیات ایران را ترقی دادند و رودکی شاعر و فارابی و شیخ ابوعلی سینا در زمان آنها بودند، و پایتخت آنها در بخارا بود». درباره آل‌بویه هم زمان بر پیشرفت علم و هنر و تشیع یاد می‌کند و می‌نویسد: «بعد از معزالدوله، پسرش رکن‌الدوله به سلطنت شست و زیاد ترقی نمود. علم و هنر را در ایران رواج داد».

از دید تمدنی و به طور خاص با استفاده از تعبیر «ترقی» نسبت به برآمدن، رشد کردن و زوال دولت‌ها نگاه شده است. دولت‌ها در برخی از ادوار و همین‌طور برخی از پادشاهان در مقایسه با دیگران، برخی به شکوه و عظمت ایران یعنی همان «ترقی» افزوده‌اند و برخی در نابودی آن قدم برداشته‌اند. تصویری که از شکوه وجود دارد، گاه با اشاره به ترقی علم و ادب و گاه با تعابیر کلی‌تر و نامشخص از آن یاد می‌شود.

چرخه و چرایی سقوط دولت‌های مسلمان با تأکید بر مسئله خوش‌گذرانی

یک نکته که در تمام این کتاب باید بر آن تأمل کرد، چگونگی برآمدن دولت‌ها، ادامه کارشان و سپس سقوط آنهاست. این مسئله در ذهن مورخ، قوانین نانوشته‌ای دارد که خودآگاه یا ناخودآگاه در گزارش‌هایی که به دست می‌دهد، به کار می‌گیرد. در واقع از نظر یک مورخ، هیچ دولتی هرچند طولانی، از منظر تاریخی دوام نیافته است، البته دوام برخی طولانی‌تر و برخی کوتاه‌تر است. برآمدن دولت، به تلویح ناشی از قدرت یک امیر محلی و در واقع یک دست‌نشانده از سوی یک سلسله بزرگ است که به تدریج و به دلیل ضعف دولت مرکزی بر آن یورش می‌برد و سلطنت را در اختیار می‌گیرد. اشک اول بنیان‌گذار دولت اشکانی، بر «سلاطین سلوکی» یاغی شد و در خراسان بنای سلطنت گذاشت. در مقابل سلاطین سلوکی «مملکتی را که پدران آنها به ضرب شمشیر گرفته بودند، از دست دادند». این فرازونشیب همه جا به صورت یک قاعده به کار می‌رود. در جای دیگری درباره انقراض اشکانیان می‌نویسد: «همین که اشکانیان ضعیف شدند، یکی از بزرگان ایران که اردشیر نام داشت، با سلطان اشکانی آن زمان که اردوان نام داشت، بشورید و جنگ کرد تا او را کشت و سلطنت آنها را منقرض کرد و خود پادشاه شد».

۶۶۲

آینه پژوهش | ۴۰۶
سال ۲۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۲

نویسنده ما قالب مشخصی برای بیان روند نابودی دولت‌ها دارد که مربوط به ضعیف شدن دولت‌ها در یک مرحله و روی آوردن سلاطین به «خوش‌گذرانی» است؛ این تعبیری است که او بر آن تأکید می‌کند. هر دولتی در مرحله اول سخت‌کوش است؛ اما در مراحل بعدی گرفتار خوش‌گذرانی می‌شود. زمانی که این مسئله اتفاق می‌افتد، افراد دیگری که طمع در سلطنت دارند وارد شده، شورش کرده و آن دولت را سرنگون می‌کنند. عبارت خوش‌گذرانی مکرر در این متن و در همین ساختی که اشاره شد، آمده است: «وقتی که بنی‌عبّاس سلطنت‌شان معتبر شد، بنای خوش‌گذرانی را گذاردند و از حال مردم غافل شدند؛ به این سبب هرکسی در گوشه‌ای سرکشی کرد. من جمله در ایران، یعقوب لیث بعضی ولایات را تصرف کرد و بنای سلطنت گذارد».

تعبیر دیگری که گاه به جای خوش‌گذرانی می‌آید، «تن‌پروری» است که درباره سلاطین متأخر غزنوی به کار می‌برد و می‌نویسد: «در اول خیلی ترقی داشتند و در اواخر به واسطه

سهل‌انگاری و تن‌پروری مغلوب سلجوقیان که سپاهی ایشان بودند گردیدند». درباره سلجوقیان هم آمده است: «سلطنت آنها به واسطه تن‌پروری و خوش‌گذرانی از دست رفت و خوارزمیان پادشاه ایران شدند».

درباره صفویه هم به‌ویژه بعد از یک دوره که از سلطنت عباس اول تا دوم ایرانیان در مهد امن و امان بودند، می‌گوید: «تن‌پرور شدند». اتفاقاً در اینجا تأملی در معنای تن‌پروری دارد و می‌پرسد: «وقتی که بنای تن‌پروری شد، چگونه شد؟» و پاسخ می‌دهد: «وقتی که بنای تن‌پروری شد، از یاد مملکت داری بیرون رفتند، و در هر گوشه فتنه‌ای برپا شد». در همین دوره ایران از چند طرف مورد طمع متجاوزان قرار گرفت: «افاغنه در خراسان و عثمانی از یک طرف، و روس‌ها هم به واسطه پطر کبیر در خیال ترقی مملکت بودند، از چهار طرف پیش آمدند». در اینجا هم تن‌پروری مانع از مقاومت برابر آنها شد. توجه نویسنده به حضور «روسیه» و افزوده شدن آن کشور به دشمنان سنتی صفویه، یعنی عثمانی‌ها و ازبکان هم جالب است. وی شاه سلطان حسین را شخصی «بی‌کفایت» می‌داند که مجبور شد «به دست خود تاج سلطنت بر سر» محمود افغان بگذارد. پسرش طهماسب هم «فرار» کرد.

۶۶۳

آینه پژوهش | ۲۵۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

فارغ از امر خوش‌گذرانی یا تن‌پروری، مبنای همان قالب این است که دولت‌ها اول با قدرت می‌آیند و به تدریج ضعیف می‌شوند و از بین می‌روند. درباره تیموریان می‌گوید: «تیموریان هجده نفر سلطنت کردند، و مدت سلطنت آنها صد و پنجاه سال بود. در اول امر خیلی مقتدر بودند و آخر چنان ضعیف شدند که به جز اسم آنها چیزی باقی نمانده بود». بخش دیگری از این تحول، این است که امرایی که متعلق به همان دولت هستند، به تدریج در گوشه‌ای شورش کرده و دولت تازه‌ای تشکیل می‌دهند و امرای قبلی خود را از بین می‌برند. قصه خوش‌گذرانی تا عصر ناصری ادامه پیدا کرد؛ شاهی که تا اندازه‌ای مورد ستایش نویسنده کتاب است، اما او هم به تدریج متمایل به خوش‌گذرانی می‌شود و ایران از این بابت آسیب شدید می‌بیند؛ همچنین پادشاه جان خودش را هم از دست می‌دهد: «آخر کار ناصرالدین شاه این شد که بنای خوش‌گذرانی را گذاشت، و چند سفر به فرنگستان رفت و با فرنگیان بنای مراوده گزارد، و کارها را به آنها واگذار کرد. یک‌باره مردم اسیر فرنگی‌ها شدند، و بزرگان ایران هم از یاد رعیت بیرون رفتند و بنای ظلم را گزاردند تا میرزارضا نامی کرمانی پادشاه را به ضرب تیر شهید کرد». گاهی هم ممکن

است فاتحی، وارث نداشته باشد و دولتش دوام نیابد که نمونه آن اسکندر است: «چون وارثی نداشت»، مملکت او را سرداران قسمت کردند.

بحث «اتحاد» و «موافقت» در یک دولت و جایگزینی «نفاق» امیران با یکدیگر یکی دیگر از محورهای چرخه بقا و زوال دولت هاست. درباره آل بویه می‌گوید: «چون اول با هم موافقت داشتند، خیلی ترقی کردند؛ ولی در آخر نفاق میانه آنها افتاد و ضعیف شدند» و سلجوقیان «سلطنت آنها را تمام کردند». درباره دولت ایلخانی هم می‌گوید: «در اول خیلی تسلط داشتند، در آخر به واسطه نفاق ضعیف شدند» که اینجا نفاق به معنای اختلاف میان حاکمان است. گاهی نیز با تعبیر «غافل شدن از حال مملکت» به عنوان عامل دگرگونی در سلسله‌ها یاد می‌شود. درباره سلجوقیان آمده است که «همین که سلجوقیان از حال مملکت غافل شدند» و «سلطنت آنان به واسطه تن‌پروری و خوش‌گذرانی از دست رفت، خوارزمیان پادشاه ایران شدند».

اینکه وضع دولت هاست، اما برای استثناء یک مورد هم از خرابی روحیه ملت ایران یاد می‌کند. وی پس از اشاره به صدماتی که مغول به ایران زدند و اینکه بعد از چنگیز چه شد، می‌نویسد: «بعد از چنگیز، مملکت را پسرانش قسمت کردند، و ایران سهم تولی خان شد و او بعکس پدر بنای مهربانی گزارد و دل‌های رمیده را آرام می‌کرد؛ ولی مردم ایران به واسطه فتنه مغول و فساد فداییان ملاحظه مبهوت شده و حسشان رفته بود». این جمله اخیر که «مبهوت شده» و «حسشان رفته بود»، نوعی تحلیل روانی است. این تحلیل روانی او در جای دیگری با این عبارت آمده است که حمله مغول و خراب کردن شهرها و «قتل عام» سبب شد «اهل ایران رُعبی از او پیدا کردند و در همه جنگ‌ها شکست می‌خوردند» یا اینکه «چشم لشکر ایران از مغول ترسیده» بود. توجه به جنبه‌های روانی ماجرا، در هر حال جالب است. بیفزاییم که درباره سلطان محمد خوارزمشاه هم می‌گوید: «از غصه مرد»؛ یعنی باز به مسئله‌ای روحی-روانی اشاره دارد. این را هم باید یادآوری کرد که مغولان به عنوان ویرانگر شهرها معرفی می‌شوند؛ اما وقتی به ایلخانان بعدی می‌رسد، اشاره به مهربانی‌های آنان دارد، چنان‌که درباره تولی خان گذشت. مشابه این تحلیل درباره تیموریان هم آمده است؛ تیمور «در قتل و خونریزی کمتر از چنگیز نبود» و اما شاه‌رخ «خرابی‌ها که در زمان پدرش به ملک و ملت وارد آمده بود، بنای اصلاح گذارد، و با مردم به

طور مهربانی سلوک می کرد و رفع انزجار قلوب ایرانیان را از ترکان می نمود». بعدها درباره کریم خان زند هم می نویسد: «به واسطه خوش رفتاری همه ایران را تصرف کرد».

حق شیعه

تا اینجا چند بار اشاره کردیم نویسنده این کتاب درسی، یک روحانی البته با شغل روضه خوانی در حرم حضرت معصومه (س) و در ضمن شاعر صاحب دیوان است. نیز گذشت که می توان تصور کرد وقتی او کتاب درسی تاریخ برای دانش آموزان می نویسد، ملاحظات خاص خود را دارد؛ همان ها که بسا در کتاب درسی که در تهران توسط شاگردان دارالفنون نوشته می شود نیست. نویسنده از غدیر گفت، از غصب حق امیرالمؤمنین، نیز از ظلم بنی امیه بر شیعه و غصب مجدد حق امامان توسط بنی عباس که موارد آن را قبلاً گزارش کردیم. در اخبار زندگی امامان، غالباً از شهادت آنان توسط خلفای عباسی یاد می کند و نویسنده ما هم که خود روضه خوان بوده است، در جریان این اخبار است؛ از این رو می نویسد: «بنی عباس بیست و هشت نفر سلطنت کردند در مدت پانصدسال و اندی، و ده تن از امام های ما را بنی امیه و بنی عباس شهید کردند». بعید می نماید که در کتاب دیگری از کتب درسی، این قبیل اخبار باشد.

فرصت آل بویه برای شیعه مهم است و نویسنده به آن توجه دارد: «چون شیعه بودند، دین شیعه را که تا آن زمان مقهورستی بود ظاهر کردند، و عزاداری سیدالشهدا از آن زمان آشکارا شد، و نزاع شیعه و سنی هم از آن وقت برقرار گردید».

توجه او روی سرنوشت تاریخی شیعه ادامه دارد؛ شیعیانی که در یک دوره طولانی با مفهوم «ظلم» زندگی کرده اند، در آستانه حمله مغولان به بغداد و برانداختن عباسیان، در نیمه راه خارج شدن از ظلم قرار می گیرند. سقوط عباسیان حس خوبی بر آنهاست و البته خوشحالی اند که در این ماجرا دو تن از رهبران شیعه هم حضور داشته اند. اخباری درباره همکاری خواجه نصیر و ابن علقمی درباره سقوط عباسیان است که با این حس خوشحالی همراه شده و آنها نیز روایتگر آنها شده اند، با وجود آنکه در اصل نادرست است. این حس را در قاضی نورالله شوشتری (م ۱۰۱۹) می بینیم (مجالس المؤمنین: ۳۵۱/۲ چاپ اسلامیة)، و طبیعی است که نویسنده ما از آن واقف باشد و چنین بنویسد: «از

کارهای بزرگ هلاکوخان این بود که به سعی خواجه نصیرالدین طوسی که وزیر او بود، لشکر به بغداد کشید، و ابن علقمی قمی که وزیر مستعصم عباسی بود و در باطن شیعه بود، اسباب اضمحلال خلیفه را فراهم آورد تا بغداد به دست هلاکوخان فتح شد و مستعصم کشته و دولت عباسی منقرض گردید. این را می‌توانست با یک اشاره بگوید و رد شود؛ اما از این هم مفصل‌تر می‌نویسد و می‌پرسد: «سبب دشمنی ابن علقمی با خلیفه چه بود؟» و پاسخ می‌دهد: «سبب دشمنی ابن علقمی با خلیفه این بود که پسر خلیفه اهل محله کرخ را که شیعه و بیشتر از سادات بنی فاطمه بودند، کشت و غارت کرد. زن و بچه آنها را اسیر کرد به این سبب اسباب انقراض آنها را فراهم آورد». وی سپس از تلاش سلطان محمد خداپنده هم برای ترویج تشیع یاد می‌کند: «دیگر از سلاطین معتبر مغول، شاه خداپنده است که دین شیعه را قبول نمود، و خطبه به نام دوازه امام خواند و دین شیعه را ترویج کرد، و مجلس مباحثه علامه با علمای سنی در حضور او معروف است». توجه به این مطالب برای یک روحانی منبری که حتماً مجالس المؤمنین شوشتری را خوانده، امری عادی است؛ اما آوردن آن در کتاب درسی تاریخ ایران جالب است.

نگاه به دولت صفوی و شخص شاه اسماعیل هم از آن روست که «عرصه ایران را از سرگردانی و خونریزی و ذلت نجات داد، و از بیگانگان خالی ساخت، و دین شیعه را از نو رونق داد». جالب است که با اشاره به جنگ او با سلیم، به شکست اسماعیل در چالدران اشاره نمی‌کند و تازه می‌گوید: «بعد از چند جنگ، شاه اسماعیل بعضی شهرهای عثمانی را تصرف کرد». درباره فرزندش طهماسب هم می‌گوید: «لشکر بیگانه را از ایران بیرون، و دین شیعه را ترقی داد».

صفویه و اتحاد مجدد ممالک ایران، پیشرفت‌ها و در نهایت افول

تفسیری که از شاهان صفوی، به عنوان آغاز یک عصر تازه در ایران داریم، چیست؟ نویسنده از آشفتگی‌های ایران که از مغول تا تیموریان بوده با تعبیری یاد می‌کند که عرصه ایران گرفتار «سرگردانی»، «خونریزی» و «ذلت» بوده است. این سه مفهوم، کلیدی و بسیار مهم هستند. مفهوم چهارمی را هم باید بر آن افزود و آن تسلط «بیگانگان» است که مقصودش باید مغول و تیمور باشد. به اعراب اشاره‌ای ندارد که بعد از قرن چهارم دیگر اعتباری از نظر قدرت و تسلط نداشتند. اکنون شاه اسماعیل این چهار مشکل را باید با

جنگ حل کند. یک افزوده هم دارد و آن رایج کردن «دین شیعه» است. عبارت را نگاه کنید: «شاه اسماعیل که به سلطنت نشست، بغداد و خوزستان را تصرف نمود، و رفت به خراسان. محمدخان شیبانی [را که] رئیس ازبکان بود، کشت و آنجا را تصرف نمود، و عرصه ایران را از سرگردانی و خونریزی و ذلت نجات داد، و از بیگانگان خالی ساخت، و دین شیعه را از نورونق داد». مورخان ایرانی در دوره صفوی، بیشتر شیعی نگاه می‌کردند و تسلط نهصد سال اهل سنت را با آمدن صفویه برافزادند می‌دیدند. نگاه ملی با محوریت ایران این بود که آشفتگی‌های نهصد سال، با آمدن دولت صفوی جمع شد. فرهپور در کتاب درسی تاریخ عمومی فرهپور (میرزامهدی خان فرهپور مدیر جریده بیستون [کرمانشاه] (چاپ ۱۳۰۵/۱۳۴۵ق) (ص ۴۲) می‌نویسد: «در ظرف نهصد سال ایرانی‌ها گرفتار دست این و آن بوده و در واقع از خود دولتی نداشتند. دولت صفویه که نظیر دولت ساسانیان است، ملیت ایران را تجدید نموده و حدود مملکت را تقریباً به حدود دوره ساسانی رساند». اطمینان ندارم که مقصود شیخ عبدالرزاق از آنچه گفت، این تعبیرها باشد؛ اما نزدیک به آن است.

۶۶۷

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳



تعبیر «عرصه ایران» هم بر اساس قاعده همان است که قبلاً با عنوان «مملکت ایران» از آن یاد شده است. وی بر تلاش‌های طهماسب هم در این باره تأکید دارد؛ اولاً اینکه «مملکت را منظم کرد»، در حالی که «فتنه عثمانی و ازبک» ادامه داشت. دیگر اینکه قزوین را پایتخت کرد، «لشکر بیگانه را از ایران بیرون» کرد و «دین شیعه را ترقی داد». توجه به برپایی شعایر شیعی را هم با این عبارت بیان می‌کند: «دراویش مدح علی را خواندن در کوچه و بازار از آن زمان است».

آشوب‌ها در ایران در دوره جانشینان طهماسب ادامه داشت تا «عباس اول» آمد. او «در اول ایران را آرام کرد و بعد لشکر به خراسان کشید، ازبکان را بیرون کرد و عثمانی‌ها را هم شکست داد، و یک باره ایران را آسوده نمود، و وسعت مملکت را به سرحدّ کمال رسانید، و اصفهان را پایتخت نمود». وی از جبهه‌های مختلف دشمنان آگاه است: ازبک و عثمانی. یک نکته مثبت «وسعت مملکت» است که آن را به سرحدّ کمال رسانده است.

توجه وی به آبادانی ایران هم مهم است. او در بخش‌های دیگر هم اگر امیر و حاکم عالم و فاضلی سراغ داشت، یاد می‌کرد؛ چنان‌که در بحث از تیموریان، به ألغ بیگ فرزند شاهرخ اشاره دارد که «مردی فاضل و علم دوست بود، و زیج الغ بیگی که به امر او بسته شد، معروف بود». باز پیش از آن از زیج خواجه نصیر هم یاد شده است. اما دوره صفویه به روزگار نویسنده نزدیک‌تر و اطلاعات بیشتر است. درباره شاه عباس می‌نویسد: «از کار بزرگ شاه عباس، ترویج علم و صنعت است، و کاروانسراها و مدرسه‌ها و تکیه‌ها در همه جا ساخت، و به قدری از علما و تجار احترام کرد که مردم طوعاً پی حصیل علم و تجارت برآمدند». درباره شاه عباس ثانی هم می‌نویسد که «در صدد ترویج علم و صنعت برآمد». نویسنده زمان سلطنت عباس اول تا دوم را دورانی می‌داند که «ایرانیان در مهد امن و امان بودند» و بعد از آن «تن‌پرور» شدند. او صفویان دوره اخیر را به فراموش کردن امر «مملکت‌داری» متهم می‌کند و به جز خطرهای قبلی، می‌گوید دو خطر جدید هم مطرح شد؛ یکی افغانه و دیگری «روس‌ها» که «به واسطه پطر کبیر در خیال ترقی مملکت بودند» و این چنین ایران از چهار طرف گرفتار مشکل شد. نابودی صفویه از نظر نویسنده، مشابه زمانی است که مغول و تیمور به ایران حمله کردند. یک نکته برجسته که تقریباً مورد اتفاق کتاب‌های درسی است، اینکه «شاه سلطان حسین» «مرد بی‌کفایتی بود» و این امر سبب شد ایران بر باد برود. برخی با تعبیر تندتری درباره شاه سلطان حسین سخن گفته‌اند؛ از جمله

ابوطالب خان مدیر مدرسه فردوسی در تاریخ مختصر عالم (ص ۶۷) می‌نویسد: «شاه سلطان حسین پادشاهی بی‌کفایت و بی‌قابلیت و ضعیف‌العقل بود، و غالب اوقات خود را به عبادات و اوراد و اذکار صرف می‌نمود و از این جهت کارها مختل و رشته سلطنت از هم گسسته بود»؛ همچنین در تاریخ ایران و عالم میرزامهدی خان فرهپور (ص ۵۹) آمده است: «شاه سلطان حسین پادشاه کم‌عقل بی‌کفایتی بود».

آشفستگی در ایران پس از تسلط افغانان ادامه یافت و ایران به‌ویژه اصفهان آسیب جدی دید. اما نادرقلی خان آنان را از ایران بیرون کرد؛ با این وجود دوره سختی بود و نویسندگان ما می‌نویسد: «مملکت ایران از فتنه افغان آسوده شد که کمتر از فتنه چنگیز و تیمور نبود». هرچند هنوز مشکل عثمانی و روس وجود داشت. او موفقیت نادر را در این می‌داند که توفیق یافت عثمانی‌ها را شکست بدهد و آنان را «از ایران بیرون نمود». روس‌ها هم که فتوحات نادر را دیدند «ایران را تخلیه کردند».

۶۶۹

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

برای یک عالم دین و یک ایرانی متدین، صفویه بیش از همه مظهر تشیع و غلبه آن هم هست. از دید نویسندگان ما این مسئله با این تعبیر یاد می‌شود که صفویه کار «احیای مذهب شیعه» را انجام دادند؛ همچنین با سیاست‌های فرهنگی آنها «مردم همه به تحصیل علم راغب شدند». دانشمندان بزرگی هم مانند «شیخ بهایی و میرفندرسکی و علامه مجلسی» از این زمان بودند. نادر با سیاست مذهبی صفویان موافق نبود. نویسندگان ما اجتماع دشت مغان را در این کتاب که برای دوره ابتدایی است می‌آورد. خواسته‌های نادرشاه عبارت بود از اینکه «خلقا را سب نکنند و مذهب جعفری یکی از مذاهب سنت باشد». صدراالصدور قبول نکرد و «شبانه او را کشتند»؛ بنابراین «مردم از بیم نادری، ناچار قبول کردند». نویسندگان مسئله را دنبال می‌کنند و موفق نشدن نادر را در این مسئله، به آن دلیل می‌دانند که «عثمانی هم قبول مذهب جعفری را جزء مذهب سنت نکردند»، و این سبب بیشتر شدن «حالت پریشانی» نادر شد. او می‌گوید مردم ایران که شیعه مذهب بودند، از اقدام او ناخشنود بودند «عاقبت کار نادرشاه به دیوانگی و بدسلوکی کشید و خیلی به مردم سخت گرفت خصوص به شیعه». در نهایت کشته شدن نادر «اسباب خرابی ایران شد»، گرچه در «آخر سلطنتش به مردم خوش نمی‌گذشت». گویی دو چیز را از همه تفکیک می‌کند؛ اینکه خوش نمی‌گذشت امری است و اینکه ایران رو به خرابی رفت امری دیگر.

یک اثر دیگر این خرابی، این است که بنیاد جداشدن افغانستان از ایران، در این دوره گذاشته شد. وقتی نادر کشته شد، «در افغانستان افغان‌ها برای خود بنای سلطنت گذاشتند، و آنجا را از ایران جدا کردند». در واقع این کار رسمی نبود، اما به تدریج زمینه را فراهم کرد.

ناتوانی امیران ایرانی بین مرگ نادر و روی کار آمدن کریم خان هم به حدی بود که «کاری از پیش نبردند» تا کریم خان به قدرت رسید. این حاکم جدید یعنی کریم خان «با خوش رفتاری همه ایران را تصرف کرد و منظم ساخت». اما بعد از او باز امیران زندگی کاری از پیش نبردند تا آقامحمد خان به قدرت رسید.

قاجارها در اسارت روسیه

از نقطه‌ای خاص، ادبیات کتاب از گذشته به «معاصر» منتقل می‌شود. این نقطه دقیقاً کجاست؟ عموماً بر قاجاریه تأکید دارند؛ اما به دلایلی ممکن است دولت ایلخانی یا حتی صفوی عصر تازه‌ای برای ایران باشد، گرچه نه تاریخ معاصر. اگر مقصود عبور از نظام سنتی باشد، حتی قاجاریه هم از عصر قدیم است؛ چون از دل تحولات طایفه‌ای و مجادلات روزگار افشار و زند و در چارچوب مناسبات سنتی و با ساختاری قبیله‌ای به قدرت رسیده است. بی شک تغییر مناسبات بین الملل، نقطه آغاز مهمی برای دوره معاصر است، هرچند تعیین زمان برای شروع این تغییر کمی دشوار است. زمانی که پای روس و انگلیس و فرانسه به ایران باز می‌شود و در تحولات سیاسی و حکومتی ایران ایفای نقش می‌کند، نویسنده برای اطفال دبستان می‌نویسد و باید مهم‌ترین دیدگاه‌ها را در ساده‌ترین شکل بیان کند.

اولین نکته‌ای که نویسنده ما درباره سلطنت آقامحمد خان می‌گوید، این است که گرجستان از دست می‌رود و روس‌ها آن را تصرف می‌کنند؛ در این زمان والی گرجستان «به واسطه هم‌دینی، تابع روس شد...». آقامحمد خان رفت «عازم جنگ با آنها شد» و گرجستان را گرفت. او اشاره به فتح مفتضح تفلیس ندارد؛ اما می‌گوید ترور آقامحمد خان توسط «مفسدین لشکر خودش» سبب شد تا «دست روسیه به مملکت ایران باز شد». در واقع جنگ گرجستان را سبب جنگ‌های بعدی روسیه با ایران می‌داند. فتحعلی شاه جانشین آقامحمد خان شد و جنگ با روسیه هم آغاز شد. به نظر نویسنده، شکست

ایران از وقتی شروع شد که «مردمان قفقازیه هوادار روس‌ها شدند و با پادشاه خود بی‌وفایی کردند، لذا کاری از پیش نرفت و فتنه نخواهید».

پرسش بعدی نویسنده این است: «آخر کار ایرانیان با روس‌ها به کجا کشید؟» و پاسخ می‌دهد میان آنان جنگ شد. در آغاز کار ناپلئون «که پادشاه فرانسه بود و به خیال ترقی افتاده بود، و می‌خواست هند را که از تصرف ایران بیرون رفته بود و انگلیس ضبط کرده بود، برای خود بگیرد» به کمک ایران آمد تا ضمن بازسازی ارتش ایران، راه صلح را هموار کند که نکرد «و مسامحه می‌کرد». سلطان ایران با انگلیس طرح دوستی ریخت و «بعد از دوستی انگلیس در قریه گلستان با روسیه به توسط انگلیس‌ها صلح شد، و ولایاتی را که تصرف کرده بودند مال آنها شد».

تا این زمان روسیه مشکل اصلی بود؛ اما تعامل با فرنگی‌ها سبب پدید آمدن مشکل دیگری شد. به نظر نویسنده «از آن زمان پای فرنگی‌ها به ایران باز شد»، عثمانی‌ها هم طمع کردند، اما دولت قاجار آنها را عقب راند. در واقع عثمانی‌ها در آن وقت، ضعیف‌تر از آن بودند که مداخله در این سوی داشته باشند.

۶۷۱

آینه پژوهش | ۲۵۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

ماجرای روسیه تمام نشد و «روس‌ها بنای تجاوز را گزاردند». این بار «علمای ایران به ریاست سید محمد مجاهد حکم به جهاد کردند. پادشاه هم نایب‌السلطنه را ریاست داد و به روس‌ها شکست فاحشی دادند که باز نفاق پیش آمد». اینکه «شکست فاحشی به روسیه وارد شده»، نهایت جنگ نیست؛ سخن نویسنده مبهم است «از یک طرف بزرگان بنای عرض را گزاردند؛ به این واسطه شکست بزرگی به ایران رسید». هرچه هست، مقصودش همان «نفاق داخلی» است که شرحی از آن نمی‌توانست ارائه بدهد؛ از جمله اینکه عده‌ای مخالف جنگ بودند؟

پرسش بعدی این است: «نتیجه این نفاق چه بود؟» و پاسخ می‌دهد: «نتیجه آن شد که بیشتر شهرهای ایران به تصرف روسیه درآمد، و قریب به سی کرور پول حالیته به اسم خسارت از ایران گرفتند، و در قریه ترکمانچای دوباره صلح کردند». اکنون زمانی است که «ایرانیان... اسیر روسیه شدند، و حکم آنها بر ایرانیان نافذ شد».

البته دوره فتحعلی شاه در کل برای مردم زیاد بد نبوده است: «با وجود این همه کشمکش به مردم خوش گذشت و کمتر گرفتار مشکلات بودند به واسطه مردمان کافی، مثل میرزا شفیع و معتمدالدوله و صدر اصفهانی».

اینجا دیگر خبری از «غیرت و شجاعت ایرانی» نیست، بحث از نفاق است که سبب شده است «در فشار روس و انگلیس» بمانند. «بیشتر شهرهای آنها به تصرف اجانب افتاد و محمدشاه هم به زودی از دنیا رفت در ۱۲۶۴». اینجا روی دو مفهوم دربار «مردم ایران» تأکید شده است؛ یکی غیرت و شجاعت ایرانی که شاید اگر قرار باشد مثالی زده شود، باید نادرشاه باشد و دیگر «نفاق» از سوی مفسدین داخلی - کسانی که به قول نویسنده آقامحمدخان را کشتند - که آن هم جنبه روانی - اجتماعی دارد. اینها محصول چیست؟ نوعی ضعف که در آن نفاق رشد می‌کند و «غیرت» از بین می‌رود. وقتی قدرت نباشد، قدرتی که حاکم از آن استفاده کند و همه را در یک مسیر ببرد، نتیجه‌اش نابودی غیرت و رشد نفاق و ضعف عمومی و طبعاً شکست برابر دشمن است.

با روی کار آمدن ناصرالدین شاه، فتنه‌هایی بود که آرام شد؛ اما در این میان نقش امیرکبیر مهم است: «امیرکبیر ایران را منظم کرد و صنایع و علوم را ترویج داد»؛ ولی حسودان «آن وجود بزرگ را به کشتن دادند». از دست دادن «ولایات» که برای نویسنده مهم است؛ به همین دلیل از گرجستان و بعد هم قرارداد های گلستان و ترکمنچای یاد می‌کند و اینجا باز از خوارزم و هرات هم یاد می‌کند: «در زمان ناصرالدین شاه، خان خوارزم که تا زمان نادر تابع ایران بود، بعد از او یاغی شده بود و همیشه مزاحم ایران بود، ناصرالدین شاه فرستاد او را کشتند و مملکت او را ضبط کرد. باز شورش کردند دوباره لشکر فرستاد. بزرگان لشکر نفاق کردند، و چهل هزار لشکر ایران به کشتن رفت، و روس‌ها وقت پیدا کردند آنجا را نیز تصرف کردند»؛ همچنین «دیگر واقعه هرات بود که ناصرالدین شاه آنجا را گرفت، ولی انگلیس مجبور به تخلیه‌اش نمود».

آنها تسلط شان را در داخل ایران هم ادامه دادند. مورد خاص تنباکو است: «در داخله ایران بنای مداخله نمودند که نهیب شرع از جانب علما آنها را سر جای خود نشانید در مسئله تنباکو». اجمال این خبر هم ارزش دارد. به نظر می‌آید فروغی که در تاریخ نسبتاً مفصل درسی سال ۱۳۱۸ وقایع دوره ناصرالدین و سفرهای وی را گفته، می‌توانست اشاره‌ای به ماجرای تنباکو - با آن وسعت - داشته باشد که نکرده است (دوره اول از تاریخ عالم، جلد دوم، تاریخ ایران، مصور، چاپ ۱۳۲۸ق، ص ۳۸۴-۳۹۰).

از اینکه بگذریم، از نظر نویسنده «ناصرالدین شاه پادشاهی عادل بود، و در زمان او به مردم خوش گذشت و ولایات او امن بود». با این وجود او هم «بنای خوش گذرانی را گذاشت» که نماد آن سفرهای او به فرنگ است.

سوالات محرومه قاجاریه

۳۹۸
 داشت؟ تحصیل قدرت و نفوذ در سالار و خراسان چگونه است؟ مدت
 سلطنت و تاریخ وفات محمدشاه کدام است؟ و میباید محمدشاه که بود و چگونه پادشاه
 شد؟ میرزا تقیخان امیر و حاجی میرزا آقاسی حاجت عاقلان چه شد؟ فتنه
 سالار و خراسان چگونه بود؟ میرزا تقیخان امیر چه مردی بود و چه مرتبه داشت؟
 تاریخ غلبی در حق میرزا تقیخان امیر چه نویسد؟ تفصیل وفات امیر که چگونه
 عاقلان جنود در چه تاریخ قتل کرده و حاجت عاقلان چه شد؟ امیر میرزا
 که بود و حاجت عاقلان چه شد؟ بعد از جنگ پسر امیر سردار است و در است
 بچه که بود؟ حمزه میرزای حشمت‌الدوله عازم کجا شد و حاجت عاقلان چه شد؟
 بعد ناصرالدین شاه چند نفر صدرت میسرشت بودند؟ خدمات میرالدوله
 از برای ایران چه شد؟ سفر اول ناصرالدین شاه به تاریخ بود؟ سفر
 دوم ناصرالدین شاه در کدام تاریخ؟ فتنه شیخ عبیدالله که در چه تاریخ
 و چگونه بود؟ شیخ انور که بود و چه شد؟ ناصرالدین شاه در چه تاریخ عزت
 خراسان نمود؟ چه میرزا علی صهرخان صدرت علم بود؟ سفر سوم ناصرالدین
 شاه به فرنگ که در تاریخ بود؟ قتیبا این سفر و این سفر چه شد و تفصیل
 وفات ناصرالدین شاه که است؟ میرزا علی صهرخان صدرت علم چه شد؟ دیگر

بهر

ماجرای دیگر این دوره که نویسنده ما از نقطه نظر دینی روی آن حساس است، «فتنه بایته» است که «اساس خرابی دین بود». این فتنه فروکش کرد، به طوری که «قدری خاموش» شد «تا علائیه نباشد». یعنی در اصل ادامه داشت. تعبیر فتنه بایته را دیگران هم به کار می‌برند و در واقع اصطلاح رایج شده بود. فروغی که فصلی از فتنه‌های دوره محمدشاه و اوایل ناصری دارد، از فتنه باب یاد نکرده است.

نگاه نویسنده ما به «فرنگی» و «سلطه» او از طریق نظامی و اقتصادی در پس ذهن اوست. اولاً اینکه ناصرالدین شاه از وقتی «بنای خوش گذرانی گذاشت»، «به فرنگستان رفت» و «با فرنگیان بنای مراوده گذاشته، و کارها را به آنها واگذار کرد». اینها در مقطعی که این تاریخ نوشته می‌شود از نقاط منفی شاه است. روزگاری آن سفرها چنین تحلیل می‌شد که شاه را به سفر بردند تا «آبادی و ترقیات حاصله از این راه را به شاهنشاه شهید

بنمایید و به رأی العین ببینند و بدانند عدل و داد و نظم درست امور و بلاد و رفاه و آسایش عباد چه می‌کند» (تاریخ ایران فروغی، ۱۳۲۸، ص ۳۸۶). در دوره مشروطه از قرض‌های به‌جای مانده از آن سفرها یاد می‌شد و همچنین دید به تسلط خارجی تندتر شده بود و این سفرها اسباب تسهیل آن تسلط گشته بود. به هر حال از نظر نویسندگان ما، نتیجه این رفتار ناصرالدین شاه برای مملکت این بود که «یک‌باره مردم اسیر فرنگی‌ها شدند». همچنین «بزرگان ایران هم از یاد رعیت بیرون رفتند و بنای ظلم گذاردند». روشن بود که این «ظلم» واکنش دارد و این وقتی بود که «میرزا رضا نامی کرمانی پادشاه را به ضرب تیر شهید کرد». مفهوم رعیت، همچنان میراث گذشته است و نویسندگان هنوز آمادگی ذهنی آن را نداشته است تا به جای آن از تعبیر «ملت» استفاده کند، گرچه در مواردی این کار را کرده است.

مظفرالدین شاه هم بنا بر مرسوم، پادشاهی «علیل المزاج و سست عنصر» معرفی شده است. در زمان او «پرده شوکت ایرانیان یک‌باره دریده شد و اعتبار آنها در نظر خارج کم شد»؛ همچنین ایران «مقروض شد». نویسندگان بدون آنکه از انقلاب مشروطه نام ببرند، همین جا می‌نویسد: «و در آخر کار، دست خط مشروطه به مردم داد و از دنیا رفت در ۱۳۲۴[ق]».

جانشین او محمدعلی شاه بود که «با اساس مشروطه همراهی نداشت» و تا آنجا پیش رفت که «مجلس شورا را خراب کرد در سنه ۱۳۲۶». «ملت» هم یک‌باره او برگشتند و بنای شورش گذاردند. وی به اختصار اما با جهت‌گیری مدافعانه از مشروطه، از جنبش بختیاری‌ها از اصفهان و سپهدار رشتی از رشت، به پناهندگی «محمدعلی شاه» به سفارت روس اشاره می‌کند. در این وقت بود که «اهل دار الشوری» پسرش احمدشاه را «به سلطنت اختیار کردند».

آخرین عبارات تاریخی کتاب تاریخ مقدماتی ایران شیخ عبدالرزاق خائف قمی این است: «ولی [احمدشاه] چون طفل بود، نایب‌السلطنه از برای او برقرار کردند، و محمدعلی شاه هم از ایران بیرون رفت تا بعد چه رخ نماید، و از پرده غیب برآید». آخر کار برای نشان دادن راه نجات، سراغ آموزه‌های دینی می‌رود که «خداوند فرج امام زمان و حجت زمین و آسمان و امام دوازدهم شیعیان را نزدیک بگرداند تا ما را به سر منزل نجات برساند، بحق محمد وآله».



۶۷۵

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

تاریخ ایران دوره مقدماتی

تألیف جناب آقا شیخ عبدالرزاق المتخلص بخائف

حق طبع محفوظ است

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش فراوان سزای خداست که نه چرخ را بی ستون کرد راست
پدیدآور آدمی از عدم تمگن ده نطفه اندر رحم
دگر باد رحمت به روح نبی که در وصفش از حق بیامد نبی
دگر باد بر آل و اولاد پاک که بی بودشان دهر گردد هلاک

چون در این زمان خجسته نشان که هزاروسی صد و بیست و هشت [۱۳۲۸] هجری است،
کوکب تمدن و ترقی تابان، و ستاره نکبت و نخوت روی به نقصان است، و بزرگان
مملکت به حکم طبیعت درصدد ترقی ابنای وطن افتاده اند، و نسخه تربیت و معارف را
وسیله ایمنی از فتن شناخته اند، و هر کس به قدر وسعت خود در هوادای این آب و
خاک و بینایی هم وطنان به قدر ادراک دامن همت بر کمر زده است، خصوص ابوالارامل
والایتام، و مرجع الخواص و العوام حضرت مستطاب اجل اکرم افخم آقای حاج میرزا
سید محمد باقر متولی باشی آستانه حضرت معصومه،

لمؤلفه:

آن که ز احسان بیکرانه عامش قم شده همچون بهشت عدن منور
مأئده عام او به منعم و درویش پهن چو رزق خدا به مسلم و کافر
حاش الله که آستینش پناه ملت و دین و آستانش مسکن ایتام و مساکین است، از
اصابت رای و رزانت طبع و جلالت حق و جلالت خلق و کرامت خلق و اصالت حسب
و نسب و حسن تدبیر و یمن تقدیر، پیوسته درصدد معارف پروری و همواره در دایره

۶۷۶

آینه پژوهش | ۴۰۶
سال ۲۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

تربیت کثیری است، الحق در عالم انسانیت و غیرت مدنیت بر ذمت همت کافه واردین و عاقله اهل این سرزمین، دعای وجود مبارکشان لازم بل فرض و متحتم است؛ زیرا که از آغاز مشروطیت و ابتدای مساوات و حریت الی الان هر صبح و شام علی الدوام در پی ترویج علوم و تکثیر دوائر این رسوم از بذل جان و مال، این وجود ملایک خصال دریغ نکرده، و کوتاهی نفرموده‌اند. در تأسیس مدارس جدیده از قبیل باقریه و فاطمیه یا دایر نمودن قرائت‌خانه عمومی مجانی به جهت ترفیه حال داخله و خارجه به اعلا درجه جاهد بوده‌اند. از پرستاری غربا و عابرین و هواداری ضعفا و سائلین از هر گونه، مواظب مراقب بوده‌اند.

لمؤلفه:

گر نبود آن وجود جود، چو کس مردمان را ز هم امان دادی؟
سفره عامش ار نبود بسیط فقرا را که آب و نان دادی؟

تا آن درجه خواهان تسهیل سبیل تمدن و تربیت و معرفت و بصیرت می‌باشند که به این خادم ملت و زاده این مملکت شیخ عبدالرزاق المتخلص بخائف ابن مرحوم آخوند ملاعلی اصغر «ره» امر و مقرر فرمودند که نموزجی از شرح حال گذشتگان وطن، با زبان الکن خود، به طریقی ساده و آسان و موافق فهم فارسی خوانان فراهم آورم که حاوی سلسله سلاطین و جامع مختصر وقایع ماضین بوده باشد تا اسباب سهولت نوآموزان و باعث رغبت عامه نوباوه‌گان هم وطنان گردد تا از دانستن احوالات مادر وطن و گرفتاری او به اقسام مصائب و فتن باخبر گردند، علی‌الخصوص سرو بوستان جلالت و دوحه گلستان اصالت، الجلیل النبیل و الخلیل الاصلیل آقازاده مکرم جناب مستطاب حاج کلیدار که این بنده به معلمی اش مفتخرم.

لمؤلفه:

با خرد گفتم که ای مجموعه فهم و ذکاء آستان تولیت را از که می‌بینی ضیاء
گفت فرخ پورزادش آن که یابی نام او خوانی از نو ذاک فضل الله یؤتی من یشاء

امید که مقبول آستانش گردد و از راه ذره‌پروری به زیانش گذرد که «انّ الهدایا علی مقدار مهدیها» و أرجو که مدیران مدارس ایرانی به واسطه اختصار و آسانی قبول نمایند و از عیوباتش غمض نظر فرمایند.

السعدی:

غرض نقشی است کز ما باز ماند / که هستی را نمی بینم بقایی
بماند سال‌ها این نظم و ترتیب / ز ماهر ذره خاک افتاده جایی

لمؤلفه:

مگر روزی ز خائف یاد دارد / به الحمّدی چو خواند آشنایی
و یا فرخنده خویی پاک زادی / مؤلف را کند یاد از دعایی

تنبیه:

در وجه تسمیه ایران عناوین بسیار عنوان کرده‌اند و اقرب از همه این است که ایران مخفف ایرج است که پسر فریدون باشد، و این سرزمین به نام او خوانده شد وقتی که اقالیم را به پسران خود قسمت کرد.



در ظهور و انقراض سلسله سلاطین از زمان کیومرث الی زماننا

چون بنای تواریخ قبل از هجرت پیغمبر ما مختلف است و هر کس یک امری را ابتدای تاریخ قرار داده است، و این رساله مختصر گنجایش ذکر آنها را نداشت، و می‌خواستیم که ذکری هم از این باب بشود، لذا از ابتدای سلطنت پیشدادیان تا زمان هجرت را از هبوط آدم قرار دادیم، و از زمان هجرت را به طریق مشهور خودمان، تا در این مختصر هم ذکری از تواریخ ظهور تا انقراض شده باشد، و چون سروکار با اطفال صغار بود، در این مطلب هم به طرز سؤال و جواب رفتار شد تا ساده‌تر گردد.

سلاطین قبل از هجرت خاتم الانبیاء

س: ابتدای سلطنت کیومرث چند سال بعد از هبوط بود؟

ج: ابتدای سلطنت کیومرث ۲۳۱۹ سال بعد از هبوط است که ۳۲۴۶ سال قبل از میلاد عیسی و ۷۷ سال بعد از طوفان نوح است.

س: فوت هوشنگ در چه زمان بود؟

ج: فوت هوشنگ در ۲۳۴۱ سال بعد از هبوط بود، و طهمورث هم در ۲۳۸۹ سال بعد از هبوط بود.

س: جمشید در چند سال بعد از هبوط بود؟

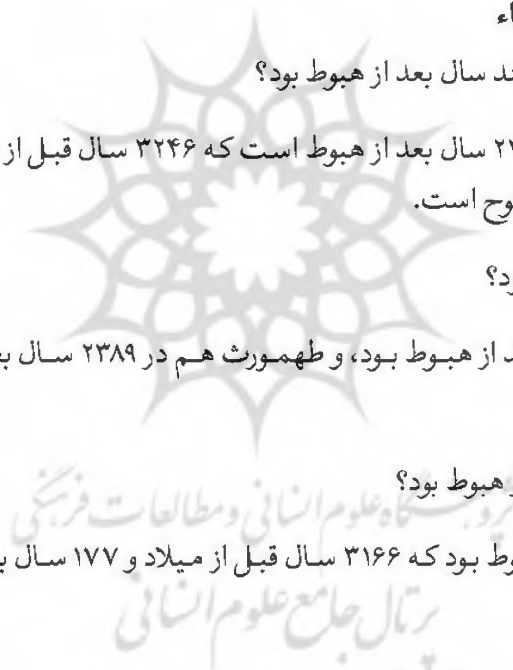
ج: جمشید در ۲۴۱۹ سال بعد از هبوط بود که ۳۱۶۶ سال قبل از میلاد و ۱۷۷ سال بعد از طوفان باشد.

س: ضحاک در چند سال بعد از هبوط بود؟

ج: ضحاک در ۲۹۱۹ سال بعد از هبوط که ۲۶۶۶ سال قبل از میلاد است.

س: فریدون در چه زمان بود؟

ج: فریدون در ۳۹۱۹ سال بعد از هبوط بود که ۱۶۶۶ سال قبل از میلاد و ۱۶۷۷ سال بعد از طوفان باشد.



س: منوچهر در چه زمان سلطنت داشت؟

ج: منوچهر در ۴۴۱۹ سال بعد از هبوط پادشاه شد، و کیقباد هم در ۴۵۶۳ در بعد از هبوط.

س: کیکاووس در چه زمان بود و کیخسرو در چه زمان؟

ج: کیکاووس در ۴۶۶۳ بعد از هبوط پادشاه شد، و کیخسرو در ۴۸۱۳ سال بعد از هبوط.

س: دارای ثانی در چه زمان بود؟

ج: دارای ثانی در سنه ۵۲۶۷ سال بعد از هبوط بود.

س: اسکندر در چه زمان پادشاه شد و ایران را ویران کرد؟

ج: اسکندر در سنه ۵۲۸۱ سال بعد از هبوط که ۳۰۴ قبل از میلاد و ۳۰۳۹ بعد از طوفان پادشاه شد.

س: ظهور اشکانیان در چه زمان بود؟

ج: ظهور اشکانیان که اشک اول باشد در سنه ۵۲۹۹ سال بعد از هبوط بود که سنه ۲۸۶ قبل از میلاد است.

س: اردشیر بابکان که ایران را از دست بیگانه بیرون آورد در چه زمان بود؟

ج: اردشیر بابکان در سنه ۵۷۶۱ سال بعد از هبوط بود که سنه ۱۷۶ بعد از میلاد و ۳۵۱۹ بعد از طوفان باشد.

س: انوشیروان عادل در چه زمان بود؟

ج: انوشیروان در سنه ۶۱۲۴ سال بعد از هبوط بود که سنه ۵۳۱ بعد از میلاد و ۸۸۲ بعد از طوفان است.

س: خسرو پرویز در چه زمان بود؟

ج: خسرو پرویز در ۶۱۲۴ بعد از هبوط بود که ۵۹۹ بعد از میلاد است.

س: اسفندیار روئین‌تن در چند سال قبل به دست رستم کشته شد؟

ج: اسفندیار در سنه ۵۰۳۳ سال بعد از هبوط به دست رستم کشته شد.

س: طوفان نوح چه زمانی بود؟

ج: طوفان نوح در سنه ۲۲۴۲ بعد از هبوط آدم واقع شد.

س: حضرت عیسی در چه زمان به دنیا آمد؟

ج: حضرت عیسی در سنه ۵۵۸۵ بعد از هبوط بی‌پدر از شکم مریم به وجود آمد و در سنه ۵۶۱۴ مصلوب شد.

س: هجرت پیغمبر ما در چه زمان بود؟

ج: هجرت پیغمبر ما در سنه ۶۲۱۲ سال بعد از هبوط آدم بود که سنه ۶۳۱ سال بعد از میلاد عیسی و ۳۹۷۴ سال بعد از طوفان نوح است.

س: ولادت پیغمبر ما در چه زمان بود؟

ج: ولادت پیغمبر ما در عام الفیل و شهادتش در سال یازدهم هجرت واقع شد.

س: یزدگرد سیم که آخر سلسله ساسانیان است در چه زمان کشته شد؟

ج: یزدگرد سیم در سنه ۳۱ هجری کشته شد.

س: خلفا در چه زمان از دنیا رفتند؟

ج: مردن ابابکر در سنه ۱۳ و کشتن عمر در سنه ۲۳ و کشتن عثمان در سنه ۳۵ و شهادت امیرالمؤمنین در سنه ۴۰ هجری واقع شد.

س: بنی‌امیه در چه زمان بودند؟

ج: ظهور بنی‌امیه از سال ۴۱ هجری واقع شد.

۱. اول محرم سال اول هجری، برابر با ۱۹ جولای ۶۲۲ میلادی است.

س: بنی عباس در چه زمان دولت شان منقرض شد؟

ج: انقراض بنی عباس در سنه ۶۵۶ هجری واقع شد.

س: بعد از یزدگرد که ایران بی پادشاه بود، در چه زمان تشکیل سلطنت یافت؟

ج: بعد از یزدگرد ایران بی پادشاه بود، صفاریان تشکیل سلطنت دادند در زمان خلفای بنی عباس.

س: ظهور صفاریان در چه سال بود؟

ج: ظهور صفاریان در سنه ۲۵۳ هجری و انقراضشان در سنه ۳۹۳ هجری واقع شد.

س: انقراض سامانیان در چه زمان بود؟

ج: انقراض سامانیان هم در سنه ۳۸۹ هجری بود.

س: انقراض غزنویان در چه زمان بود؟

ج: انقراض غزنویان در سنه ۴۴۱ هجری و آل بویه هم در سنه ۴۴۷ هجری بود.

س: انقراض سلجوقیان در چه زمان بود؟

ج: انقراض سلجوقیان در ۵۹۰ هجری بود و خوارزمیان هم در سنه ۶۸۲ هجری منقرض شدند.

س: انقراض چنگیزیان در سنه ۷۷۰ هجری بود و تیموریان هم که از آن سلسله بودند، در سنه ۹۲۰ هجری منقرض شدند.

س: انقراض صفویه در چه زمان بود؟

ج: صفویه در سنه ۱۱۳۵ منقرض شد.

س: انقراض افشاریه و زندیه در چه زمان واقع شد؟

ج: انقراض افشاریه در ۱۱۷۰ و زندیان هم در سنه ۱۱۹۵ بود.

س: ظهور دولت قاجاریه از چه تاریخ بود؟

ج: ظهور دولت قاجاریه از اواخر صفویه بود که مفصلاً ذکر [خواهد] شد در زمان افشاریه و زندیان در سنه ۱۲۰۰، ولی آغامحمدخان بعد از زندیان بالاستقلال و بی‌منازع صاحب تاج و تخت و سلطان ایران شد.



۶۸۳

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

س ۱: علم تاریخ چه علمی است؟

ج: علم تاریخ علمی است که به ما می‌فهماند گزارشات مملکت ما را از عهد پادشاهان پیشدادیان تا امروز، چه انقلاب‌ها در وطن ما روی داده تا باعث عبرت ما شود.

س ۲: مملکت یعنی چه؟

ج: مملکت یعنی چند ایالت که زیر فرمان یک پادشاه باشد و ایالت به معنای حکومت نشین است.

س ۳: وطن یعنی چه؟

ج: وطن یعنی جایی که شخص در آن زاییده شود و نشو و نما نماید.

س ۴: مملکت ما چه نام دارد و پدران ما کجایی بوده و هستند؟

ج: مملکت ما ایران نام دارد و پدران ما ایرانی بوده و هستیم.

س ۵: ایرانی‌ها جدیدند یا قدیم؟

ج: ایرانی‌ها قومی قدیمی‌اند و هیچ‌کس از آنها قدیمی‌تر نیست.

س ۶: ایرانی‌های قدیم چه دینی داشتند و عقیده آنها چیست؟

ج: ایرانی‌های قدیم، زردشتی مذهب بودند و قدیم‌تر آنها عقاید دیگر داشتند که جای ذکرش اینجا نیست.

س ۷: عقیده آنها چه بوده؟

ج: عقیده آنها این بود که خدا دو تاست؛ یکی خالق خوبی‌ها و یکی خالق بدی‌ها؛ و خالق خوبی‌ها را یزدان می‌نامند، و خالق بدی‌ها را اهریمن می‌گفتند که این دو خدا همیشه با هم در نزاع‌اند، ولی مردمان باید حرف یزدان را بشنوند نه اهریمن را.

س ۸: کتاب زردشتیان چه نام دارد؟

ج: کتاب زردشتیان اوستا و زند و پازند نام دارد، و در میان آنها مثل قرآن است.

س ۹: دیگر از عقاید آنها چه بود؟

دیگر از عقاید آنها این بود که آتش را خیلی احترام می‌کردند و آتش‌خانه‌ها می‌ساختند و از این جهت آنها را آتش‌پرست می‌گفتند.

س ۱۰: آیا حالا هم زردشتی هست یا نیست؟

ج: بلی، وقتی که خدا پیغمبر ما را فرستاد، بیشتر ایرانی‌ها ایمان آوردند. آنها که ایمان نیاوردند، تا حالا آنها را گبر یا مجوس می‌نامند.

س ۱۱: ایرانی‌ها کدام کار را ثواب می‌دانستند و از کدام کار متنفر بودند؟

ج: ایرانی‌ها زراعت را که اسباب آبادی است، از کارهای ثواب می‌دانستند و از دروغ و بی‌حیایی خیلی متنفر بودند.

س ۱۲: ایرانی‌های قدیم با ما چه تفاوت داشتند؟

ج: ایرانی‌های قدیم، یک قسم فارسی حرف می‌زدند که ما حالا نمی‌فهمیم و خط آنها را ما نمی‌توانیم بخوانیم و زندگی و آداب دیگر داشتند.

س ۱۳: چرا ما از احوالات ایرانی‌های قدیم درست اطلاع نداریم؟

ج: برای اینکه از بس قدیمی هستند، ما نمی‌توانیم از احوالات آنها باخبر شویم، ولی سلاطین آنها معلوم است.

س ۱۴: سلاطینی که در ایران سلطنت کردند، از چه قرار است؟

ج: سلاطینی که در ایران سلطنت کردند، از این قرار است: پیشدادیان، کیان، اشکانیان، ساسانیان، دولت اسلام، صفاریان، سامانیان، آل بویه، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمیان، چنگیزیان، تیموریان، صفویه، افشاریه، زندیان، قاجاریه.

س ۱۵: پیشدادیان چند نفر سلطنت کردند و مدت سلطنت آنها چقدر بوده؟

ج: پیشدادیان دوازده نفر سلطنت کردند و مدت سلطنت آنها چهار هزار سال و چند صد سال بود و اسامی آنها این است: کیومرث، هوشنگ، طهمورث، جمشید، ضحاک، فریدون، ایرج، منوچهر، افراسیاب، نوذر، زو، گرشاسب. ولی ضحاک از عرب بود و افراسیاب اگرچه از اصل ایرانی بود، ولی ظاهراً تورانی می‌نمود.

س ۱۶: اول کسی که در دنیا به سلطنت نشست که بوده؟

ج: اول کسی که در دنیا به سلطنت نشست، کیومرث بود، قبل از او مردم خوراک و لباس درستی نداشتند. او لباس دوختن و خوراک پختن به مردم یاد داد. دیوها به او حسد بردند. او پسر خود سیامک را به جنگ دیوان فرستاد. دیوان او را کشتند. کیومرث پسر سیامک را که هوشنگ نام داشت، فرستاد. دیوان را کشت. و حضرت نوح (ع) و سام در زمان او بودند.

س ۱۷: بعد از کیومرث که به پادشاهی نشست؟

ج: بعد از کیومرث، هوشنگ به سلطنت نشست، و کارها و صنعت‌ها به مردم آموخت.

س ۱۸: بعد از هوشنگ که به سلطنت نشست؟

ج: بعد از هوشنگ، طهمورث به سلطنت نشست و دیوها را بسیار می‌کشت و حبس می‌کرد؛ از این جهت او را دیوبند می‌گفتند. و در زمان او قحطی سختی روی داد، حکم کرد که دولت داران روز ناهار خود را به فقرا بدهند و شام چیز بخورند تا همه مردم مثل هم باشند، و روزه گرفتن را مردم از آن زمان یاد گرفتند.

س ۱۹: بعد از طهمورث که به پادشاهی نشست؟

ج: بعد از طهمورث پسرش جمشید به پادشاهی نشست. سلطنت او به قول مشهور ششصد سال طول کشید، صنایع و اختراعات بسیار به او نسبت می‌دهند. خانه ساختن، طبابت، اسلحه جنگ، جواهرشناسی او به مردم آموخت و عید نوروز را او مرسوم کرد، و شهر استخر که نزدیک شیراز بوده، او ساخت، و در زمان قدیم پایتخت ایران بود، و حال خراب است، و مشهور است به تخت جمشید، و جام جهان‌نما که همه دنیا در آن پیدا بود، داشت. و آخر کار ادعای خدایی کرد. خدا ضحاک را به او مسلط کرد و سلطنت او را باطل کرد. و حضرت هود و صالح و فیثاغورث حکیم و شداد که بهشت ساخت، در زمان او بودند.

س ۲۰: بعد از جمشید که به پادشاهی نشست؟

ج: بعد از جمشید، ضحاک به پادشاهی نشست و او پادشاهی خونریز و ظالم بود، و ضحاک به معنای ده‌آک است، یعنی ده عیب، چون ده عیب داشت. و او را بیوراسب نیز می‌گفتند، یعنی ده هزار اسب داشت و بیور به معنای ده هزار است. و ابراهیم خلیل، و اسماعیل و اسحاق و لوط و نمرود که ابراهیم را به آتش انداخت، در زمان او بودند.

س: ده عیب او کدام است؟

ج: ده عیب او این است: ۱. زشتی صورت، ۲. کوتاهی قامت، ۳. زیادتی نخوت، ۴. کمی حیا، ۵. بسیاری جفا، ۶. شتاب در کارها، ۷. قلت عقل، ۸. کثرت اکل، ۹. بدزبان، ۱۰. جهل.^۲

۱. این پرسش و پاسخ در حاشیه افزوده شده و شماره ندارد.

۲. نام ضحاک و بعضی گویند ضحاک معرب ده‌آک است و آک به معنای عیب است و ده عیب اوست: زشتی پیکر و کوتاهی قد و بسیاری غرور و بی‌شرمی و پرخوری و بدزبانی و ظلم و شتابزدگی و دروغ‌گویی و بددلی (واژه‌یاب).

س ۲۱: ضحاک از زیادتی ظلم چه فایده برد؟

ج: ضحاک از زیادتی ظلم این فایده را برد که روی دوش های او دو سلعه بیرون آمده بود به شکل دو مار که از زیادتی درد، خواب و خوراک او تمام شده بود، و علاج کم شدن درد آن این بود که مغز سر دو جوان را به روی او می گذاشتند، و آخر الامر مردم از ظلم او به تنگ آمدند. کاوه آهنگر که دو جوان او را کشته بود، چرم پاره خود را به سر چوبی کرد، به شکل علم، و به مردم گفت با من همراهی کنید برای کشتن ضحاک. مردم جمع شده او را در کوه دماوند حبس کردند یا آنجا او را کشتند.

س ۲۲: علم کاوه که از چرم پاره ساخته بودند، او را چه می نامیدند؟

ج: علم کاوه که از چرم پاره ساخته بودند، درفش کاویانی می گفتند و سلاطین ایران او را به جواهر زینت کرده بودند و در جنگ ها همراه می بردند و فتح می کردند. آخر، آن علم در زمان اسلام به دست عرب افتاد. جواهر او را قسمت کردند.

س ۲۳: بعد از ضحاک که به پادشاهی رسید؟

بعد از ضحاک مردم خواستند کاوه را پادشاه کنند. گفت: پادشاهی کار من نیست. باید از خانواده سلطنت کسی را طلبید. رفتند فریدون را که از اولادان جمشید بود آوردند و پادشاه کردند.

س ۲۴: فریدون چند سال پادشاهی کرد؟

فریدون پانصد سال پادشاهی کرد و با مردم خیلی مهربانی و بخشش می نمود و او سه پسر داشت؛ یکی ایرج، یکی سلم و یکی تور. مملکت خود را میان این سه پسر قسمت کرد. ایران را به ایرج که کوچک تر بود داد، و ترکستان را به تور و شامات را به سلم. سلم و تور به ایرج حسد بردند و به مکر او را کشتند. و حضرت یعقوب و یوسف و ایوب در زمان او بودند.

س ۲۵: ایرج که کشته شد، کسی خونخواهی کرد یا نه؟

ج: وقتی که ایرج کشته شد، فریدون پسر ایرج را که منوچهر نام داشت، به جای او پادشاه کرد و او لشکر کشید سلم و تور را که دو عموی او بودند، به خون پدر بکشت و مملکت آنها را ضبط کرد و صدویست سال پادشاهی کرد.

س ۲۶: در زمان منوچهر چه انقلابی روی داد؟

ج: در زمان منوچهر یکی از اولادهای تو که افراسیاب نام داشت، لشکر کشید به جنگ منوچهر، ولی غلبه نکرد و با هم صلح کردند و مملکت را قسمت کردند. ایران تا رود جیحون سهم منوچهر شد و از جیحون به آن طرف سهم افراسیاب. و حضرت موسی و هارون و یوشع و شعیب و داود و سلیمان و عوج بن عنق در زمان او بودند.

س ۲۷: بعد از منوچهر که پادشاه شد؟

ج: بعد از منوچهر پسرش نوذر پادشاه شد؛ چون قابلیت نداشت، افراسیاب به جنگ او آمد و او را کشت و ایران را متصرف شد. ایرانیان به او شوریدند و بیرونش کردند. بعد از او پسرش گرشاسب پادشاه شد و او آخر سلسله پیشدادیان است.

س ۲۸: سردار و وزیر محترم منوچهر که بود؟

ج: سردار و وزیر محترم منوچهر، سام پسر نریمان بعد از او پسرش زال بود و بعد از او پسرش رستم دستان بود که اسم او معروف است و زال از بچگی موهایش سفید بود؛ به این جهت او را زال می گفتند.

س ۲۹: سلسله دوم پادشاهان ایران کدام اند؟

ج: سلسله دوم پادشاهان ایران، کیان اند. و اوّل کسی که از آن‌ها به پادشاهی نشست، کیقباد بود از نسل منوچهر، و آن حکایت این چنین بود که بعد از گرشاسب، زال پسر سام سعی کرد تا او پادشاه شد و با افراسیاب جنگ کرد. شجاعت رستم در زمان او ظاهر شد که تورانیان را شکست داد و با هم صلح کردند. و او پادشاهی عادل بود و صدویست سال پادشاهی کرد. و حضرت الیاس و الیسع و ذی الکفل در زمان او بودند.

س ۳۰: بعد از کیقباد، که به پادشاهی رسید؟

ج: بعد از کیقباد، پسرش کیکاوس به پادشاهی رسید، و او لشکر کشید به طرف مازندران و گرفتار شد و او را حبس کردند. رستم دستان رفت و او را نجات داد و جنگ هفت خوان رستم که برای او هفت واقعه روی داد در این راه بود.

س ۳۱: در زمان کیکاوس چه واقعه روی داد؟

ج: در زمان کیکاوس این واقعه روی داد که پسری داشت سیاوش نام که در همه دنیا مثل نداشت. زن پدرش او را پیش پدر متهم کرد و او قهر کرده به توران رفت نزد افراسیاب.

س ۳۲: سیاوش که به توران رفت، عاقبت کارش به کجا کشید؟

ج: سیاوش که به توران رفت، افراسیاب دختر خود را به او داد، و عزّت کرد. گرسیوز برادر افراسیاب به او حسد برد تا افراسیاب او را بی تقصیر کشت. چون خبر کشتن او به ایران آمد، همه مردم سیاه پوش شدند و زنان، گیسوان پریشان کردند. لباس سیاه پوشیدن در عزا و گیسوان گشودن از آن زمان است.

س ۳۳: بعد از کشتن سیاوش، کسی خونخواهی کرد یا نه؟

ج: بعد از کشتن سیاوش، زن او که دختر افراسیاب باشد، حامله بود. پسری آورد کیخسرو نام، گیو بن گودرز او را از توران به ایران آورد و جانشین کیکاوس شد، و خونخواهی کرده و رستم هم قبل او با افراسیاب خیلی جنگ کرد.

س ۳۴: بعد از کیکاوس پادشاهی به که قرار گرفت؟

ج: بعد از کیکاوس، پادشاهی به کیخسرو قرار گرفت، و او از همه پادشاهان کیانی معروف تر بود و با افراسیاب جنگ کرد تا او را کشت و آخر عمر دست از پادشاهی برداشت و مشغول عبادت شد و پادشاهی را داد به لهراسب که از نواده کیقباد بود. و حضرت لقمان (ع) در زمان او بود.

س ۳۵: لهراسب چگونه پادشاهی بود؟

ج: لهراسب پادشاهی خونریز و ظالم بود و در زمان پادشاهی، لشکر کشید به بیت المقدس و مصر، و هر دو فتح کرد. و حضرت دانیال و بخت النصر که رهام بن گودرز باشد، در زمان او بود.

س ۳۶: بعد از لهراسب، که پادشاه شد؟

ج: بعد از لهراسب، پسرش گشتاسب پادشاه شد. و زردشت در زمان او ظاهر شد، و به او ایمان آورد و دین زرتشت را رواج داد.

س ۳۷: در زمان گشتاسب چه واقعه روی داد؟

ج: در زمان گشتاسب این واقعه روی داد که پسری داشت اسفندیار نام، ملقب به رویین تن، با دشمنان پدر جنگ کرد، و همه را کشت و فتح‌ها کرد. آن وقت از پدر توقع کرد که سلطنت را به من واگذار کن. گشتاسب بهانه آورد که اگر تو پادشاه شوی، رستم از تو تمکین نمی‌کند. او را بکش آن وقت پادشاه شو.

س ۳۸: آخر کار اسفندیار با رستم به کجا کشید؟

ج: آخر کار رستم با اسفندیار به جنگ کشید. هرچه رستم او را نصیحت کرد، قبول نکرد. آخر رستم هر دو چشم او را به دو تیر کور کرد و او از غصه مرد، و گشتاسب هم از این کار پشیمان شد ولی فایده نداشت.

س ۳۹: گشتاسب بعد از مردن اسفندیار چه کرد؟

ج: گشتاسب بعد از مردن اسفندیار، پسر او بهمن را به تخت نشانید، و او را اردشیر دراز دست نیز می‌گویند؛ زیرا که دست او دراز بود که به زانو می‌رسید.

س ۴۰: بهمن چگونه پادشاهی بود؟

ج: بهمن پادشاه عادل و عاقلی بود، و در زمان سلطنت او رستم را برادر خودش به مکر در چاه افکند و هلاک شد. بهمن هم بعد از رستم از اولادان او خونخواهی پدر کرد و همه را کشت.

س ۴۱: بعد از بهمن، که به پادشاهی رسید؟

ج: بعد از بهمن، دختر او که همان نام داشت، و حامله بود از جانب جنین پادشاه کردند. وقتی که به دنیا آمد، اسم او را دارا گذاشتند، و پادشاه شد. و افلاطون حکیم در زمان او بود.

س ۴۲: در زمان دارا چه واقعه روی داد؟

ج: در زمان دارا، مقدونیه که مملکتی کوچک بود همسایه ایران، پادشاهی داشت فیلیپ نام، خیلی باکفایت، خواست ایران را بگیرد؛ عمرش کفایت نکرد و بمرد و همان زمان‌ها هم دارا مرد.

س ۴۳: دارا که مُرد، که به جای او نشست؟

ج: دارا که مرد، پسری داشت هم نام خودش به جای او نشست، و فیلیپ هم پسری داشت اسکندر نام به جای او نشست. چون خیال پدر را فهمید، لشکر کشید به ایران.

س ۴۴: اسکندر که لشکر به ایران کشید، کار او با دارا به کجا کشید؟

ج: اسکندر که لشکر به ایران کشید، در سه جنگ دارا را شکست داد. پس دو نفر از سرداران معتبر دارا که جانوسیار و ماهیار باشد، در باطن با اسکندر اظهار دوستی کردند و دارا را کشتند و دولت کیان منقرض، و اسکندر پادشاه ایران شد؛ و خضر و ارسطوی حکیم و ساختن سدّ یا جوج در زمان او بود.

س ۴۵: کیان چند نفر سلطنت کردند و مدّت سلطنت آنها چقدر بوده؟

ج: کیان نه نفر سلطنت کردند، و مدّت سلطنت آنها هفتصد سال و اندکی بود، و اسامی آن این است:

کیقباد، کیکاوس، کیخسرو، لهراسب، گشتاسب، بهمن، هما، دارای اول، دارای دوم.

س ۴۶: اسکندر چگونه پادشاهی بود؟

ج: اسکندر پادشاه قابل بود. با هرکه جنگ می کرد، فتح می کرد و همه جا را تصرف کرد، و او را کبیر لقب دادند. ولی در جوانی مُرد. دوازده سال بیشتر سلطنت نکرد و چون وارثی نداشت، مملکت او را سرداران او قسمت کردند و ملوک الطّوایف شد همه جا.

س ۴۷: وقتی که ملوک الطّوایف شد، ایران را که تصرف کرد؟

ج: وقتی که ملوک الطّوایف شد، یکی از سرداران معتبر که نامش سلوکوس بود، شام را تصرف کرد، و لشکر کشیده به ایران، و ایران را هم تصرف کرد و وارث مملکت کیان شد.

س ۴۸: چند وقت ایران در دست سلوکوس بود؟

ج: صد و چند سال ایران در دست این سلسله بود، و آنها را سلاطین سلوکیه می گفتند، ولی باکفایت نبودند. مملکتی را که پدران آنها به ضرب شمشیر گرفته بودند، از دست دادند.

س ۴۸: چگونه سلطنت از دست سلوکیان^۱ بیرون رفت؟

ج: در خراسان طایفه ای بودند تورانی که آنها را پارت می گفتند، و خیلی وحشی و بت پرست بودند، ولی در تیراندازی مهارت تمام داشتند. بزرگ آنها که اشک نام داشت، با سلاطین سلوکی یاغی شد، و در خراسان بنای سلطنت گذاشت و پادشاه شد.

س ۴۹: وقتی که اشک به سلطنت نشست، آخر کارش به کجا کشید؟

ج: وقتی که اشک به سلطنت نشست، با سلاطین سلوکی بنای جنگ گذاشت و کم کم مملکت آنها را از دست آنها گرفت؛ و اولاد اشک هم هرکه به سلطنت نشست، اسم خود را اشک گذاشت؛ به این جهت آنها را اشکانیان می گفتند.

س ۵۰: آخر کار اشکانیان به کجا کشید؟

ج: آخر کار اشکانیان بالا گرفت تا تمام ایران را تصرف نمودند. اشک ششم و هفتم به یک باره سلطنت سلوکیها^۲ را تمام نمودند، و خود آنها بنای سلطنت گذاشتند و حکم آنها در همه ایران جاری شد.

س ۵۱: در زمان اشکانیان چه واقعه روی داد؟

ج: در زمان اشکانیان، دولت معتبری بود که آن را دولت روم می گفتند در شهر روم که حالا پایتخت ایتالیا است، کم کم اطراف خود را تصرف شدند و آمدند به شام، و همسایه اشکانیان شدند. حاکم آنها که کراسوس نام داشت، میل کرد که ایران را هم بگیرد.

س ۵۲: عاقبت کار کراسوس با ایرانیان به کجا کشید؟

ج: عاقبت کار کراسوس این شد که لشکر به ایران کشید، و پادشاه آن زمان که ارد نام داشت فرستاد او را کشتند. بعد از چند سال باز سردار دیگری لشکر به ایران کشید و کشته شد. از آن زمان پیوسته رومیان، لشکر به ایران می کشیدند تا اینکه طزاران شهر مداین را که پایتخت ایران بودند گرفتند و تخت طلای اشکانیان را برد[ند].

۱. شماره ۴۸ دو بار تکرار شده است.

۲. در اصل: سلوکیان.

۳. چنین در اصل.

س ۵۳: رومیان که مداین را گرفتند، اشکانیان چه کردند؟

ج: رومیان که مداین را گرفتند، اشکانیان کم‌کم ضعیف شدند؛ چون اصلاً ایرانی نبودند، ایرانی‌ها به خیال شوریدن به آنها افتادند که آنها را از ایران بیرون کنند.

س ۱: چه کردند ایرانیان با اشکانیان؟

ج: همین که اشکانیان ضعیف شدند، یکی از بزرگان ایران که اردشیر نام داشت، با سلطان اشکانی آن زمان که اردوان نام داشت بشورید، و جنگ کرد تا او را کشت، و سلطنت آنها منقرض [کرد] و خود پادشاه شد.

س ۵۴: اشکانیان چند نفر سلطنت کردند و دولت آنها چگونه بود؟

ج: اشکانیان بیست و هشت نفر سلطنت کردند در مدت پانصد سال؛ ولی دولت معتبری بودند، لیکن چون وحشی و بت پرست بودند، مملکتشان آباد نشد، و غیر از آنها و روم مملکت معتبری نبود که اسمی داشته باشد. و حضرت عیسی و زکریا و یحیی و یونس و اصحاب کهف در زمان آنها بودند.

س ۵۵: اسامی آنها چه بود؟

ج: اسامی معتبرین آنها این بود:

۱. اشک، ۲. اشک بن اشک، ۳. شاپور بن اشک، ۴. بهرام بن شاپور، ۵. بلاس بن بهرام، ۶. هرمز بن بهرام، ۷. انس بن بلاس بن بهرام، ۸. فیروز بن هرمز بن بلاس، ۹. فلاس بن فیروز، ۱۰. ارد بن بلاس، ۱۱. ارد بن اشع، ۱۲. برز بن اشع، ۱۳. بلاس بن اشع، ۱۴. گودرز بن بلاس، ۱۵. نرسی بن گودرز، ۱۶. گودرز بن نرسی، ۱۷. نرسی بن نرسی، ۱۸. اردوان بن نرسی.^۲

س ۵۶: بعد از اشکانیان، کدام سلسله پادشاهی کردند؟

ج: بعد از اشکانیان، ساسانیان پادشاهی کردند، و اول آنها اردشیر بود پسر بابک، و از این جهت او را اردشیر بابکان می‌گفتند؛ و چون جد آنها ساسان نام داشت، آنها را ساسانیان می‌گفتند.

۱. این پرسش در حاشیه آمده و شماره ندارد.

۲. روشن است که وی از روی منابعش رونویسی کرده و در این باره اختلاف ضبط‌ها بسیار فراوان است. برای تبارنامه شاهان اشکانی، بتگرید به مدخل شاهنشاهی اشکانی، در ویکی.

س ۵۷: اردشیر بابکان چگونه پادشاهی بود؟

ج: اردشیر بابکان پادشاهی عادل و کارداران بود، و پادشاه روم را شکست داد، و مملکت ارمنستان را که از تصرف ایران بیرون رفته بود، مسخر کرد.

س ۵۸: عاقبت کار اردشیر به کجا رسید؟

ج: عاقبت کار اردشیر بالا گرفت، علوم و ادبیات ایرانی را ترقی داد، و دین زردشتی که به واسطه اشکانیان از میان رفته بود رونقی داد. و حواریون که اصحاب عیسی باشند، در زمان او بودند.

س ۵۹: بعد از اردشیر، که به پادشاهی رسید؟

ج: بعد از اردشیر، پسرش شاپور اول به پادشاهی رسید، و با دولت روم جنگ کرد، و والیرین را که امپراطور روم بود اسیر کرد، و به ایران آورد. و عتقا که مرغ معروفی است در زمان او بود، و به نفرین حضرت خالد برطرف شد.^۱

س ۶۰: در زمان شاپور، چه واقعه روی داد؟

ج: در زمان شاپور، این واقعه روی داد که شخصی پیدا شد مانی نام، و ادعای پیغمبری کرد و دین تازه برپا نمود. کتابی معجزه خود قرار داد که ارژنگ می گفتند، و در آن تصویرهای خوب کشیده بود؛ از این جهت او را مانی نقاش می نامیدند.

س ۶۱: شغل عمده سلاطین ساسانی چه بود؟

ج: شغل عمده آنها زد و خورد با دولت روم بود بر سر ولایت ارمنستان. رومیان می خواستند که آنجا را بگیرند و ایرانیان می گفتند که مال ما می باشد.

س ۶۲: چه کردند ایرانیان با رومیان در سر ولایت ارمنستان؟

۱. حکایتی است که نقل از ابن عباس درباره خلق عنقاء در زمان موسی، و اینکه بعدها که بنی اسرائیل از «تیه» درآمدند، عنقا به نجد آمد و دیگر پرندگان و بچه ها را می خورد و پیامبری - عرب - ظهور کرد به نام خالد بن سنان که به دعای او عنقا از بین رفت (بنگرید: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۱۲).

ج: پیوسته ایرانی‌ها با رومیان جنگ می‌کردند تا پادشاه هفتم ساسانی که نامش نرسی بود با دیو کلسین^۱ امپراتور روم جنگ کرد و شکست خورد. ارمنستان و کردستان و بعضی شهرهای دیگر را رومیان تصرف کردند.

س ۶۳: آیا ایرانی‌ها تلافی کردند این شکست را یا نه؟

ج: بلی، تلافی این شکست را شاپور دوم که عرب‌ها او را ذوالاکتاف می‌گویند کرد، و بعد از پدر به دنیا آمد و از بچگی پادشاه بود.

س ۶۴: چرا او را ذوالاکتاف می‌نامیدند؟

ج: برای اینکه در زمان بچگی او عرب‌ها به ایران آمدند، و خیلی خرابی کردند و به مردم ایران صدمه زدند. شاپور که بزرگ شد از حال آنها باخبر شد، از آنها بی‌اندازه کشت، و هرکدام را که نمی‌کشت، حکم می‌کرد کتف‌های آنها را سوراخ می‌کردند و طناب در آن می‌کردند؛ به این جهت او را شاپور ذوالاکتاف می‌گویند.

س ۶۵: چگونه تلافی کرد شاپور به رومیان؟

ج: بعد از آنکه از فتنه عرب‌ها آسوده شد، به خیال رومی‌ها افتاد، و بنای جنگ را با آنها گذاشت و خیلی جنگ کرد، و همیشه فتح می‌کرد. عاقبت ژولیوس امپراتور روم با لشکر زیاد به ایران آمد و گرفتار شد. ناچار رومیان صلح کردند، ولایاتی را که دیو کلسین گرفته بود پس دادند، و شاپور به راحت هفتاد سال پادشاهی کرد، و مردم در زمان او آسوده بودند. و حضرت جرجیس در زمان او بود.

س ۶۶: بعد از شاپور دوم دیگر از سلاطین معتبر آن سلسله که بود؟

ج: بعد از شاپور دوم، از سلاطین معتبر آن سلسله بهرام گور است، و او را از این جهت بهرام گور می‌نامند که به شکار گورخر خیلی میل داشت.

س ۶۷: در زمان بهرام گور چه واقعه روی داد؟

۱. همان که در ادبیات ایرانیان، نامش دقینوس است.

ج: در زمان بهرام گور این واقعه روی داد که پادشاه ترکستان به ایران دست‌درازی کرد. بهرام لشکر او را شکست داد و خود او را در جنگ کشت. و سنّمّار معمار که قصر خورنق را ساخت، در زمان او بود.

س ۶۸: عاقبت کار بهرام گور به کجا کشید؟

ج: عاقبت کار بهرام گور این شد که روزی به شکار رفت و گورخری را دنبال کرد تا از نظر لشکرش غایب شد. هرچه گردش کردند، اثری از او معلوم نشد.

س ۶۹: بعد از بهرام گور، از سلاطین معتبر که بود؟

ج: بعد از بهرام گور نواده او فیروز سلطان معتبری بود، میان او با پادشاه هیاطله که ترکان باشند جنگ شد. بعد از چند جنگ عاقبت خوشنواز که پادشاه ترکان بود، فیروز را به حيله کشت. و حکایت اصحاب اخدود در زمان او بود.

س ۷۰: بعد از فیروز، که به پادشاهی رسید؟

ج: بعد از فیروز پسرش قباد به پادشاهی رسید. و در زمان او کسی پیدا شد که نامش مزدک بود و ادّعی پیغمبری کرد، و دینی اختراع کرد، و می‌گفت هیچ چیز مخصوص به یک نفر نیست؛ همه مردم حق دارند که تصرف کنند.

س ۷۱: آخر کار قباد به کجا رسید؟

ج: آخر کار قباد این شد که دین مزدک را قبول کرد، و همه مردم به او شوریدند، و او فرار کرد رفت از پادشاه هیاطله لشکر گرفت و به ایران آمد و دوباره پادشاه شد، و با رومیان جنگ کرد غالب شد. و اصحاب فیل که در مکه مقتول ابابیل شدند، در زمان او بود.

س ۷۲: بعد از قباد که به پادشاهی نشست؟

ج: بعد از قباد، پسرش انوشیروان عادل به پادشاهی نشست، و از پادشاهان مشهور ایران شد، و اسم او خسرو بود. مملکت ایران را آبادان و امن کرد و لشکر را منظم کرد. مزدک و مزدکیان را برانداخت و کشت، و ظلم و تعدی را برانداخت.

س ۷۳: در زمان انوشیروان چه روی داد؟

ج: در زمان انوشیروان که او را کسری هم می‌گفتند، با دولت روم جنگ بسیار شد، و همیشه آنها را شکست می‌داد. و پیغمبر ما که پیغمبر آخرالزمان است در زمان او به دنیا آمد.

س ۷۴: سبب ترقی انوشیروان چه بود؟

ج: سبب ترقی انوشیروان این بود که وزیری داشت نام او ابوذر جمهر بود. او را به کارهای خوب امر می‌کرد و رضایت مردم را فراهم می‌آورد، و از حکمای معروف است.

س ۷۵: بعد از انوشیروان، که پادشاه شد؟

ج: بعد از انوشیروان، پسرش هرمز پادشاه شد. چون ظالم و خونریز بود، مردم به او شوریدند و پسرش خسرو پرویز را به پادشاهی برداشتند.

س ۷۶: خسرو پرویز چگونه پادشاهی بود؟

ج: خسرو پرویز پادشاه عیاشی بود. گنج و مال فراوان داشت و فتوحات بسیار کرد، ولی نتوانست نگاه دارد. بهرام چوبینه که یکی از سرداران او بود، به او یاغی شد و مدعی سلطنت او شد. پرویز از امپراطور روم کمک خواست و او را کشت. و حکایت شیرین و فرهاد در زمان او بود.

س ۷۷: آخر کار خسرو پرویز به کجا کشید؟

ج: آخر کار خسرو پرویز این شد که میانه او با دولت روم بد شد و لشکر به روم کشید و بیشتر شهرهای روم را گرفت و امپراطور روم را مستأصل کرد. آخر الامر امپراطور روم لشکری فراهم کرد و بی‌خبر حمله به ایران آورد.

س ۷۸: امپراطور روم که حمله به ایران آورد، آخر کارش چگونه شد؟

ج: امپراطور روم که حمله به ایران آورد، اتفاقاً فتح کرد، سرداران ایران را شکست داد و برگشت به روم، پرویز از این بابت با سرداران بنای بدسلوکی را گذاشت و سرداران با پسرش شیرویه به هم ساختند و او را کشتند.

س ۷۹: بعد از پرویز، که پادشاه شد؟

ج: بعد از پرویز، پسرش شیرویه پادشاه شد؛ ولی چون در قتل پدر شراکت کرده بود، یک سال بیشتر سلطنت نکرد و از دنیا رفت. چون همه شاهزادگان را کشته بود، کسی نبود که به پادشاهی بنشیند، و ایران هم مدّعی بسیار پیدا کرد، و چند وقت هم دختران پرویز سلطنت داشتند.

س ۸۰: ایران که مدّعی پیدا کرد چه کردند ایرانیان؟

ج: ایران که مدّعی پیدا کرد، یکی از شاهزادگان ساسانی که یزدگرد سوم نام داشت و از ترس شیرویه فرار کرده بود، به ایران آمد، و او را به پادشاهی برداشتند و او ایران را منظم کرد.

س ۸۱: در زمان یزدگرد چه واقعه روی داد؟

ج: در زمان یزدگرد پیغمبر ما از دنیا رفت، و ابابکر به خلافت به غصب نشست و لشکر به ایران فرستاد به جنگ یزدگرد.

[تاریخ اسلام]

س ۸۲: نام مبارک پیغمبر ما چیست؟

ج: نام مبارک پیغمبر ما از این قرار است محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرّة بن کعب بن لوی بن غالب بن مهربن مالک بن نضر که مستمی به قریش است، ابن کنانة بن خذیمة بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اذّ بن یسع بن همیسع بن سلامان بن نبت بن همیسع بن قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم بن تارخ بن ناخور بن شروع بن ارغو که هود است، ابن قالغ بن عایر بن شالخ بن ارفحشد بن سام بن نوح بن مالک بن متوشلخ بن اخنوخ که ادریس است، ابن یازد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم (ع) است.

س ۸۳: در زمان ولادت پیغمبر ما، چه علایمی ظاهر شد؟

ج: در زمان پیغمبر ما، ستاره‌ها از آسمان به زمین می‌آمدند، و آتشکده فارس خاموش شد و طاق ایوان کسری در مداین شکست خورد و دریاچه ساوه خشک شد، و علایم دیگر هم ظاهر شد که جای ذکر آن نیست.

س ۸۴: پیغمبر ما که مردم را به ستایش خدا خواند، چه کردند مردم؟

ج: پیغمبر ما که مردم را به ستایش خدا دعوت کرد، چون همه مردم بت پرست بودند، درصدد اذیت او برآمدند و خویشانش حمایت می‌کردند. آن وقت جبرئیل نازل شد که مردم را به دین پیغمبری خود دعوت کن. وقتی که دعوت کرد، مردم جمع شدند او را بکشند. آن وقت به امر خدا از مکه به مدینه هجرت کرد، و این تاریخ از آن زمان است.

س ۸۵: پیغمبر ما که از مکه به مدینه هجرت کرد، کارش به کجا کشید؟

ج: پیغمبر ما که از مکه به مدینه هجرت کرد، کارش بالا گرفت و دین اسلام رونق یافت و لشکر به همه جا فرستاد، و هرکس که مسلمان شد و دین او را قبول کرد آسوده شد، و هرکس مسلمان نشد، جزیه قبول کرد بدهد و در پناه اسلام باشد. در سال آخر عمرش در بیابان غدیر خم به امر خدا علی بن ابی طالب را خلیفه خود کرد.

س ۸۶: وقتی که علی بن ابی طالب خلیفه شد، چگونه شد؟

ج: وقتی که علی بن ابی طالب خلیفه شد، بعد از چند روز پیغمبر ما از دنیا رفت، و مقارن بود این امر با پادشاهی یزدگرد سوم. پس منافقان[ان]ی که برای مال دنیا به پیغمبر خدا ایمان آورده بود، جمع شدند و نگذاشتند که امیرالمؤمنین خلیفه شود. همه به ناحق با ابابکر بیعت کردند و حق امیرالمؤمنین (ع) را غصب کردند، و ابابکر به غصب، رئیس مسلمانان شد و لشکر به ایران فرستاد به جنگ یزدگرد سوم.

س ۸۷: ابابکر که لشکر به ایران فرستاد، چگونه شد؟

ج: ابابکر که لشکر به ایران فرستاد،^۱ با یزدگرد بنای جنگ را گذاشت، گاهی شکست و گاهی فتح می‌کردند، و در همان زمان‌ها ابابکر از دنیا رفت، و عمر بن الخطاب را خلیفه خود کرد.

س ۸۹:^۲ وقتی که عمر به خلافت نشست چگونه شد؟

ج: وقتی که عمر به خلافت نشست، لشکرش چند جنگ با یزدگرد کردند، و او را شکست دادند. آخر در نهاوند به یک‌باره لشکر یزدگرد منهزم شد، و خود او فرار کرد،

۱. لشکرکشی مسلمانان به ایران نه زمان ابوبکر، بلکه در زمان عمر بود.

۲. از شماره ۸۸ در متن خبری نیست.

و در به در شد تا در آسیایی، آسیابان به طمع لباس هایش او را کشت، و دولت ایران منقرض شد.

س ۹۰: ساسانیان چند نفر سلطنت کردند و دولت آنها چگونه بود؟

ج: ساسانیان بیست و هشت نفر سلطنت کردند. در مدت چهارصد سال و بیشتر آنها عادل بودند و در زمان آنها ایران خیلی آبادان شد و به مردم خوش گذشت و پایتخت آنها مداین بود و قصر سلطنتی آنها هنوز باقیست و معروف است به طاق کسری، چون آنها را اکاسره هم می گفتند.

س: اسامی آنها چه بود؟

ج: اسامی آنها این است: اردشیر، شاپور، هرمز، بهرام، یزدگرد، پرویز، نرسی، فیروز، بلاس، قباد، انوشیروان، شیرویه، فرخزاد، پوراندهخت آذرمدخت، خسرو [ویزدگرد].^۲

س ۹۱: بعد از ساسانیان کدام سلسله پادشاهی کردند؟

ج: بعد از ساسانیان دولت اسلام برقرار شد، به این ترتیب که گفتیم لشکر اسلام از مدینه به ایران آمدند و فتح کردند، و اساس سلطنت را به غارت بردند، و از جانب عمر که به ناحق خلیفه شده بود، ریسی برای آنها معین شد، در زیر فرمان دولت اسلام آمدند ایرانیان.

س ۹۲: در زمان عمر چه واقعه روی داد؟

ج: در زمان عمر این واقعه روی داد که لشکر به مصر و شام فرستاد و هر دو را فتح کرد. چون به ظاهر اسلام عمل می کرد، دین اسلام خیلی ترقی کرد، وقتی که بنای مردنش شد باز حق امیرالمؤمنین رد نکرد، و خلافت را به اجماع واگذار نمود، میانه چند نفر منافقین، عثمان را اختیار کردند.

س ۹۳: عثمان که به خلافت نشست، چگونه شد؟

ج: عثمان که به خلافت نشست بنای ظلم را گذاشت، و منافقان را به مسلمانان تسلط داد، و باج و خراج آن مردم گرفت دربان و پیش خدمت برای خود برقرار کرد، و کارها که

۷۰۰

آینه پژوهش | ۴۰۶
سال ۲۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. این پرسش و پاسخ در حاشیه افزوده شده و شماره ندارد.

۲. طبعاً فهرست ناقصی است و کامل آن را زیر مدخل شاهان ساسانی در ویکی می توان ملاحظه کرد.

خلاف میل خدا و رسول بود به جای آورد. یک مرتبه مسلمانان به تنگ آمدند، ریختند در خانه او، و او را کشتند، و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) را به خلافت برداشتند، و حقّی را که به ظلم غصب کرده بودند به صاحبش رسید.

س ۹۴: امیرالمؤمنین که به خلافت نشست، چگونه شد؟

ج: امیرالمؤمنین که به خلافت نشست، می خواست به طریق پیغمبر رفتار کند و بدعت‌هایی را که خلفای ثلاثه گذارده بودند بردارد. منافقین شورش کردند و معاویه که با عثمان خویش بود و در شام حاکم بود، مردم را به امیرالمؤمنین شورانید و بنای جنگ را گذاشت. بعد از چند سال یکی از منافقین که عبدالرحمن بن ملجم باشد، در کوفه در سجده نماز صبح، امیرالمؤمنین را ضربت زد و شهید کرد.

[دولت بنی امیه]

س ۹۵: بعد از امیرالمؤمنین که خلیفه شد؟

ج: بعد از امیرالمؤمنین، امام حسن خلیفه شد؛ ولی معاویه نگذاشت و مردم را به او شورانید و مردم هم به او نفاق کردند. ناچار امام حسن برای مصلحت با معاویه صلح کرد، و خلافت را معاویه به ظلم ضبط کرد، و در خفیه آن حضرت را به زهر شهید کرد، و برای خود دستگاه سلطنتی درست کرد. و لیلی و مجنون در زمان او بودند.

س ۹۶: معاویه پسر که بود؟

ج: معاویه پسر ابوسفیان بود و او پسر حرب بود، و او پسر امیّه بود که غلام رومی بود، و عبدالشمس که یکی از اجداد پیغمبر بود، او را به پسری برداشت، و آنها به این سبب خود را از قریش می خوانند. و معاویه با عثمان از یک طایفه بودند، و آنها را بنی امیّه می گفتند.

س ۹۷: خلفای بنی امیّه چگونه مردمانی بودند؟

ج: خلفای بنی امیّه مردمان ظالمی بودند و به مردم خیلی ظلم می کردند خصوصاً به شیعه، و همیشه خلاف قانون اسلام رفتار می کردند؛ ولی در زمان آنها دولت اسلام خیلی ترقی کرد و تا آن وقت سلطنتی به آن بزرگی دیده نشده بود، و معاویه در حیات خودش به زور از مردم برای پسرش یزید بیعت گرفت. و واقعه کربلا در زمان یزید اتفاق افتاد.

س ۹۸: بنی امیه چند نفر سلطنت کردند و مدّت سلطنت آنها چقدر بود؟

ج: بنی امیه ۱۴ نفر سلطنت کردند، و مدّت سلطنت آنها هزار ماه قدری کمتر بود که تخمیناً نود سال بوده باشد؛ و مراد از شجره خبیثه در قرآن، آنها می باشند؛ و پایتخت آنها در دمشق که مشهور به شام است بود، و پیش از آنها خلفا در مدینه بودند.

س ۹۹: اسامی آنها چیست؟

ج: اسامی آنها از این قرار است:

عثمان، معاویه، یزید بن معاویه، معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملک مروان، ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، هشام بن عبدالملک، ولید بن یزید بن ولید، مروان حمار. و حجّاج بن یوسف در زمان آنها بود.

س ۱۰۰: آخر کار بنی امیه به کجا کشید؟

ج: آخر کار بنی امیه با بنی عباس که اولاد عباس بن عبدالمطلب و عموی پیغمبر باشد نزاع شد. لشکری فراهم آوردند و بر بنی امیه خروج کردند، و گفتند خلافت، حقّ ما می باشد که خویشان پیغمبریم و بر آنها غالب شدند، و سلطنت را غصب کردند؛ زیرا که اگر خلافت به خویشی پیغمبر هم بود، باید حقّ اولاد پیغمبر باشد که اولاد علی بن ابی طالب (ع) باشند نه کس دیگر و الاّ خلافت به امر خداست.

[دولت بنی عباس]

س ۱۰۱: اول از خلفای بنی عباس که بود؟

ج: اول از خلفای بنی عباس، احمد^۱ سقّاح بود که خلافت را از بنی امیه انتزاع نمود و خودش به غصب متصرف شد، و بیشتر بنی امیه را کشت، و مردم از زیادتی ظلم بنی امیه به سلطنت او راضی شدند.

۱. کذا، نام ابوالعباس سقّاح، عبدالله بوده است؛ چنان که نام منصور هم، بنگرید: جمهرة انساب العرب، ص ۲۰. نویسنده پایین تر هم، نام او را احمد آورده است که خطاست.

س ۱۰۲: دولت بنی عباس چگونه بود؟

ج: دولت بنی عباس شکوه و عظمت زیاد پیدا کرد؛ خصوصاً در زمان هارون و مأمون که دولتی به آن معتبری دیده نشده بود؛ ولی در آخر از عهده بیرون نیامدند، و کم‌کم ولایات از دست آنها بیرون رفت، و پایتخت آنها بغداد بود در نزدیکی مداین.

س ۱۰۳: بنی عباس چند نفر سلطنت کردند؟

ج: بنی عباس بیست و هشت نفر سلطنت کردند در مدّت پانصد سال و اندی، و ده تن از امام‌های ما را بنی‌امیه و بنی‌عبّاس شهید کردند.

س ۱۰۴: اسامی آنها چه بود؟

ج: اسامی آنها از این قرار است:

احمد سَفّاح، منصور دوانقی، محمد بن منصور ملقب به مهدی، محمد هادی، هارون، امین، مأمون، المعتمد بالله، الواثق، متوکل علی الله، منتصر، مستعین، معتز، مهتدی، [معتمد]، معتضد، مکتفی، مقتدر، قاهر، راضی، متقی، مستکفی، [مطیع، طائع]، قادر، مقتدی، مستظهر، مسترشد، راشد، مقتفی، [مستنجد، مستضی] ناصر، ظاهر، مستنصر، المستعصم بالله.^۲

[صفاریان]

س ۱۰۵: چگونه ولایت از دست بنی عباس بیرون رفت؟

ج: وقتی که بنی عباس سلطنت شان معتبر شد، بنای خوش‌گذرانی را گذاردند، و از حال مردم غافل شدند؛ به این سبب هر کسی در گوشه‌ای سرکشی کرد. من جمله در ایران، یعقوب لیث بعضی ولایات را تصرف کرد و بنای سلطنت گذارد، چون پدرش رویگر بود، آنها را صفاریان می‌گفتند.

۱. در اصل «معین» نوشته شده است.

۲. در اصل، نام برخی از خلفا افتاده بود که افزوده شد. یکی دو مورد هم جابجا بود. مواردی که در گوشه آوردیم، در اصل نیامده بود.

س ۱۰۶: وقتی که یعقوب لیث به سلطنت نشست، چگونه شد؟

ج: وقتی که یعقوب لیث به سلطنت نشست، خلیفه عباسی آن زمان که المعتمد بالله بود، لشکر به جنگ او فرستاد؛ ولی به او غلبه نکرد و یعقوب سلطنت داشت تا از دنیا رفت.

س ۱۰۷: بعد از یعقوب، که به پادشاهی رسید؟

ج: بعد از یعقوب برادرش عمرو لیث به پادشاهی رسید، و از سلاطین معتبر ایران بود، و خلفا لشکر به جنگ او فرستادند و او به خلیفه بیعت کرد؛ خلفا هم ایران را به او واگذار کردند و دولت ایران ترقی زیاد پیدا کرد، ولی بعد از او، اولادانش درست از عهده سلطنت بیرون نیامدند و با سامانیان زد و خورد داشتند.

س ۱۰۸: صفاریان چند نفر سلطنت کردند، و مدت سلطنت آنها چقدر بود؟

ج: صفاریان پنج-شش نفر بیشتر سلطنت نکردند، و معروف آنها یعقوب است عمرو، خلف بن احمد و طاهر بن محمد، قریب به چهل سال سلطنت داشتند، و پایتخت آنها در سیستان که جزو مملکت خراسان است، بود.

۷۰۴

آینه پژوهش | ۴۰۶
سال ۲۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

[سامانیان]

س ۱۰۹: بعد از صفاریان کدام سلسله پادشاهی کردند؟

ج: بعد از صفاریان، سامانیان پادشاهی کردند. به آن طریق که گفتیم عمرو لیث بنا اسماعیل سامانی بنای جنگ گذاشت. اتفاقاً مغلوب شد و سامانیان بر آنها تسلط پیدا کردند. عاقبت ایران را هم گرفتند، و دولت صفاریان برطرف شد.

س ۱۱۰: سامانیان از کدام طایفه بودند؟

ج: سامانیان طایفه ای بودند ایرانی در آن طرف جیحون که ماوراءالنهر می باشد، و چون با کفایت بودند، خلفای بنی عباس حکومت آن طرف را به آنها واگذارند، و چون یکی از اجداد آنها سامان نام داشت، مسمی به سامانیان شدند، و معاصر صفاریان بودند چنان که گفته [شد].

س ۱۱۱: سامانیان چند نفر سلطنت کردند و مدّت سلطنت آنها چقدر بود؟

ج: سامانیان نه نفر سلطنت کردند در مدّت صد سال و قدری؛ و معروفین آنها اسماعیل است و نصر و احمد و نوح و منصور و عبدالملک، و آخر کار با آل بویه و غزنویان که نوکر آنها بودند کشمکش داشتند. آخر غزنویان بر آنها غالب شدند، و سلطنت آنها را تمام کردند. ولی در زمان آنها ایران خیلی ترقی کرد. علوم و ادبیات ایران را ترقی دادند، و رودکی شاعر و فارابی و شیخ ابوعلی سینا در زمان آنها بودند، و پایتخت آنها در بخارا بود.

[آل بویه]

س ۱۱۲: آل بویه کیان اند؟

ج: آل بویه حسن و احمد و علی پسران بویه که ماهی گیر بود، و از نسل بهرام گور می باشند، و در زمان خلفای بنی عباس که مملکت ایران تقریباً ملوک الطوائف شده بود و به واسطه ضعف عباسیان، هرکسی در گوشه ای خودسری می کرد، من جمله در طبرستان که جزو مازندران است. آل زیار که از بزرگان ایران بودند، و قابوس معروف از ایشان است، تسلط داشتند؛ و آل بویه که از جانب آنها به بعضی از بلاد حکومت داشتند، از بس که با مردم مهربانی کردند، مردم آنها را به سلطنت برداشتند و از طاعت آل زیار بیرون رفتند، و خود ایشان بنای سلطنت را گذاشتند.

س ۱۱۳: همین که آل بویه از اطاعت آل زیار بیرون کردند، رفتند چه کردند؟

ج: همین که آل بویه از طاعت آل زیار بیرون رفتند، بنای جنگ با آنها و با سامانیان که در شرقی ایران بودند گذاردند و همیشه فتح می کردند؛ و علی که بزرگتر بود بر آنها ریاست داشت و خلیفه عباسی به او عمادالدوله لقب داد. حسن هم بعد از علی لشکر به سر خلیفه کشید، و خلیفه او را خیلی احترام کرد و معزالدوله لقب داد.

س ۱۱۴: بعد از معزالدوله، که به سلطنت نشست؟

ج: بعد از معزالدوله، پسرش رکن الدوله به سلطنت نشست، و زیاد ترقی نمود. علم و هنر را در ایران رواج داد و چون شیعه بودند، دین شیعه را که تا آن زمان مقهور سنی بود ظاهر کردند، و عزاداری سیدالشهدا از آن زمان آشکارا شد، و نزاع شیعه و سنی هم از آن وقت برقرار گردید.

س ۱۱۵: آل بویه چند نفر سلطنت کردند و مدت سلطنت آنها چقدر بود؟

ج: آل بویه شانزده نفر سلطنت کردند در مدت صدوسی سال. چون اول با هم موافقت داشتند، خیلی ترقی کردند؛ ولی در آخر نفاق میانه آنها افتاد و ضعیف شدند و سلجوقیان که از نسل افراسیاب بودند، سلطنت آنها را تمام کردند. ابن عمید و صاحب بن عباد، وزیر آنها بود. و آل بویه را دیالمه هم می گویند؛ چون مدّتی در دیلم که جزو گیلان است، حکومت داشتند.

س ۱۱۶: اسامی آنها چیست؟

ج: اسامی معروفین آنها این است: عمادالدوله، رکن الدین، معزالدوله، عضدالدوله، مؤیدالدوله، فخرالدوله، مجدالدوله، شرفالدوله، بهاءالدوله، سلطانالدوله، جلالالدوله، صمصامالدوله که مرزبان نامه را نوشت!

[غزنویان]

س ۱۱۷: غزنویان از کدام طایفه بودند؟

ج: غزنویان از نسل سبکتکین که داماد البتکین است می باشند. البتکین از جانب سامانیان در زابلستان که افغانستان باشد حکومت داشت. وقتی که سامانیان ضعیف شدند، او هم یاغی شد و بعد از او سبکتکین به جایش نشست، و اطراف خود را وسعت داد، و با سامانیان که آقایان آنها بودند بنای جنگ را گذاشت، و چون پایتخت ایشان در غزنین بود، مشهور به غزنویان شدند.

س ۱۱۸: بعد از سبکتکین، که به سلطنت نشست؟

ج: بعد از سبکتکین، پسرش سلطان محمود به سلطنت نشست و خیلی ترقی کرد و دولت سامانی و بقیّه صفّاری را برطرف کرد، و خلیفه عبّاسی یمینالدوله به او لقب داد و لشکرکشی به هند و بیت‌خانه سومنات را آتش زد، و دین اسلام را در هند رواج داد. و عنصری و فزخی و منوچهری و فردوسی که شاهنامه را به اسم او نوشت در آن زمان بود، و ایاز معروف غلام او بود.

س ۱۱۹: غزنویان چند نفر سلطنت کردند، و مدّت سلطنت آنها چقدر بود؟

ج: غزنویان چهارده نفر سلطنت کردند، در مدّت صد و پنجاه سال، و معروفین آنها محمود است. مسعود، مودود، ارسلان، علی، محمد، ابراهیم. ولی در اول خیلی ترقّی داشتند و در اواخر به واسطه سهل‌انگاری و تن‌پروری مغلوب سلجوقیان که سپاهی ایشان بودند گردیدند.

[سلجوقیان]

س ۱۲۰: سلجوقیان از کدام طایفه‌اند؟

ج: سلجوقیان از نسل افراسیاب می‌باشند. در اوایل غزنویان، از آن طرف جیحون که ماوراءالنهر باشد به ایران آمدند، و غزنویان آنها را در خراسان سکّنی دادند و محبت کردند. چندی که در آنجا ماندند و از اطراف باخبر شدند، با آل بویه بنای شورش را گذاشتند و به آنها غالب شدند و خودشان بنای حکومت گذاردند.

س ۱۲۱: وقتی که بنای حکومت گذاردند، چگونه شد؟

ج: وقتی که بنای حکومت گذاشتند، میانه غزنویان با سامانیان که آقایان آنها بودند، به هم خورد شوریدند، و دولت سامانیان را برطرف کردند، و درصدد کار سلجوقیان برآمدند. چون ایشان قدرتی پیدا کرده بودند با غزنویان بنای جنگ گذاشتند. اتفاقاً غالب شدند و بالاستقلال پادشاه ایران شدند.

س ۱۲۲: اولین سلاطین سلجوقی که بود؟

ج: اول از سلاطین سلجوقی، سلطان طغرل بود، و از سلاطین نام‌آور بود و لشکر کشید به بغداد به جنگ خلیفه، و به او غالب شد و دوباره او را به خلافت نصب کرد، و به زیارت مکه مشرف شد^۱ و با مردم به طور مهربانی سلوک می‌کرد و نماز را به جماعت می‌گذاشت.

۱. طغرل به حج نرفت، نه او نه هیچ از سلاطین ایران از صفاریان تا آخرین امیر قاجاری. آنچه هست، خلیفه عباسی برای خلاصی از دست فاطمیان و به بهانه اصلاح حج او را به بغداد کشاند و خلافت را زیر سلطه او برد.

س ۱۲۳: بعد از طغرل، که به سلطنت نشست؟

ج: بعد از طغرل، الب ارسلان به سلطنت نشست، و با امپراطور روم جنگ کرد و به او غالب شد، و از پادشاهان مشهور ایران است، و مملکت ایران در زمان او وسعت زیاد پیدا کرد، و نظام الملک که از وزرای معروف است، در خدمت او بود.

س ۱۲۴: سلجوقیان چند نفر سلطنت کردند، و مدت سلطنت آنها چقدر بود؟

ج: سلجوقیان دوازده نفر سلطنت کردند در مدت صد و نود سال. در اول وسعت خاک آنها از پشت دیوار چین تا دیوار شام بود؛ ولی در آخر در خود ایران از عهده بر نمی آمدند، و اتابکان فارس و آذربایجان از آنها اطاعت نمی کردند. و از آثار آنها برجی است که در کنار حضرت عبدالعظیم است، و انوری شاعر و سنایی و ختیم و امیر معزی و نظامی و ظهیر فاریابی و خاقانی و کمال الدین اسماعیل در زمان آنها بودند.

س ۱۲۵: اسامی آنها چه بود؟

ج: اسامی معروفین از این قرار است:

سلطان طغرل الب ارسلان، ملکشاه، سلطان سنجر، محمد، و محمود، و طغرل ثانی و ثالث. و فتنه اسماعیلیان که آنها را ملاحظه هم می گفتند، و به امامت اسماعیل بن امام جعفر صادق (ع) قایل بودند، در زمان آنها و از اتباع حسن صباح می باشند، و مشهورند به فداییان و بیشتر ارباب نفوذ از علما و غیره را کشتند.

س ۱۲۶: اتابکان کیان اند؟^۱

ج: اتابکان دو طایفه بودند؛ یکی اتابکان فارس که معروفین آنها شاه شجاع و سعدی زنگی و ابوبکر است که سعدی در زمان او بوده، و یکی اتابکان آذربایجان و معروفین آنها قزل ارسلان و جهان پهلوان و مظفرالدین اتابک است.^۲

۱. بر اساس قاعده باید در دوره خوارزمشاهیان و ایلخانان از اینها سخن می گفت.
۲. باید از دو نفر به نامهای نصره الدین جهان پهلوان و مظفرالدین قزل ارسلان یاد می کرد.

[خوارزمشاهیان]

س ۱۲۷: بعد از سلجوقیان کدام سلسله پادشاهی کردند؟

ج: بعد از سلجوقیان، خوارزمیان^۱ پادشاهی کردند. چون آنها از جانب سلجوقیان در خوارزم حکومت داشتند، موسوم به این اسم شدند، و عاقبت سلطنت سلاجقه که آقایان آنها بودند، ضبط کردند.

س ۱۲۸: چگونه خوارزمیان به پادشاهی رسیدند؟

ج: همین که سلجوقیان از حال مملکت غافل شدند، و هر کسی در گوشه‌ای سرکشی می‌کرد، اتابکان هم فارس و آذربایجان را تصرف کردند، و خوارزمیان هم که ضعف آنها را دیدند به آنها شوریدند و سلطنت آنها به واسطه تن‌پروری و خوش‌گذرانی از دست رفت و خوارزمیان پادشاه ایران شدند.

س ۱۲۹: خوارزمیان چند نفر سلطنت کردند و سلطنت آنها چقدر بود؟

ج: خوارزمیان هفت نفر سلطنت کردند در مدت صد و سی سال و معروفین آنها سلطان تکش و ملکا ارسلان و سلطان محمد خوارزمشاه است که در زمان او یکی از تجار مغول در ایران کشته شد و به این واسطه چنگیزخان مغول لشکر به ایران کشید و دولت ایران را برطرف کرد.

س ۱۳۰: آخرین سلطان خوارزمی که بود؟

ج: آخرین سلطان خوارزمی پسر رشید سلطان محمد، جلال‌الدین است که اسم معروف است، و چند دفعه لشکر مغول را شکست داد، و در حفظ دولت ایران کوشید؛ ولی فایده نکرد و عاقبت کشته شد، و ایران لگدکوب لشکر مغول گردید، و شد آنچه شد.

[مغولان]

س ۱۳۱: مغول از کدام طایفه و چگونه مردمانی بودند؟

ج: مغول طایفه از ترکان وحشی و بت‌پرست بودند، و رییس خود را خان یا قآن می‌نامیدند، و چون ریاست به چنگیزخان رسید، به خیال سلطنت افتاد. همه ترکستان

۱. در اصل «خارزمیان» و «خارزم» آمده است.

را تصرف کرد و همسایه ایران شد، و به واسطه کشتن یکی از تجار مغول در ایران لشکر به ایران کشید.

س ۱۳۲: وقتی که چنگیز لشکر به ایران کشید، چگونه شد؟

ج: همین که چنگیز خان لشکر به ایران کشید، به هر شهری که رسید خراب کرد، و قتل عام نمود. به این واسطه اهل ایران رعبی از او پیدا کردند، و در همه جنگ‌ها شکست می‌خوردند.

س ۱۳۳: آخر کار چنگیز با ایرانیان به کجا کشید؟

ج: آخر کار چنگیز با ایرانیان این شد که سلطان محمد پادشاه ایران از غصه مرد، و بزرگان ایران کشته شدند، و خوانین سلطنت اسیر لشکر مغول شدند، و سلطان جلال‌الدین پسر رشید سلطان محمد، لشکری فراهم آورد و با چنگیزیان مشغول محاربه شد و چندین مرتبه آنها را شکست داد.

س ۱۳۴: آخر کار سلطان جلال‌الدین به کجا کشید؟

ج: آخر کار سلطان جلال‌الدین به فرار کشید. چون چشم لشکر ایران از لشکر مغول ترسیده بود. عاقبت سلطان جلال‌الدین کشته شد، و دولت ایران منقرض گردید، و چنگیز پادشاه ایران شد.

س ۱۳۵: بعد از چنگیز، که به سلطنت رسید؟

ج: بعد از چنگیز، مملکت را پسرانش قسمت کردند، و ایران سهم تولی خان شد و او بعکس پدر بنای مهربانی گزارد، و دل‌های رمیده را آرام می‌کرد؛ ولی مردم ایران به واسطه فتنه مغول و فساد فداییان ملاحظه مبهوت شده و حششان رفته بود.

س ۱۳۶: بعد از تولی خان، که به سلطنت نشست؟

ج: بعد از تولی خان، هلاکوخان را به سلطنت ایران معین کردند و او فتنه اسماعیلیان را یک‌باره برطرف کرد و شهرهای آنها را خراب کرد، به قسمی که جز اسمی از آنها باقی نماند.

س ۱۳۷: از کارهای بزرگ هلاکوخان چه بود؟

ج: از کارهای بزرگ هلاکوخان این بود که به سعی خواجه نصیرالدین طوسی که وزیر او بود، لشکر به بغداد کشید، و ابن علقمی قمی که وزیر مستعصم عباسی بود و در باطن شیعه بود، اسباب اضمحلال خلیفه را فراهم آورد تا بغداد به دست هلاکوخان فتح شد و مستعصم کشته و دولت عباسی منقرض گردید.

س ۱۳۸: سبب دشمنی ابن علقمی با خلیفه چه بود؟

ج: سبب دشمنی ابن علقمی با خلیفه این بود که پسر خلیفه اهل محلّه کرخ که شیعه و بیشتر از سادات بنی فاطمه بودند کشت و غارت کرد. زن و بچه آنها را اسیر کرد به این سبب اسباب انقراض آنها را فراهم آورد.

س ۱۳۹: دیگر از سلاطین معتبر چنگیزی که بود؟

ج: دیگر از سلاطین معتبر مغول، شاه خدابنده است که دین شیعه را قبول نمود، و خطبه به نام دوازه امام خواند، و دین شیعه را ترویج کرد، و مجلس مباحثه علامه با علمای سنی در حضور او معروف است.

س ۱۴۰: چنگیزیان چند نفر سلطنت کردند و مدت سلطنت آنها چقدر بود؟

ج: چنگیزیان بیست نفر سلطنت کردند فریب به صد سال، ولی در اول خیلی تسلط داشتند در آخر به واسطه نفاق ضعیف شدند، به قسمی که از سلطنت آنها جز اسمی باقی نمانده بود. چوپانیان و مظفّریان که ممدوحان خواجه حافظ اند، و چند سلسله دیگر در زمان آنها در اطراف ایران سلطنت می کردند تا آنکه امیر تیمور گورکانی لشکر به ایران کشید و باز ایران گرفتار زحمت شد.

س ۱۴۱: اسامی آنها کدام است؟

ج: اسامی معروفین آنها این است:
چنگیزخان، تولی خان، هلاکوخان، اباقاخان، کیوک خان، منکوقآن، ارغون خان، قازان خان، شاه خدابنده، [ابوسعید] بهادرخان، بایدو خان، موسی.

س ۱۴۲: اشخاص معروف که در زمان آنها بودند کیان اند؟

ج: اشخاص معروف که در زمان آنها بودند، خواجه نصیر طوسی است که زیج به اسم هلاکو نشانید، و ابن علقمی، و شیخ عطار، و نجم الدین کبری، و جلال الدین محمد رومی صاحب مثنوی و حافظ و سعدی و یاقوت غلام مستعصم که خط او معروف است.

[تیموریان]

س ۱۴۳: امیر تیمور از کدام طایفه است؟

ج: امیر تیمور از طایفه مغول و از ترکان چنگیزیست، و چندین دفعه لشکر به ایران کشید و در قتل و خونریزی کمتر از چنگیز نبود، و مملکت ایران و بیشتر خاک آسیا را تصرف کرد، و کتاب ظفرنامه او^۱ معروف است با اندرزنامه که وصف حال خود امیر تیمور است.^۲

س ۱۴۳: بعد از امیر تیمور، که به سلطنت رسید؟

ج: بعد از امیر تیمور، پسرش شاهرخ میرزا به سلطنت نشست، و خرابی‌ها که در زمان پدرش به ملک و ملت وارد آمده بود بنای اصلاح گزارد، و با مردم به طور مهربانی سلوک می‌کرد و رفع انزجار قلوب ایرانیان را از ترکان می‌نمود.

س ۱۴۴: بعد از میرزا شاهرخ، که به سلطنت نشست؟

ج: بعد از میرزا شاهرخ، پسرش الُغ بیگ به سلطنت نشست، و او مردی فاضل و علم دوست بود و زیج الُغ بیگی که به امر او بسته شد معروف است.

س ۱۴۵: تیموریان چند نفر سلطنت کردند و مدت سلطنت آنها چقدر بود؟

ج: تیموریان هجده نفر سلطنت کردند، و مدت سلطنت آنها صد و پنجاه سال بود. در اول امر خیلی مقتدر بودند و آخر چنان ضعیف شدند که به جز اسم آنها چیزی

۱. کتاب ظفرنامه از شرف الدین علی یزدی است که از دوره ابوسعید بهادرخان تا تیمور و چهل سال اول سلطنت شاهرخ را شامل می‌شود.

۲. مقصود رساله اندرزنامه امیر تیمور گورکان مشهور به تزوک تیموری است.

۳. شماره ۱۴۳ دو بار آمده است.

باقی نمانده بود، و ترکمانان قراقوینلو و آق قوینلو اطراف را تصرف کردند و بالاستقلال سلطنت می کردند.

س ۱۴۶: اسامی آنها چه بود؟

ج: اسامی مشهورین آنها این است:

امیر تیمور، میرزا شاهرخ، الغ بیگ، خلیل میرزا، سلطان محمد میرزا، میرزا بابر، سلطان ابوسعید، سلطان حسین [بایقرا].

[صفویان]

س ۱۴۷: بعد از تیموریان، کدام سلسله به سلطنت نشستند؟

ج: بعد از تیموریان، صفویه به سلطنت نشستند، و نسب آنها به امام موسی کاظم (ع) می رسد، و چون جد آنها شیخ صفی نام داشت، موسوم به صفویه شدند؛ و شیخ صفی یکی از مشایخ محترم است.

س ۱۴۸: اول کسی که از صفویه به قصد سلطنت حرکت کرد، چه نام داشت؟

ج: اول کسی که به قصد سلطنت حرکت کرد، شاه اسماعیل است که مریدان پدر را جمع کرد به خونخواهی پدرش سلطان حیدر که در شیروان کشته شده بود، با پادشاه آنجا جنگ کرد و او را کشت و مملکت او را ضبط کرد، و با ترکمانان که تسلط پیدا کرده بودند چند جنگ کرد تا آنها را مغلوب کرد، و تبریز را پایتخت خود قرار داد.

س ۱۴۹: شاه اسماعیل که به سلطنت نشست، چگونه شد؟

ج: شاه اسماعیل که به سلطنت نشست، بغداد و خوزستان را تصرف نمود، و رفت به خراسان. محمد خان شیبانی رئیس ازبکان بود کشت و آنجا را تصرف نمود، و عرصه ایران را از سرگردانی و خونریزی و ذلت نجات داد، و از بیگانگان خالی ساخت، و دین شیعه را از نوروتق داد.

س ۱۵۰: جنگ عمده شاه اسماعیل کدام است؟

ج: جنگ عمده شاه اسماعیل، جنگی است که در چالدران از محال تبریز با سلطان سلیم عثمانی کرد؛ چون در کار ایران خیلی اختلال می کرد، بعد از چند جنگ، شاه اسماعیل بعضی شهرهای عثمانی را تصرف کرد.

س ۱۵۱: بعد از شاه اسماعیل، که به سلطنت رسید؟

ج: بعد از شاه اسماعیل، پسرش شاه طهماسب پادشاه شد، و در اول به واسطه کمی سن نظم ایران به هم خورد؛ ولی به زودی در امور سلطنت تصرف نمود، و مملکت را منظم کرد، ولیکن ازبکان و عثمانی فتنه می کردند.

س ۱۵۲: چه کرد شاه طهماسب با عثمانی و ازبکان؟

ج: شاه طهماسب به واسطه فشار ازبکان و عثمانی، قزوین را پایتخت کرد، و لشکر بیگانه را از ایران بیرون، و دین شیعه را ترقی داد.

س ۱۵۳: بعد از شاه طهماسب، که پادشاه شد؟

ج: بعد از شاه طهماسب، دو پسرش اسماعیل و محمد به نوبت پادشاه شدند، و به واسطه بی کفایتی آنها، بزرگان بنای مخالفت گزاردند، و کار ایران آشفتن شد. عثمانی ها تبریز و ازبکان خراسان را تصرف کردند.

س ۱۵۴: همین که ایران آشوب شد، چگونه شد؟

ج: همین که ایران آشوب شد، به همراهی بعضی از بزرگان ایران، پسر سلطان محمد، شاه عباس اول در قزوین به تخت نشست. در اول ایران را آرام کرد و بعد لشکر به خراسان کشید، ازبکان را بیرون کرد و عثمانی ها را هم شکست داد، و یک باره ایران را آسوده نمود، و وسعت مملکت را به سرحد کمال رسانید و اصفهان را پایتخت نمود.

س ۱۵۵: از کارهای بزرگ شاه عباس چیست؟

ج: از کار بزرگ شاه عباس، ترویج علم و صنعت است، و کاروانسراها و مدرسه ها و تکیه ها در همه جا ساخت، و به قدری از علما و تجار احترام کرد که مردم طوعاً پی تحصیل علم و تجارت برآمدند؛ و در اویش مدح علی را خواندن در کوچه و بازار از آن زمان است.

س ۱۵۶: دیگر از سلاطین معتبر صفوی که بود؟

ج: دیگر از سلاطین معتبر صفوی، شاه عباس ثانی است که درصدد ترویج علم و صنعت برآمد، و از زمان شاه عباس اول تا آخر زمان شاه عباس ثانی ایرانیان در مهد امن و امان بودند و لذاتن پرور شدند.

س ۱۵۷: وقتی که بنای تن‌پروری شد، چگونه شد؟

ج: وقتی که بنای تن‌پروری شد، از یاد مملکت‌داری بیرون رفتند، و در هر گوشه فتنه‌ای برپا شد. افاغنه در خراسان و عثمانی از یک طرف، و روس‌ها هم به واسطه پطر کبیر در خیال ترقی مملکت بودند، از چهار طرف پیش آمدند.

س ۱۵۸: ایران که گرفتار فتنه شد، چگونه شد؟

ج: ایران که گرفتار فتنه شد، ملک محمود افغان قصد تسخیر ایران نمود. همه جا را گرفت تا در اصفهان وارد شد، و شاه سلطان حسین که مرد بی‌کفایتی بود مجبور کرد تا به دست خود تاج سلطنت بر سر او گذارد، و پادشاه ایران شد، و بنای کشتن شاهزادگان صفوی را گذاشت، و طهماسب پسر شاه سلطان حسین فرار کرد.

س ۱۵۹: همین که طهماسب فرار کرد، رفت نزد فتحعلی خان قاجار و از او کمک خواست. چون مردم به صفویه میل داشتند، همراهی کردند و لشکری فراهم آورد، و رفت به خراسان. در بین راه شخصی موسوم به نادر به او ملحق شد. چون آثار شجاعت در او ظاهر بود، در پیش شاه طهماسب ترقی کرد، طهماسب قلی خان لقب یافت.

س ۱۶۰: وقتی که نادر ترقی کرد، چگونه شد؟

ج: وقتی که نادر ترقی کرد، درصدد کشتن فتحعلی خان قاجار که رقیب او بود برآمد. به هر طریقی که بود او را به کشتن داد و چون به خراسان رسید، آنجا را مستخر کرد؛ شجاعت او ظاهر شد با لشکر زیاد رو به اصفهان آمدند.

س ۱۶۱: شاه طهماسب با نادر که روی به اصفهان آمدند چگونه شد؟

ج: شاه طهماسب با نادر که رو به اصفهان آمدند، اشرف افغان که بعد از محمود بود با لشکر سر راه آمد، و در مورچه‌خورت جنگ سختی کردند، ولی شکست خورد و برگشت رو به اصفهان، و بزرگان ایران را کشت و اندوخته سلطنتی را برداشت و به شیراز فرار کرد.

س ۱۶۲: اشرف که به شیراز فرار کرد، چگونه شد؟

ج: اشرف که به شیراز فرار کرد، شاه طهماسب وارد اصفهان شد و به تخت نشست. نادر هم به شیراز رفت و اشرف را شکست داد و فراری شد و آخر کشته شد، و مملکت ایران از فتنه افغان آسوده شد که کمتر از فتنه چنگیز و تیمور نبود.

س ۱۶۳: ایران که از فتنه افغان آسوده شد، چگونه شد؟

ج: ایران که از فتنه افغان آسوده شد، درصدد روس و عثمانی برآمدند. نادر در همدان و تبریز عثمانی را شکست داد، و دست آنها را از ایران کوتاه نمود. خبر رسید که افغان، خراسان را تصرف کرده، نادر برگشت به خراسان و آنها را گوشمالی داد، ولی در غیاب نادر، دشمنان او طهماسب را به جنگ عثمانی بردند و شکست خورده صلح کردند، و بعضی از ولایات ایران به آنها واگذار شد.

س ۱۶۴: نادر که از این معامله خبر شد، چه کرد؟

ج: نادر که از این معامله خبر شد، پیغام داد که این صلح باطل است یا ولایات ایران را تخلیه کنید یا آماده جنگ باشید و خودش به اصفهان آمد و شیعی پادشاه را دعوت کرد و شراب زیاد به او خوراند و در حالت مستی حرکات ناشایست او را به سران لشکر نشان داد، و به اتفاق او را عزل کرده، پسر شیرخواره او را به سلطنت برداشتند.

س ۱۶۵: بعد از عزل پادشاه و نصب پسرش چگونه شد؟

ج: بعد از عزل پادشاه و نصب پسرش، نادر به نیابت سلطنت به جنگ عثمانی رفت. در اول شکست خورد، ولی به زودی آنها را شکست داد و از ایران بیرون نمود، و روس ها که فتوحات نادر را دیدند، ایران را تخلیه کردند و مملکت از بیگانه خالی شد. آن وقت در صحرای مغان که خاک آذربایجان است، همه بزرگان را دعوت کرد.

س ۱۶۶: بزرگان ایران را از برای چه دعوت کرد؟

ج: بزرگان ایران را از برای این دعوت کرد که ایران از بیگانه خالی شد. حال از این پدر و پسر هر کدام را می خواهید به سلطنت اختیار کنید. دوستانش او را اختیار کردند، ناچار

مردم متابعت کردند. اول ابا کرد و بعد قبول کرد به این شرط که خلفا را سب نکنند و مذهب جعفری هم یکی از مذاهب سنت باشد، و صدر الصدور که بزرگ علما بود قبول نکرد؛ شبانه او را کشتند. مردم از بیم نادری ناچار قبول کردند؛ دولت صفویه منقرض و نادر پادشاه ایران شد.

س ۱۶۷: صفویه چند نفر سلطنت کردند؟

ج: صفویه دوازده نفر سلطنت کردند و مدت سلطنت آنها دویست سال بود. ولی احیای مذهب شیعه و کتب علمیه و نشر اخبار ائمه در زمان آنها شد، و علما را به قدری احترام کردند که مردم همه به تحصیل علم راغب شدند. و شیخ بهایی و میرداماد و میرفندرسکی و علامه مجلسی در آن زمان ها بودند.

س ۱۶۸: اسامی آنها چه بود؟

ج: اسامی معروفین آنها این است:

شاه اسماعیل اول، شاه طهماسب اول، اسماعیل دوم، سلطان محمد خدا بنده، شاه عباس اول، شاه صفی، عباس ثانی، شاه سلیمان و شاه سلطان حسین، طهماسب دوم.^۱

[نادرشاه و افشاریه]

س ۱۶۹: نادرشاه از کدام طایفه است؟

ج: نادرشاه از طایفه افشاریه خراسان است، و به این سبب آنها را افشاریه می گویند. و به واسطه شجاعت و همت، از مرتبه رعیتی خود را به رتبه سروری رسانید، و به ایران تنها کفایت نکرد، لشکری به هندوستان کشید و محمدشاه پادشاه هند را که از نسل گورکان بود شکست داد و تاج و تخت او را تصرف کرد؛ ولی دوباره به او رد کرد و بخشید، و جواهراتی که از هند آورده هنوز در خزینه ایران موجود است، و رود سند را سرحد ایران قرار داد.

۱. در اصل ناقص و آشفته بود.

س ۱۷۰: بعد از فتح هندوستان چه کرد؟

ج: بعد از فتح هندوستان، لشکر به ترکستان کشید و همه را تصدّف کرد، و جیحون را سرحدّ ایران قرار داد و باقی را به خودشان واگذار کرد و برگشت به ایران. در سر راه مازندران تیری به او انداختند، کمانش به پسر خود رضاقلی میرزا رفت او را کور کرد، و عثمانی هم قبول مذهب جعفری را جزو مذهب سنت نکردند، بیشتر حالت او پریشان شد.

س ۱۷۱: عاقبت کار نادر به کجا کشید؟

ج: عاقبت کار نادرشاه به دیوانگی و بدسلوکی کشید و خیلی به مردم سخت گرفت خصوص به شیعه. مردم به تنگ آمدند و شبانه او را کشتند، و کشتن او دوباره اسباب خرابی ایران شد، اگرچه در آخر سلطنتش به مردم خوش نمی گذشت.

س ۱۷۲: [نادر که کشته شد، چه شد؟]^۱

بعد از کشتن نادر، در افغانستان افغان‌ها برای خود بنای سلطنت گزاردند، و آنجا را از ایران جدا کردند. در مابقی ایران هم علی‌شاه و بعد از او شاهرخ میرزا ادعای سلطنت کردند و کاری از پیش نبردند و سرکردگان دیگر هم بنای مخالفت گزاردند تا کریم خان زند که از ایللیات بزرگ ایران بود، در فارس تسلّطی پیدا کرد، پادشاه شد.

[کریم خان و زندیه]

س ۱۷۳: کریم خان که پادشاه شد، چگونه شد؟

ج: کریم خان که پادشاه شد، به واسطه خوش رفتاری همه ایران را تصدّف کرد و منظم ساخت و مدعی بزرگ خود محمدحسن خان قاجار را کشت، و سلطان عثمانی را هم شکست داد. با وجود [این] اسم شاهی به خود نگذاشت و می گفت: من وکیل الزّعیایا هستم. و آنها را زندیان می گویند.

س ۱۷۴: بعد از کریم خان چگونه شد؟

ج: بعد از کریم خان، ایران هرج و مرج شد. ابوالفتح خان و صادق خان و جعفرخان و لطفعلی خان هرکدام زحمت‌ها کشیدند، ولی نتوانستند کاری بکنند تا آغا محمدخان

۱. اینجا شماره پرسش هست، اما سؤال افتاده است.

پسر محمدحسن خان قاجار که مدعی زندیان بود و بر همه غلبه کرد، و خیالی که اجدادش در نظر داشتند صورت داد و سلطنت ایران به تصرف قاجاریه درآمد.

[قاجاریه]

س ۱۷۵: قاجاریه از کدام طایفه اند؟

ج: قاجاریه از طایفه ترکان و در استرآباد سکنی داشتند، و فتحعلی خان رییس آنها در زمان شاه طهماسب، در سفر خراسان که به واسطه نادر کشته شد، و پسرش محمدحسن خان مدعی زندیان شد و کشته شد؛ ولی کریم خان، پسر او [را] که آقا محمدخان باشد، پیش خود نگاه داشت و وقتی که کریم خان مرد، فرار کرد به مازندران.

س ۱۷۶: آغامحمدخان که به مازندران رفت، چه کرد؟

ج: آغامحمدخان که به مازندران رفت، به همراهی خویشانش بنای سلطنت گذاشت، و طهران را پایتخت قرار داد و به توشیح حاجی ابراهیم خان نامی که از بزرگان فارس بود، آنجا را هم گرفت، و زندیان را تمام کرد.

س ۱۷۷: در زمان آغامحمدخان چه واقعه روی داد؟

ج: در زمان آغامحمدخان والی گرجستان که تابع ایران بود، به واسطه هم‌دینی تابع روس شد، پادشاه ایران لشکر به آنجا کشید و آنجا را به تصرف درآورد و روس‌ها هم از طرف دیگر لشکر به ایران کشیدند. پادشاه عازم جنگ آنها شد، مفسدین لشکر خودش او را کشتند و دست روسیه به مملکت ایران باز شد.

س ۱۷۸: بعد از کشتن آغامحمدخان چگونه شد؟

ج: بعد از کشتن آغامحمدخان، چون خواجه بود برادرزاده اش فتحعلی شاه به تخت نشست و اول داخله مملکت را منظم کرد، و بعد پسرش عباس میرزا را به جنگ روسیه فرستاد و از روس‌ها جلوگیری کرد، ولی مردمان قفقازیه هوادار روس‌ها شدند و با پادشاه خود بی‌وفایی کردند، لذا کاری از پیش نرفت و فتنه نخواهید.

س ۱۷۹: آخر کار ایرانیان با روس‌ها به کجا کشید؟

ج: آخر کار این شد که ناپلئون اول که پادشاه فرانسه بود و به خیال ترقی افتاده بود و می‌خواست هند را که از تصرف ایران بیرون رفته بود و انگلیس ضبط کرده بود برای خود بگیرد، با سلطان ایران بنای دوستی را گزارد و کسی را فرستاد که لشکر ایشان را به نظام فرنگ ترتیب دهند، و نظام فرنگ از آن زمان در ایران است، و مسامحه می‌کرد، ناچار سلطان ایران با انگلیس طرح دوستی انداخت.

س ۱۸۰: بعد از دوستی انگلیس چگونه شد؟

ج: بعد از دوستی انگلیس در قریه گلستان با روسیه به توسط انگلیس‌ها صلح شد و ولایاتی را که تصرف کرده بودند مال آنها شد، و از آن زمان پای فرنگی‌ها به ایران باز شد، و عثمانی‌ها که این عمل را دیدند، به طمع افتادند و چند جنگ کاری کردند، ولی فایده زیادی نبردند به واسطه شجاعت محمدعلی میرزای نایب السلطنه و عباس میرزا پسران فتحعلی شاه، و صلح کردند در ۱۲۳۹.

س ۱۸۱: دیگر چه واقعه مهمی روی داد؟

ج: دیگر واقعه مهم این بود که روس‌ها بنای تجاوز را گذاردند، و علمای ایران به ریاست سیدمحمد مجاهد حکم به جهاد کردند. پادشاه هم نایب السلطنه را ریاست داد و به روس‌ها شکست فاحشی دادند که باز نفاق پیش آمد، از یک طرف بزرگان بنای عرض را گذاردند؛ به این واسطه شکست بزرگی به ایران رسید.

س ۱۸۲: نتیجه این نفاق چه بود؟

ج: نتیجه آن شد که بیشتر شهرهای ایران به تصرف روسیه درآمد، و قریب به سی کرور پول حالیه به اسم خسارت از ایران گرفتند، و در قریه ترکمانچای دوباره صلح کردند، و ایرانیان به این جهت اسیر روسیه شدند، و حکم آنها بر ایرانیان نافذ شد.

س ۱۸۳: بعد از مصالحه دیگر چه واقعه روی داد؟

ج: بعد از مصالحه روس، ترکمان‌ها در خراسان بنای شورش را گذاردند، ولی کاری نکردند و نایب السلطنه هم به زودی مرد، و بعد یک سال هم پادشاه از دنیا رفت در سنه ۱۲۵۰. ولی

با وجود این همه کشمکش به مردم خوش گذشت و کمتر گرفتار مشکلات بودند به واسطه مردمان کافی، مثل میرزا شفیع و معتمدالدوله و صدر اصفهانی.

س ۱۸۴: بعد از فتحعلی شاه، که پادشاه شد؟

ج: بعد از فتحعلی شاه، نواده او محمدشاه پادشاه شد، پسران فتحعلی شاه بنای جنگ را گذاردند و کاری نکردند، و محمدشاه هرات را تصرف کرد، ولی انگلیس نگذاشت. و اهل ایران بعد از نادر به واسطه نفاق خودشان در فشار روس و انگلیس ماندند. غیرت و شجاعت ایرانی را از دست دادند، و بیشتر شهرهای آنها به تصرف اجانب افتاد و محمدشاه هم به زودی از دنیا رفت در ۱۲۶۴.

س ۱۸۵: بعد از محمدشاه، که به پادشاهی رسید؟

ج: بعد از محمدشاه، پسرش ناصرالدین شاه به پادشاهی رسید، و مدعی بزرگ او سالار بود که در خراسان در اواخر محمدشاه یاغی شده بود و مدعی سلطنت او بود، ولی کفایت میرزا تقی خان امیرکبیر و به شجاعت حسام السلطنه آن فتنه بزرگ خوابید، و امیرکبیر ایران را منظم کرد و صنایع و علوم را ترویج داد، به قدری که محسود اقران شد و آن وجود بزرگ را به کشتن دادند.

س ۱۸۶: در زمان ناصرالدین شاه چه واقعه روی داد؟

ج: در زمان ناصرالدین شاه، خان خوارزم که تا زمان نادر تابع ایران بود، بعد از او یاغی شده بود و همیشه مزاحم ایران بود، ناصرالدین شاه فرستاد او را کشتند و مملکت او را ضبط کرد. باز شورش کردند دوباره لشکر فرستاد بزرگان لشکر نفاق کردند، و چهل هزار لشکر ایران به کشتن رفت، و روس ها وقت پیدا کردند آنجا را نیز تصرف کردند.

س ۱۸۷: دیگر چه واقعه در زمان ناصرالدین شاه اتفاق افتاد؟

ج: دیگر واقعه هرات بود که ناصرالدین شاه آنجا را گرفت، ولی انگلیس مجبور به تخلیه اش نمود، و در داخله ایران بنای مداخله نمودند که نهیب شرع از جانب علما آنها را سر جای خود نشانید در مسئله تنباکو. و ناصرالدین شاه پادشاهی عادل بود، و در زمان او به مردم خوش گذشت و ولایات او امن بود، و فتنه بایته را که اسباب خرابی دین بود قدری خاموش کرد که تا علانیه نباشد.

س ۱۸۸: آخر کار ناصرالدین شاه چگونه شد؟

ج: آخر کار ناصرالدین شاه این شد که بنای خوش گذرانی را گذاشت، و چند سفر به فرنگستان رفت و با فرنگیان بنای مراوده گزارد، و کارها را به آنها واگذار کرد. یک باره مردم اسیر فرنگی ها شدند، و بزرگان ایران هم از یاد رعیت بیرون رفتند و بنای ظلم را گذاردند تا میرزارضا نامی کرمانی پادشاه را به ضرب تیر شهید کرد.

[مظفرالدین شاه و فرمان مشروطه]

س ۱۸۹: بعد از ناصرالدین شاه، که به سلطنت نشست؟

ج: بعد از ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه به سلطنت نشست؛ ولی او پادشاهی علیل المزاج و سست عنصر بود، و در زمان او پرده شوکت ایرانیان یک باره دریده شد، و اعتبار آنها در نظر خارجه کم شد، و دولت ایران مقروض اجانب شد و در آخر کار، دست خط مشروطه به مردم داد و از دنیا رفت در ۱۳۲۴ق].

س ۱۹۰: بعد از مظفرالدین شاه، که پادشاه شد؟

ج: بعد مظفرالدین شاه، پسرش محمدعلی میرزا پادشاه شد؛ ولی چون با اساس مشروطه همراهی نداشت، با مردم بهانه جویی می کرد تا عاقبت مجلس شورا را خراب کرد در سنه ۱۳۲۶، و ملت هم یک باره از او برگشتند و بنای شورش را گذاردند. جناب سپهدار اعظم با مجاهدین از رشت و جناب سردار اسعد با ایل بختیاری از اصفهان عازم طهران شدند. هنگام ورود، محمدعلی شاه در پناه سفارت رفت، لذا اهل دارالشوری پسرش احمدشاه را به سلطنت اختیار کردند؛ ولی چون طفل بود، نایب السلطنه از برای او برقرار کردند، و محمدعلی شاه هم از ایران بیرون رفت تا بعد چه رخ نماید، و از پرده غیب برآید.

خداوند فرج امام زمان و حجت زمین و آسمان و امام دوازدهم شیعیان را نزدیک بگرداند تا ما را به سر منزل نجات برساند، بحق محمد وآله.

تمام شد به مباشرت و سعی این بنده علی اکبر کتاب فروش طهرانی؛ امید است که منظور نظر مدیران مدارس شده، خرده نگیرند. والسلام علی من اتبع الهدی.

سنه ۱۳۲۹ در طهران طبع شد.

تاریخ مقدماتی ایران

از تألیف سال اول

میرزا حسین خان فارغ التحصیل و دیپلمه مدرسه علوم سیاسی و دارای نشان مدال طلای علمی از درجه اول وزارت علوم و معارف

چاپ اول

تهران

۱۳۲۷

۷۲۳

آینه پژوهش | ۲۵۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳



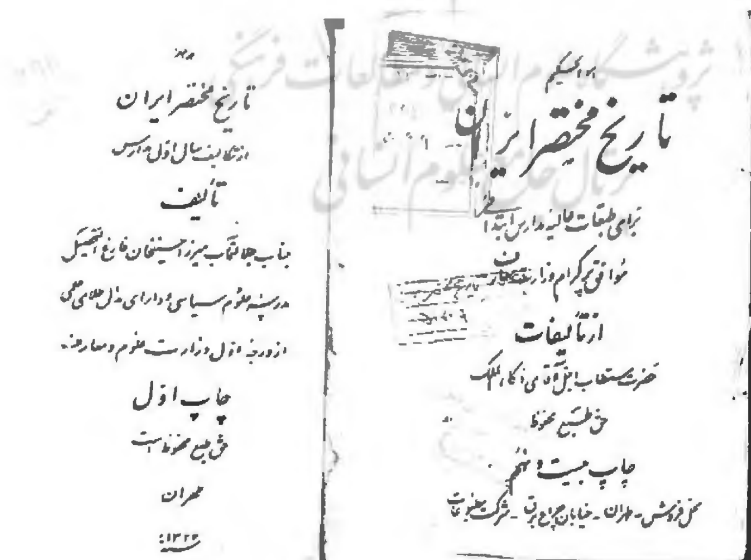
مقدمه درباره کتاب تاریخ مقدماتی ایران میرزا حسین خان

میرزا حسین خان ابن محمد کریم است و ربطی به فروغی ندارد؛ از این رو باید مراقب این اشتباه بود. وی مؤلف چند کتاب است و روی کتاب‌ها از او با عنوان مترجم وزارت خارجه یاد شده است.

هدف ما در مقدمه‌ای که برای کتاب تاریخ مقدماتی شیخ عبدالرزاق نوشتیم، تحلیل متن آن اثر بود که همراهش، خود متن را نیز آوردیم. اثر دیگری که دو سال پیش از کتاب شیخ عبدالرزاق منتشر شده و نام آن هم تاریخ مقدماتی ایران و دقیقاً به گونه پرسش و پاسخ است، از میرزا حسن خان بن محمد کریم است که چند کتاب دیگر هم دارد. در اینجا مناسب دیدیم متن رایج نوشته شده توسط میرزا حسین خان را در تاریخ مقدماتی ایران بیاوریم تا متن شیخ عبدالرزاق با آن مقایسه شود. این اثر شباهت شکلی و تا حدی کلی به اثر شیخ عبدالرزاق دارد؛ هر چند چنان که اشاره کردیم، از نظر تعبیرها و مفاهیم، با آن متفاوت و البته مختصرتر و ساده‌تر است. هدف ما طبعاً در تحلیل متن، روی اثری مشابه این، یعنی کتابی بود که عبدالرزاق با خاستگاه فکری خاص خود انجام داد. در اینجا برای اینکه مقایسه بهتر انجام شود، متن کتاب تاریخ مقدماتی ایران میرزا حسین خان را که دو سال پیش از کتاب شیخ عبدالرزاق منتشر شده است را می‌آوریم.

۷۲۴

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۲۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳



متن کتاب تاریخ ایران میرزا حسین خان

کتاب اول

فصل اول: پیشدایان

س ۱: فایده علم تاریخ چیست؟

ج: فایده علم تاریخ آن است که به واسطه آن ما می‌توانیم از وضع زندگانی اجداد و پدران قدیم خودمان اطلاع بهم رسانیم و بلکه رفتار و حرکات آنها را سرمشق خودمان قرار دهیم، یعنی اگر آن حرکات آنها خوب است، ما هم بکنیم، و اگر بد است، آن را ترک نماییم.

س ۲: ما کجایی هستیم؟

ج: ما ایرانی هستیم و نشو و نمای ما در ایران شده است.

س ۳: وطن چیست؟

ج: هر خاکی که شخص در آنجا متولد شد و زندگانی کرده است، آنجا را وطن گویند؛ مثلاً وطن ما ایران است، به جهت آنکه در این خاک تولد شده و زندگانی می‌نماییم.

س ۴: تکلیف هر ایرانی خوب کدام است؟

ج: تکلیف هر ایرانی خوب آن است که تحصیل علم کند و تاریخ و جغرافیای وطن خودش را خوب بداند و پیرو و مطیع قانون باشد.

س ۵: ایران در قدیم بیشتر وسعت داشته یا امروز؟

ج: ایران در قدیم خیلی بزرگ‌تر و تقریباً وسعت آن چهار برابر حالیه بوده است.

س ۶: ایرانیان قدیم چه مذهب داشته‌اند؟

ج: ایرانیان قدیم زردشتی مذهب، یعنی آتش پرست بوده‌اند.

س ۷: خط و زبان ایرانیان قدیم چه بوده است؟

ج: خط ایرانیان قدیم خط میخی، و زبان آنها فارسی بوده که با زبان امروزه ما فرق دارد.

س ۸ به عقیده ما، سلاطین قدیم چند طایفه بوده‌اند؟

ج: به عقیده ما ایرانیان سلاطین قدیم ایران دو طایفه بوده است: پیشدادیان و کیان.

س ۹: اول پادشاه پیشدادیان کی بوده است؟

ج: اولین سلطان پیشدادیان، کیومرث نام داشته است.

س ۱۰: از وقایع عمده سلطنت او چه می‌دانید؟

ج: از وقایع عمده سلطنت کیومرث، نزاعی است که برای کشتن پسرش سیامک با دیوان کرده است.

س ۱۱: معنی دیو چیست؟

ج: مردمان وحشی قدیم را که در صحرا و جنگل‌ها زندگانی می‌کردند، دیو گویند.

س ۱۲: طهمورث کیست؟

طهمورث یکی از سلاطین بزرگ پیشدادی و از نواده‌های کیومرث می‌باشد.

س ۱۳: اتفاق مهم زمان پادشاهی او چیست؟

ج: در زمان پادشاهی طهمورث، قحطی سختی در ایران ظاهر شد و برای آنکه مردم زیاد تلف نشود، طهمورث حکم کرد که بزرگان مملکت یک وعده غذای خود را به فقرا دهند تا تمام مردم مساوی باشند.

س ۱۴: دیگر از پادشاهان بزرگ پیشدادی کیست؟

ج: یکی از پادشاهان بزرگ پیشدادی جمشید است که آن را جم هم گویند.

س ۱۵: کارهای عمده او چه بوده است؟

ج: از کارهای مهم او یکی بنای شهر استخر فارس و دیگری تأسیس عید نوروز می باشد که هنوز آثار خرابه های آن باقی است.

س ۱۶: ضحاک کیست و چگونه آدمی بوده است؟

ج: ضحاک یکی از پادشاهان پیشدادیان است، و پادشاهی ظالم و بی رحم بوده و رعایا را صدمه زیاد می زده است.

س ۱۷: نتیجه بی رحمی و عاقبت ضحاک چه شد؟

ج: ضحاک بس که به رعایا ظلم و تعدی نمود، عاقبت به تنگ آمده، بر او شوریده به قتلش رسانیدند.

س ۱۸: شخصی که ابتداء باعث شورش ضحاک شد، چه نام دارد؟

ج: اول کسی که اقدام به شورش نمود، آهنگری بود موسوم به کاوه که ضحاک پسران او را کشته بود.

س ۱۹: بعد از ضحاک پادشاهی به کی رسید؟

ج: چون ضحاک را کشتند، شخصی دیگر را که فریدون نام داشت، به پادشاهی معین کردند.

س ۲۰: پادشاهی فریدون با ضحاک چه فرقی دارد؟

ج: فریدون پادشاهی بود عادل و با رعایا به طور مهربانی و عدل رفتار می کرد و برعکس، ضحاک ظالم و بی رحم بود.

س ۲۱: فریدون چند پسر داشت؟

ج: فریدون سه پسر داشت که موسوم اند به ایرج، سلم و تور و مملکت خود را بین آنها قسمت کرد.

فصل دوم: سلاطین کیان

س ۲۲: اوّل پادشاه کیان چه نام دارد؟

ج: اوّل پادشاه کیان موسوم است به کیقباد.

س ۲۳: کیکاووس کیست و عاقبت کار او چه شد؟

ج: کیکاووس یکی از پادشاهان کیانی است و چون رفت مازندران را بگیرد، در آنجا گرفتار مردمان وحشی شد.

س ۲۴: چه کس او را مستخلص نمود؟

ج: چون کیکاووس گرفتار شد، رستم معروف پسر زال که از سرداران شجاع کیکاووس بود او را خلاصی داد.

س ۲۵: دیگر از پادشاهان معروف کیانی کیست؟

ج: یکی از پادشاهان معروف کیانی کیخسرو می باشد که آدمی نیک رفتار و خوش اخلاق بوده است.

س ۲۶: گشتاسب چطور پادشاهی بوده است؟

ج: گشتاسب یکی از پادشاهان کیان و شخصی بی حال و پادشاهی خوبی هم نکرده است!

س ۲۷: از وقایع مهم سلطنت او چه می دانید؟

ج: از وقایع مهم زمان پادشاهی گشتاسب ظهور زردشت است که دعوی پیغمبری داشت.

س ۲۸: پیروان زردشت چه مذهبی دارند؟

ج: پیروان زردشت (زردشتی ها) آتش پرست بوده اند، و کتاب مذهبی آنها موسوم به زند و اوستا [است].

س ۲۹: بهمن کیست و اسم دیگر آن کدام است؟

ج: پادشاهی که پس از گشتاسب به پادشاهی رسید، بهمن نام دارد و او را اردشیر دراز دست هم می گویند.

س ۳۰: آخرین پادشاه کیانی چه نام دارد؟

ج: آخرین پادشاه کیانی، دارای ثانی که مقلب به دارای اکبر می باشد.

س ۳۱: کی سبب انقراض سلاطین کیان گردید؟

ج: سبب انقراض سلاطین کیان اسکندر مقدونی می باشد که به ایران آمد و پس از سه جنگ ایران را متصرف گردید.

س ۳۲: اسکندر کیست؟

ج: اسکندر پسر فلپ و پادشاه مقدونیه بوده است.

س ۳۳: مقدونیه کجا واقع است؟

ج: مقدونیه دولتی بوده است در جنوب اروپا که در قدیم با دولت ایران همسایه بوده است.

س ۳۴: پس از اسکندر مملکت او چه شد؟

ج: چون اسکندر مرد و اولادی نداشت، ممالکی را که فتح کرده بود بین سردارانش قسمت گردید.

س ۳۵: سرداران اسکندر که پادشاهی کردند، چه نام دارند؟

ج: سرداران اسکندر که بعد از او به سلطنت رسیدند، دو طایفه عمده هستند؛ یکی بطالسه در مصر و دیگر سلوکیدها در شامات.

فصل سیم: اشکانیان

س ۳۶: این سلسله را چرا اشکانی گویند؟

ج: چون اول کسی که مؤسس این سلسله بوده، اشک نام داشته است، به آن واسطه این سلسله را اشکانیان می گویند.

س ۳۷: اولین پادشاه اشکانی در کجا حکومت داشته است؟

ج: چنان که گفتیم اولین پادشاه اشکانی موسوم به اشک اول و در پارت حکومت داشته است.

س ۳۸: پارت در کجا واقع است؟

ج: پارت شهری بوده واقع در محل خراسان حالیه.

س ۳۹: مهرداد اول کیست؟

ج: مهرداد اول سلطان اشکانی است و پادشاهی عاقل و شجاع بوده و دولت اشکانی را توسعه داد و متریونس پادشاه سوریه را مغلوب و اسیر نمود.

س ۴۰: معروف ترین پادشاه اشکانی کیست؟

ج: یکی از سلاطین معروف و بزرگ اشکانی ارد اشک سیزدهم می باشد، و ارد اولین پادشاه ایران است که با دولت روم شروع به جنگ نموده.

س ۴۱: روم کجا بوده است؟

ج: روم دولتی در جنوب اروپا که در قدیم خیلی معتبر بوده و اهمیتی داشته است و امروز به دولت ایتالیا معروف می باشد.

س ۴۲: بعد از ارد، که به پادشاهی رسید؟

ج: جانشین ارد اشک چهاردهم فرهاد چهارم است که حضرت عیسی علیه السلام در اواخر پادشاهی او تولد شده است.

س ۴۳: آخرین پادشاه اشکانی چه نام دارد؟

ج: آخرین پادشاه اشکانی اشک بیست و هشتم موسوم به اردوان چهارم می باشد.

س ۴۴: سبب عمده انقراض اشکانیان چیست؟

ج: سبب عمده انقراض دولت اشکانیان به دو جهت عمده بوده است؛ یکی ضعف خود آن دولت، دیگر مایل نبودن ایرانیان به سلطنت آن سلسله به واسطه آنکه اشکانیان را نسبت به خود خارجی می دانستند.

س ۴۵: شخصی که دولت اشکانی را منقرض کرد، چه نام دارد؟

ج: شخصی که دولت اشکانی را منقرض کرد، موسوم به اردشیر بابکان که در فارس حکومت می‌کرد.

س ۴۶: کار عمده سلاطین اشکانی چه بوده است؟

ج: کار عمده سلاطین اشکانی زدو خورد و جنگ با دولت روم بوده است.

س ۴۷: پایتخت اشکانیان کجا بوده است؟

ج: سلاطین اشکانی پایتخت‌های متعدد داشته‌اند که معروف‌ترین آنها دامغان، و همدان و... می‌باشد.

س ۴۸: مدت سلطنت اشکانیان چقدر بوده است؟

سلاطین اشکانی چهارصد و هفتاد سال که تقریباً پنج قرن می‌شود سلطنت کردند.

فصل چهارم: ساسانیان

س ۴۹: به چه جهت این سلسله را ساسانیان گویند؟

ج: چون جدّ اردشیر بابکان که اولین پادشاه ساسانی است موسوم به ساسان بوده، لهذا این سلسله به ساسانیان معروف گشته است.

س ۵۰: کارهای عمده اردشیر چیست؟

ج: عمده کارهای اردشیر شکست دادن به امپراطوری روم و ترویج دین و آیین زردشت می‌باشد.

س ۵۱: بعد از اردشیر کی پادشاهی یافت؟

ج: اردشیر بابکان در حیات خود سلطنت را به پسرش شاپور واگذار کرد، و شاپور جنگ سختی با امپراطور روم نموده و شهر شاپور را نیز او بنا کرده است.

س ۵۲: شخصی که در زمان شاپور ادعای پیغمبری کرده، چه نام دارد؟

ج: در زمان سلطنت شاپور، مانی نامی ادعای پیغمبری نمود و مردم را به دین تازه دعوت می‌کرد.

س ۵۳: کتاب مذهبی مانی کدام است؟

ج: کتاب مذهبی مانی را ارتنگ یا ارژنگ گویند.

س ۵۴: شاپور ذوالاکتاف کیست؟

ج: یکی از پادشاهان بزرگ ساسانی شاپور ثانی است که ملقب به ذوالاکتاف می باشد.

س ۵۵: شاپور را چرا ذوالاکتاف گویند؟

ج: چون شاپور اعراب سرکش را دستگیر می نمود، از میان شانه‌های آنها طناب می گذرانید، به این واسطه ذوالاکتاف معروف گردید (یعنی صاحب دوش‌ها).

س ۵۶: دیگر از سلاطین ساسانی که را می شناسید؟

ج: یکی دیگر از سلاطین مشهور ساسانی بهرام پنجم ملقب به بهرام گور است که پادشاهی عیاش و خوشگذران بوده است.

س ۵۷: به چه جهت بهرام گور به اولقب داده اند؟

ج: بهرام چون میل زیادی به شکار گورخر داشت، به این واسطه او را بهرام گور می گویند و عاقبت نیز در حالیتی که شکار گور می کرد به باتلاقی فرورفت.

س ۵۸: از قباد چه می دانید؟

ج: قباد یکی از سلاطین ساسانی است و به واسطه آنکه پیروی دین مزدک نمود او را از پادشاهی معزول کردند.

س ۵۹: مزدک کیست؟

ج: مزدک شخصی بوده که در زمان سلطنت قباد دعوی پیغمبری داشته است.

س ۶۰: مبنای دین مزدک بر چه بوده است؟

ج: مبنای دین مزدک بر مساوات بوده، یعنی می گفت که تمام چیزها باید متعلق به عموم مردم باشد.

س ۶۱: بزرگ‌ترین پادشاه ساسانی کیست؟

ج: بزرگ‌ترین پادشاهان ساسانی انوشیروان عادل پسر قباد است که مملکت ایران در زمان او به منتها درجه ترقی رسید.

س ۶۲: وقایع عمده سلطنت انوشیروان چیست؟

ج: انوشیروان چند دفعه با دولت روم جنگ نمود، و از آنها خراج گرفت. پیغمبر ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله در اواخر سلطنت انوشیروان تولد یافته.

س ۶۳: خسرو پرویز کیست و عاقبت او چه شد؟

ج: یکی از سلاطین خوب ساسانی خسرو پرویز است که تقریباً آخرین پادشاه بزرگ این سلسله است و عاقبت به دست پسرش شیرویه کشته شد.

س ۶۴: آخرین پادشاه ساسانی چه نام دارد؟

ج: آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد سیم است که سلطنت ساسانیان به او ختم شده و به مسلمین منتقل می‌گردد.

س ۶۵: سبب انقراض این سلسله چه بود؟

ج: انقراض سلسله ساسانی چند جهت عمده دارد؛ یکی آنکه آدم کاری نبود که بتواند مملکت را حفظ نماید. دیگر آنکه جنگ‌های با دولت روم اسباب ضعف آن را فراهم کرد. جهت عمده آن فتوحات و ظهور مسلمین بود که هیچ چیز جلو آنها را نمی‌توانست بگیرد.

س ۶۶: پایتخت ساسانیان کجا بوده است؟

ج: پایتخت سلاطین ساسانی در مداین و شهر استخر بوده است.

س ۶۷: مدت سلطنت ساسانیان چقدر است؟

ج: مدت سلطنت ساسانیان تقریباً چهارصد سال یا چهار قرن بوده است.

کتاب دویم: تاریخ قرون وسطی

فصل اول: پیغمبر (ص) و خلفا

س ۶۸: ما چه مذهب داریم؟

ج: مذهب ما مذهب اسلام است.

س ۶۹: مبنای مذهب اسلام بر چه بوده است؟

ج: مبنای مذهب اسلام بر وحدانیت خدا و آیین محمد (ص) پیغمبر اوست.

س ۷۰: پیغمبر ما کی و از چه خانواده بوده است؟

ج: پیغمبر ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله از هاشمیان می باشد.

س ۷۱: پیغمبر ص ما در چه زمانی متولد شده است؟

ج: پیغمبر ص ما در سال معروف به عام الفیل در سلطنت انوشیروان عادل متولد شده است.

س ۷۲: قرآن چیست؟

ج: قرآن قانون دین اسلام است که از جانب خداوند بر پیغمبر (ص) ما نازل شده است و مسلمین باید مطیع احکام آن باشند.

س ۷۳: سال هجری کدام است؟

ج: سال هجری سالی است که پیغمبر (ص) ما در آن سال از مکه به مدینه معظمه رفت.

س ۷۴: امسال سال چندم هجرت است؟

ج: امسال که ما در آن می باشیم هزار و سیصد و بیست و هفت سال از هجرت می گذرد.

س ۷۵: مکه معظمه کجاست؟

ج: مکه معظمه محلی است که هر مسلم متمولی مکلف است که به زیارت آنجا رود و شخصی که به زیارت آنجا رفته باشد او را حاجی گویند و پایتخت عرب بوده است.

س ۷۶: مدینه طیبه کجاست؟

ج: مدینه طیبه مدفن پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشد.

س ۷۷: پیغمبر (ص) در چه سالی وفات نمود؟

ج: پیغمبر (ص) در سال یازدهم هجرت و اوایل سلطنت یزدگرد سیم وفات کرده است.

س ۷۸: اولین جانشین پیغمبر ص کیست؟

ج: پس از وفات پیغمبر (ص) ابوبکر به جانشینی آن حضرت معین شد و او را خلیفه اوّل گویند.

س ۷۹: خلیفه دویم کیست؟

ج: چون ابوبکر درگذشت، عمر به جانشینی او معین گردید.

س ۸۰: کارهای عمده عمر چه بوده است؟

ج: کارهای عمده عمر خدمت به دولت اسلام و تقویت دین اسلام می باشد و فتح ایران و انقراض دولت ساسانی در زمان خلافت عمر واقع شد.

س ۸۱: فتح معروف مسلمین کدام است؟

ج: فتح معلوم مسلمین که در آن به کلی ایرانی ها مغلوب گردیدند، فتح نهاوند است که اعراب آن را فتح الفتوح می گویند.

س ۸۲: چهارمین خلیفه پیغمبر ص کیست؟

ج: چهارمین خلیفه پیغمبر (ص)، علی بن ابی طالب پسر عم پیغمبر (ص) می باشد.

س ۸۲: امام حسن (ع) پسر کیست؟

ج: امام حسن (ع) پسر علی (ع) بن ابی طالب و جانشین او می باشد.

س ۸۳: امام حسن (ع) خلافت را به که واگذار کرد؟

ج: امام حسن (ع) خلافتی را که حق خود او بود، به مصلحت وقت به معاویه واگذار نمود.

فصل دوم: بنی‌امیه

س ۸۴: خلافت معاویه چه ترتیب داشت؟

ج: معاویه اولاً خلافت را در خانواده خود موروثی کرد، و ثانیاً خلافت را مبدل به سلطنت کرده بود.

س ۸۵: پس از معاویه ریاست به کی رسید؟

ج: پس از معاویه ریاست بنی‌امیه به یزید پسر معاویه واگذار شد، و او امام حسین (ع) پسر علی بن ابی طالب را شهید کرد.

س ۸۶: عبدالملک کیست؟

ج: عبدالملک پسر مروان و یکی از خلفای خوب بنی‌امیه می‌باشد.

س ۸۷: در زمان او مسلمین چه فتوحاتی کردند؟

ج: در زمان خلافت عبدالملک عساکر مسلمین هم در سمت مشرق و هم در آفریقا فتوحات نمایان کردند.

س ۸۸: آخرین خلیفه بنی‌امیه کیست؟

ج: آخرین خلیفه بنی‌امیه مروان ملقب به حمار است که مغلوب سقّاح گردید و خلافت از این طایفه منتقل به بنی‌عباس شد.

س ۸۹: مدت خلافت بنی‌امیه چقدر است؟

ج: مدت خلافت بنی‌امیه تقریباً نود سال می‌باشد.

س ۹۰: مقرّ خلافت آنها کجا بوده است؟

ج: مقرّ خلافت بنی‌امیه در دمشق بوده است.

س ۹۱: سبب انتقال خلافت به بنی‌عباس چه بود؟

ج: سبب عمده آن بی‌میلی مردم به آن طایفه، و ظلم و بدرفتاری آنها نسبت به مسلمین است.

فصل سیم: بنی عباس

س ۹۲: سقاح کیست؟

ج: یکی از پسرعموهای پیغمبر (ص) و کسی است که خلافت را از میان طایفه امیه خارج نمود.

معروف‌تر^۱ و بزرگ‌ترین خلفای عباسی هارون الرشید است که عظیمت این طایفه به واسطه او می‌باشد.

س ۹۳: کارهای هارون الرشید چیست؟

ج: هارون الرشید خیلی به دولت ایران خدمت کرد. چندین دفعه با رومی‌ها و یونانی‌ها جنگ نمود و از آنها خراج گرفت، و ترویج علوم و صنایع در مملکت ایران کرد.

س ۹۴: پس از هارون الرشید کی خلیفه شد؟

ج: چون هارون الرشید بمرد، خلافت به مأمون پسرش رسید^۲ و او نیز از روی سرمشق پدرش کار می‌کرد و مدارس عدیده نیز بنا نمود.

س ۹۵: وضع حکومت خلفای عباسی چگونه بود؟

ج: خلفای عباسی چندان استقلالی نداشتند، و در زمان آنها بعضی فتوحات مسلمین از دست رفت و بعضی نیز به شورش برخاستند و خلفای آخر عباسی به طور ضعف و ذلت خلافت می‌کردند.

س ۹۶: مدت خلافت بنی عباس چقدر است؟

ج: خلافت بنی عباس تقریباً سیصد سال طول کشید.^۳

۱. این مورد سؤال ندارد.

۲. دوره برادرش امین را حذف کرده است.

۳. خلافت عباسیان از ۱۳۲-۶۵۶ بود، یعنی ۵۲۴ سال.

س ۹۷: در زمان کدام خلیفه این طایفه منقرض گردید؟

ج: آخرین خلیفه عباسی ملقب به مستعصم بوده است که هلاکوخان مغول او را کشت، و دیگر آدم لایقی از این طایفه باقی نماند که ادعای خلافت نماید.

س ۹۷: مقرر خلافت این طایفه کجا بوده است؟

ج: مقرر خلافت بنی عباس در بغداد بوده است که هلاکوخان پس از غلبه بر خلیفه، آنجا را خراب نمود.

فصل چهارم: صفاریان

س ۹۸: مؤسس این سلسله چه نام دارد؟

ج: شخصی که این سلسله را تشکیل داد، موسوم به یعقوب پسر لیث صفاری [است].

س ۹۹: این سلسله را چرا صفاری گویند؟

ج: چون پدر یعقوب صنعت صفاری (رویگری) داشت، به واسطه او این سلسله به صفاریان معروف است.

س ۱۰۰: ابتدا یعقوب در کجا حکومت می کرد؟

ج: یعقوب ابتدا از سیستان و فارس و خراسان را تصرف نمود، و در همان بلاد مشغول حکومت شد.

س ۱۰۱: یعقوب با بنی عباس هم جنگ نمود؟

ج: بلی با معتمد خلیفه عباسی خواست مقاومت کند، از عهده برنیامد و شکست خورد.

س ۱۰۲: جانشین یعقوب کیست؟

ج: پس از یعقوب برادرش عمرو جانشین او شد؛ ولی عمرو مطیع خلیفه عباسی بود.

س ۱۰۳: شرح حال خلف بن احمد را بیان کنید.

ج: خلف بن احمد آخرین حکمران صفاری است، و آدم با سخاوت و کرمی بوده است.

س ۱۰۴: سبب انقراض صفاریان کیست؟

ج: سبب انقراض صفاریان سلطان محمود غزنوی است که خلف بن احمد را مغلوب نموده این سلسله را به انتها رسانید.

س ۱۰۵: مدت حکومت صفاریان چقدر است؟

ج: صفاریان تقریباً چهل سال حکومت کرده‌اند.

س ۱۰۶: مقرّ حکومت صفاریان کجا بوده؟

ج: مقرّ حکومت صفاریان در سیستان می‌باشد.

فصل پنجم: سامانیان

س ۱۰۷: مؤسس سلسله سامانیان کیست؟

ج: مؤسس سلسله سامانیان اسماعیل سامانی است که شخص کافی و عاقلی بوده است.

س ۱۰۸: نوح که بوده و کارهای عمده او چیست؟

ج: نوح از نواده اسماعیل و از پادشاهان خوب این سلسله محسوب می‌شود و کارهای عمده او دفع سرکشان و زدو خورد با رکن الدوله دیلمی است.

س ۱۰۹: از منصور چه می‌دانید؟

ج: منصور یکی از پادشاهان سامانی است و منصور با رکن الدوله دیلمی جنگی کرد و چون غالب گشت، خراجی هم از او گرفت.

س ۱۱۰: آخرین پادشاه سامانی کیست؟

ج: آخرین پادشاه سامانی عبدالملک دویم می‌باشد که سلطان محمود غزنوی او را مغلوب و اسیر نمود.

س ۱۱۱: مدت پادشاهی سامانیان چقدر است؟

ج: مدت پادشاهی سامانیان تقریباً صد سال می باشد.

س ۱۱۲: پایتخت آنها کجا بوده است؟

ج: پایتخت سلاطین سامانی در بخارا می باشد.

فصل ششم: غزنویان

س ۱۱۳: این سلسله را چرا غزنوی گویند؟

ج: این سلسله را به آن واسطه غزنوی گویند که ابتدا در غزنین حکومت داشته اند.

س ۱۱۴: غزنین کجا واقع است؟

ج: غزنین از شهرهای معتبر ایران بوده است و حالیه جزو افغانستان محسوب می شود.

س ۱۱۵: البتکین کیست؟

ج: البتکین مؤسس سلسله غزنویان می باشد که بر منصور پادشاه سامانی غالب گشت و شهر غزنین را تصرف نمود.

س ۱۱۶: شرح حال سبکتکین را بیان کنید؟

ج: سبکتکین جانشین البتکین و اول پادشاه غزنویان می باشد و پادشاه عادل و کریمی بوده است و خود را از درجات پست به مقام عالی رسانید.

س ۱۱۷: سلطان محمود کیست؟

ج: سلطان محمود پسر سبکتکین و بزرگترین پادشاهان غزنوی می باشد.

س ۱۱۸: کدام شاعر معروف در عصر این سلطان بوده؟

ج: شاعر معروف که در عصر سلطان محمود بوده، موسوم است به فردوسی که کتاب شاهنامه را به نظم درآورده.

س ۱۱۹: جانشین سلطان محمود کیست؟

ج: جانشین سلطان محمود پسرش سلطان مسعود است که تقریباً آخرین سلطان این سلسله محسوب می‌گردد.

س ۱۲۰: بعد از سلطان مسعود کی به پادشاهی رسید؟

ج: بعد از سلطان مسعود، محمد برادرش مدت کمی پادشاهی کرد و عاقبت نیز به دست برادرزاده خویش کشته شد.

س ۱۲۱: مدت سلطنت این سلسله در ایران چقدر است؟

ج: غزنویان تقریباً هشتاد سال در ایران سلطنت کردند.

س ۱۲۲: پایتخت آنها کجا بوده است؟

ج: پایتخت غزنویان در غزنین می‌باشد.

فصل هفتم: دیالمه

س ۱۲۳: این سلسله را چرا دیالمه می‌گویند؟

ج: چون اولین کسی که از این سلسله به حکومت رسید، دیلمی بوده است، به این واسطه آنها را دیالمه می‌گویند (دیالمه جمع دیلم است).

س ۱۲۴: دیلم کجاست؟

ج: دیلم همان گیلان حالیه است که در قسمت شمالی ایران واقع است.

س ۱۲۵: اسم دیگر این سلسله کدام است؟

ج: این سلسله را به ملاحظه آنکه مؤسس آن بویه نام داشته است، آل بویه هم می‌گویند.

۱. این تعبیر کاملاً با تسامح نوشته شده و نباید جدی گرفت.

س ۱۲۶: عمادالدوله کیست؟

ج: عمادالدوله اولین سلطان این سلسله است، و با مردم به طور خوبی و خوشی رفتار می‌کرد، و به این واسطه مردم هم میل زیادی به او پیدا کردند و با او همراه بودند.

س ۱۲۷: عمادالدوله ابتدا در کجا حکومت می‌کرد؟

ج: عمادالدوله ابتدا در فارس حکومت داشت، کم‌کم سایر بلاد را هم تصرف نمود.

س ۱۲۸: برادر او چه نام دارد و کارهای او چیست؟

ج: برادر عمادالدوله، ملقب به رکن‌الدوله می‌باشد و چندین سال با پادشاهان سامانی جنگ کرد و عراق را گرفت.

س ۱۲۹: بزرگ‌ترین پادشاهان این سلسله کیست؟

ج: چون عمادالدوله اولادی نداشت، برادرزاده خود عضدالدوله را جانشین خود قرار داد که او بزرگ‌ترین پادشاه این سلسله است.

س ۱۳۰: وضع حکومت عضدالدوله چگونه بوده است؟

ج: عضدالدوله پادشاهی عادل بوده و با رعیت به طور مهربانی رفتار می‌کرد، و عمارات و ابنیه زیاد ساخته و ترویج علوم و صنایع در مملکت کرده است.

س ۱۳۱: شرح حال فخرالدوله را بیان کنید.

ج: فخرالدوله برادر کوچک عضدالدوله است و مدتی با برادر بزرگ خود زدوخورد نمود، و کاری از پیش نبرد تا آنکه عضدالدوله مرد، آن وقت بی‌مانع پادشاهی یافت.

س ۱۳۲: سبب انقراض غزنویان^۱ چیست؟

ج: سبب انقراض این سلسله یکی نفاق بین خودشان بود و دیگر ظهور سلجوقیان است که تازه استقلال و رونقی پیدا کرده بودند.

۱. بر اساس قاعده باید به جای «غزنویان»، «آل بویه» باشد.

س ۱۳۳: مدت سلطنت آنها چقدر است؟

ج: سلاطین غزنوی^۱ تقریباً صد و بیست سال پادشاهی کردند.

فصل هشتم: سلجوقیان

س ۱۳۶: اوّل سلطان سلجوقی چه نام داشت؟

ج: اول سلطان سلجوقی موسوم است به طغرل بیگ که مؤسس این سلسله است.

س ۱۳۷: چه آثار معروفی از او در ایران باقی است؟

ج: از آثار طغرل بیگ برجی است که در خاک ری نزدیک حضرت عبدالعظیم علیه السلام باقی است.^۲

س ۱۳۸: آلب ارسلان کیست؟

ج: آلب ارسلان برادرزاده طغرل بیگ و جانشین او می باشد و از پادشاهان بزرگ محسوب می شود.

س ۱۳۹: وزیر معروف او چه نام دارد؟

ج: وزیر معروف آلب ارسلان ملقب به خواجه نظام الملک می باشد.

س ۱۴۰: جانشین آلب ارسلان کیست و چطور سلطنت کرده است؟

ج: چون آلب ارسلان بمرّد، پسرش موسوم به جلال الدین ملکشاه به جای او نشست و در زمان او دولت سلاجقه به اوج سربلندی و ترقی رسید و شخصاً هم خوب آدمی بوده و با رعایا نیک رفتاری می کرد.

س ۱۴۱: بعد از ملکشاه کی به سلطنت رسید؟

ج: بعد از ملکشاه برای سلطنت بین پسران او جنگ و جدال واقع شد و هر یک مدت کمی پادشاهی کردند.

۱. در اینجا نیز باید «آل بویه» باشد. قبلاً نوشته بود که غزنویان هشتاد سال حکومت کردند.

۲. منابع برج را از آثار طغرل سوم می دانند.

س ۱۴۲: ملکشاه چند پسر داشت و اسم آنها چیست؟

ملکشاه چهار پسر داشت که موسوم بودند به برکیارق که ولیعهد بود، و سلطان محمد، و سلطان سنجر و سلطان محمود.

س ۱۴۳: آخرین پادشاه سلجوقی چه نام دارد؟

ج: آخرین پادشاه سلجوقی موسوم به طغرل سوم است که سلطنت سلجوقیان با این سلطان ختم می‌شود؟

س ۱۴۴: سبب انقراض دولت سلجوقی چیست؟

ج: سبب انقراض دولت سلجوقی، ظهور سلاطین خوارزمی می‌باشد که این سلسله را از سلطنت محروم کردند.

س ۱۴۵: مدت سلطنت سلجوقیان چقدر است؟

ج: مدت سلطنت سلجوقیان تقریباً صد و پنجاه سال بوده است.

س ۱۴۶: پایتخت آنها در کجا بوده است؟

ج: پایتخت سلاطین سلجوقی در ری و همدان و اصفهان بوده است.

فصل دهم: خوارزمشاهیان و اتابکان

س ۱۴۷: وجه تسمیه این سلسله چیست؟

ج: چون این سلسله ابتدائاً در خوارزم حکومت داشتند، به آن واسطه موسوم به خوارزمشاهیان گردیده‌اند.

س ۱۴۸: از سلاطین بزرگ این سلسله که را می‌شناسید؟

ج: یکی از سلاطین بزرگ این سلسله موسوم است به علاءالدین تکش که با طغرل سوم آخرین پادشاه سلجوقی جنگ کرد و او را مغلوب و دولت سلجوقی را منقرض نمود.

س ۱۴۹: دیگر از سلاطین معروف این سلسله کیست؟

ج: یکی دیگر از سلاطین معروف این سلسله، سلطان محمد پسر علاءالدین می باشد که فتوحات زیاد نمود و عاقبت گرفتار حمله چنگیزخان مغول گردید، و نتوانست با او مقاومت نماید.

س ۱۵۰: آخرین سلطان خوارزمشاهی چه نام دارد؟

ج: آخرین سلطان خوارزمشاهی موسوم به سلطان جلال الدین شاه است که مکرراً با چنگیزخان زدوخورد نمود و عاقبت نیز مغلوب و مجبور به فرار گردید.

س ۱۵۱: مدت سلطنت خوارزمشاهیان چقدر بوده است؟

ج: سلاطین خوارزمشاهی تقریباً صد و چهل سال سلطنت کرده اند.

س ۱۵۲: معنی لفظ اتابک چیست؟

ج: اتابک به معنی پدر بزرگ می باشد.

س ۱۵۳: اتابکان چند طایفه اند؟

ج: اتابکان دو طایفه بوده اند: اتابکان آذربایجان و اتابکان فارس، یعنی طایفه اول در آذربایجان حکومت داشتند، و طایفه دومی در فارس ریاست می کردند.

س ۱۵۴: اتابکان آذربایجان چند نفر بوده و مدت حکومت آنها چقدر بوده است؟

ج: اتابکان آذربایجان شش نفر بوده اند و مدت حکومت آنها نیز تقریباً هفتاد سال می باشد.

س ۱۵۵: از اتابکان معروف آذربایجان که را می شناسید؟

ج: بزرگ ترین اتابکان آذربایجان موسوم است به قزل ارسلان.

س ۱۵۶: اتابکان فارس چند نفر بوده اند؟

ج: اتابکان فارس نه نفر می باشند.

س ۱۵۷: معروف‌ترین اتابکان فارس کیست؟

ج: معروف‌ترین اتابکان فارس سعد بن زنگی است که شیخ سعدی علیه الرحمه با او هم‌عصر بوده است.

س ۱۵۸: شیخ سعدی کیست؟

ج: شیخ سعدی یکی از شعرای بزرگ می‌باشد که کتاب گلستان و اشعار او معروف و همه می‌شناسیم.

کتاب سیم: تاریخ جدید

فصل اول: چنگیزیان

س ۱۵۹: چنگیزخان کیست و کجایی بوده؟

ج: چنگیزخان یکی از رؤسای طوایف مغول می‌باشد که به ایران آمد و چندین دفعه با سلطان محمد سلجوقی و پسرش سلطان جلال‌الدین جنگ کرد و سلطان ایران را شکست داد و دولت ایران را به تصرف خود درآورد.

س ۱۶۰: مغول در کجا سکنا داشته؟

ج: مغول قومی بودند که تقریباً در مشرق ایران و مرکز خاک آسیا متمکن بوده و جایی را که در آنجا سکنا داشته‌اند مغولستان گویند.

س ۱۶۱: پس از مرگ چنگیزخان فتوحات او چه شد؟

ج: چون چنگیزخان بمرد، ممالکی را که فتح کرده بود بین پسرانش تقسیم کرد.

س ۱۶۲: سلطنت ایران به کدام پسر رسید؟

ج: سلطنت ایران به هلاکوخان^۱ واگذار شد و او نیز بغداد را فتح کرد و دولت عباسی را منقرض ساخت.

۱. هلاکوخان نوه چنگیز است.

س ۱۶۳: سلطان محمد خداپنده کیست؟

ج: یکی از سلاطین بزرگ چنگیزی سلطان محمد خداپنده است که هم مسلمان بود و هم با مردم به خوبی سلوک می کرد.

س ۱۶۴: سلطان محمد خداپنده چه بنایی در ایران ساخته؟

ج: سلطان محمد شهر سلطانیه را در ایران بنا کرده است.

س ۱۶۵: مدت سلطنت چنگیزیان چقدر بوده است؟

ج: مدت سلطنت چنگیزیان تقریباً صد سال بوده است.

س ۱۶۶: پایتخت چنگیزیان کجا بوده است؟

ج: پایتخت سلاطین چنگیزی گاهی در مراغه و زمانی در شهر سلطانیه بوده است.

فصل دوم: تیموریان

س ۱۶۷: امیر تیمور کیست؟

ج: امیر تیمور یکی از فاتحین بزرگ محسوب می شود، و ابتدا در یکی از شهرهای ترکستان حکومت داشت، و چون خیالات عالی در سر داشت، به ایران آمد و پس از مدتی زدو خورد با چنگیزیان عاقبت غالب گشت و مملکت ما را تصرف نمود.

س ۱۶۸: امیر تیمور چطور آدمی بوده است؟

ج: امیر تیمور آدمی خونریز بوده و نسبش نیز به سلاطین مغول می رسد.

س ۱۶۹: بعد از امیر تیمور کی جانشین او شد؟

ج: چون امیر تیمور بمرد، پسرش موسوم به میرزا شاهرخ جانشین او گردید و او برعکس پدرش آدمی صلح طلب بود، و در رفاه و آسودگی رعایا خیلی جدّ و جهد داشت.

س ۱۷۰: الغ بیگ کیست؟

ج: الغ بیگ پسر میرزا شاهرخ و آدمی عالم و بافضل بود و به معاشرت علما میل زیاد داشت و عاقبت به دست پسرش که بر او یاغی شده بود، به قتل رسید.

س ۱۷۱: مدت سلطنت تیموریان چقدر بوده است؟

ج: تیموریان تقریباً صد و پنجاه سال حکومت کردند، لکن سلطنت آنها چندین رونقی نداشت.

فصل سیم: صفویه

س ۱۷۲: مؤسس سلسله صفویه کست؟

ج: شخصی که مؤسس این سلسله صفویه بوده، موسوم است به شاه اسماعیل.

س ۱۷۳: شاه اسماعیل چه جنگ معروفی کرده؟

ج: شاه اسماعیل جنگ بزرگی با دولت عثمانی در ناحیه چالدران کرد و در آن جنگ شکست خورد.

س ۱۷۴: چالدران کجا واقع است؟

ج: چالدران یکی از بلاد آذربایجان و جنگ چالدران یکی از جنگ‌های بزرگ ایران است.

س ۱۷۵: جانشین شاه اسماعیل کیست؟

ج: جانشین شاه اسماعیل پسرش موسوم به شاه طهماسب است که یکی از سلاطین معروف این سلسله محسوب می‌شود.

س ۱۷۶: شرح حال شاه عباس کبیر را بیان کنید؟

ج: شاه عباس کبیر پسر دویمی شاه طهماسب^۱ می‌باشد که در زمان سلطنت این سلطان دولت ایران به منتها درجه ترقی رسید و بناهای زیاد در ایران ساخته است.

س ۱۷۷: شاه عباس کجا را پایتخت قرار داد؟

ج: شاه عباس شهر اصفهان را مقرر سلطنت و پایتخت خود قرار داد.

۱. شاه عباس اول فرزند محمد خدا بنده صفوی - فرزند طهماسب اول - است.

س ۱۷۸: شاه صفی کیست؟

ج: پس از شاه عباس کبیر یک نفر از خانواده او^۱ موسوم به شاه صفی به پادشاهی رسید.

س ۱۷۹: جانشین شاه [صفی] که بوده است؟

ج: شاه صفی در زمان حیات خود سلطنت را به پسرش شاه عباس ثانی واگذار نمود، [؟] و واقعه مهم زمان سلطنت او [شاه عباس دوم] فتح قندهار می باشد.

س ۱۸۰: بعد از شاه عباس [ثانی] کی به پادشاهی رسید؟

ج: چون شاه عباس بمرد، پسرش موسوم به شاه سلیمان به سلطنت رسید.

س ۱۸۱: شرح حال شاه سلطان حسین را بیان کنید؟

ج: شاه سلطان حسین پسر شاه سلیمان می باشد و آدم بی عرضه و بی کفایت بوده است.

س ۱۸۲: نتیجه بی عرضگی و بی کفایتی او چیست؟

ج: نتیجه بی عرضگی و بی کفایتی شاه سلطان حسین، سبب ضعف و انقراض دولت صفویه گردید.

س ۱۸۳: دولت صفویه را منقرض کرد؟

شخصی که دولت صفویه را منقرض نمود، محمود نام یکی از بزرگان افغانه بود که با قشونی به ایران آمد و شهر اصفهان را محاصره کرد. شاه سلطان حسین، هم تسلیم شد و هم سلطنت خویش را به محمود واگذار کرد.

س ۱۸۴: شاه طهماسب کیست؟

ج: شاه طهماسب پسر همان شاه سلطان حسین است و در زمانی که پدرش تسلیم شد، به مازندران رفت و از قاجاریه کمک طلبید که سلطنت را از چنگ محمود بیرون آورد و آنها نیز با او همراهی کردند.

۱. شاه صفی، نوه شاه عباس اول است.

س ۱۸۵: عاقبت شاه طهماسب را بیان کنید.

ج: شاه طهماسب در اواخر از سلطنت معزول گردید و پسر او که صغیر بود، به پادشاهی معین کردند.

س ۱۸۶: کی سبب عزل شاه طهماسب گردید؟

ج: سبب عزل شاه طهماسب شخصی است که نادرقلی نام داشت که چون خیال سلطنت در سر داشت، لهذا اسباب عزل او را فراهم نمود و خود نایب السلطنه او شد و بعد به پادشاهی رسید.

س ۱۸۷: نادرقلی کیست و چطور آدمی بوده؟

ج: نادرقلی نسبی عالی ندارد، ولی شخصاً آدم باکفایتی بوده است و ابتدا در خدمت شاه طهماسب بود و فتوحات نمایان کرده.

س ۱۸۸: نادرقلی از چه طایفه بوده است؟

ج: نادرقلی از طایفه افشار است.

س ۱۸۹: بعد از عزل شاه طهماسب کی به پادشاهی رسید؟

ج: پس از عزل شاه طهماسب، پسر کوچک او که اسماً پادشاه بود و معناً سلطنت با نادرقلی بود، ولی بعد از یکی، دو-سه سال خود نادرقلی مستقلاً سلطنت یافت و یکی از سلاطین بزرگ ایران محسوب می شود.

س ۱۹۰: فتح بزرگ نادرشاه کدام است؟

ج: نادرشاه در جنگی که با پادشاه هندوستان نمود، فتح بزرگی نصیب او گشت و پادشاه هند را مغلوب ساخت، و غنیمت زیاد همراه خود آورد.

س ۱۹۱: کریم خان کیست و کجایی بوده؟

ج: کریم خان یکی از پادشاهان ایران و از طایفه زندیه است و آدم خوب و نیک نفسی بوده و با رعایا به طور عدالت رفتار می کرد.

س ۱۹۲: مدت سلطنت صفویه چقدر بوده است؟

ج: صفویه تقریباً دو بیست و سی سال سلطنت کردند.

کتاب چهارم: تاریخ معاصر

فصل اول: قاجاریه

س ۱۹۳: تاریخ معاصر از چه زمان شروع می‌شود؟

ج: تاریخ معاصر از ابتدای سلطنت قاجاریه شروع می‌شود.

س ۱۹۴: قاجاریه از چه طایفه هستند؟

ج: قاجاریه طایفه ترک می‌باشند که ابتدا در استرآباد سکنا داشتند، و پس از آنکه در استرآباد استحکام و استقلالی پیدا کردند، درصدد سلطنت برآمدند.

س ۱۹۵: اول پادشاه قاجاریه چه نام دارد؟

ج: اول پادشاه این سلسله موسوم است به آقامحمدشاه که مدتی با طایفه زندیه زدوخورد نمود تا آنکه استقلال کلی یافت.

س ۱۹۶: آقامحمدشاه کجا را پایتخت قرار داد؟

ج: آقامحمدشاه چون به پادشاهی رسید، طهران را که حالیه هم پایتخت می‌باشد مقر سلطنت خود قرار داد.

س ۱۹۷: وضع سلطنت آقامحمدشاه چطور بوده است؟

ج: اوقات سلطنت آقامحمدشاه تمام صرف زدوخورد و به دفع سرکشان و مطیع نمودن بعضی شهرها صرف شده است.

س ۱۹۸: پس از آقامحمدشاه سلطنت به کی رسید؟

ج: چون آقامحمدشاه اولادی نداشت و مقطوع‌النسل (یعنی خواجه) بود، سلطنت به برادرزاده او فتحعلی شاه رسید.

س ۱۹۹: وقایع عمده سلطنت فتحعلی شاه را بیان نمایید.

ج: واقعه مهم زمان سلطنت فتحعلی شاه جنگ و نزاع دولت ایران است با دولت روسیه که چندین دفعه واقع شد و نتیجه بدی برای ما بخشید.

س ۲۰۰: نتیجه بدی که از آن جنگ حاصل شد چیست؟

ج: نتیجه بدی که از جنگ دولت روس با دولت ایران حاصل شد، عهدنامه‌ای است که موسوم به عهدنامه ترکمن‌چای می‌باشد.

س ۲۰۱: شرایط عمده عهدنامه ترکمن‌چای چیست؟

ج: به موجب عهدنامه ترکمن‌چای بعضی ولایات شمالی غربی ایران از قبیل ایروان و نخجوان به دولت روس واگذار شد. به علاوه ده کرور پول نقد هم به عنوان وجه الخساره به دولت روس داده شد.

س ۲۰۲: ترکمن‌چای کجا واقع است؟

ج: ترکمن‌چای یکی از بلاد آذربایجان است و در مشرق آن خاک واقع گردیده است.

س ۲۰۳: جانشین فتحعلی شاه کیست؟

ج: پس از فتحعلی شاه نوه او محمدشاه به پادشاهی رسید.

س ۲۰۴: حاجی میرزا آقاسی کیست؟

ج: حاجی میرزا آقاسی صدراعظم و وزیر محمدشاه می‌باشد.

س ۲۰۵: بعد از محمدشاه کی به سلطنت رسید؟

ج: بعد از محمدشاه، ناصرالدین شاه که ولی عهد و جانشین او بود و در این موقع فرمانفرمایی آذربایجان داشت، به طهران آمد و به تخت سلطنت جلوس کرد.

س ۲۰۶: میرزاتقی خان کیست و چطور آدمی بوده؟

ج: میرزاتقی خان وزیر و صدراعظم ناصرالدین شاه بوده است و آدم باکفایت و قابلیت بوده و امور مملکت ایران را که تا آن زمان ترتیب صحیحی نداشت، در تحت نظم آورد.

س ۲۰۷: پس از میرزاتقی خان وزارت به کی رسید؟

ج: بعد از میرزاتقی خان، میرزا آقاخان نوری به وزارت رسید؛ ولی کفایت و استعداد میرزاتقی خان را او نداشت.

س ۲۰۸: از وقایع مهم سلطنت ناصرالدین شاه چه می دانید؟

ج: یکی از وقایع عمده سلطنت ناصرالدین شاه محاصره هرات است که به سرداری و سرکردگی شاهزاده حسام السلطنه انجام یافت.

س ۲۰۹: حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله کیست؟

ج: بعد از میرزا آقاخان، صدارت به حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله رسید و او آدم خوش طینت و نیکی بوده است.

س ۲۱۰: چه بنای معروفی از او باقی است؟

ج: مسجد سپهسالار و مجلس شورای ملی که امروز وکلای ما در آن جمع می شوند، یکی از بناهای آن مرحوم می باشد.

س ۲۱۱: بعد از حاجی میرزا حسین خان کی وزارت یافت؟

ج: پس از حاجی میرزا حسین خان وزارت به میرزا علی اصغر خان امین السلطان رسید و مدت ها به صدارت باقی بود، ولی خدمتی به ایران ننمود.

س ۲۱۲: وضع ایران در دوره سلطنت ناصرالدین شاه چگونه بوده است؟

ج: در زمان سلطنت ناصرالدین شاه دولت ایران رو به ترقی گذاشت، و بعضی از علوم و صنایع و اختراعات جدید از قبیل تلگراف و تلفن و بلورسازی و فشنگ ریزی و غیره در ایران معمول گردید و ادارات به سبک اروپا ترتیب داده شد و مدرسه دارالفنون نیز یکی از بناهای ناصرالدین شاه می باشد.

س ۲۱۳: مدت سلطنت ناصرالدین شاه چقدر بوده و کی او را به قتل رسانید؟

ج: ناصرالدین شاه تقریباً پنجاه سال سلطنت کرد، و میرزا رضا نامی کرمانی او را به قتل رساند.

س ۲۱۴: بعد از ناصرالدین شاه کی به سلطنت رسید؟

ج: پس از کشته شدن ناصرالدین شاه مرحوم مظفرالدین شاه که ولی عهد و وارث تاج و تخت بود سلطنت یافت.

س ۲۱۵: مظفرالدین شاه چطور پادشاهی بوده است؟

ج: مرحوم مظفرالدین شاه پادشاهی رحیم دل و رعیت دوست بود و در دوره سلطنت او مدارس عدیده احداث گردید و چون مرحوم مظفرالدین شاه خیلی مایل به ترقی و آبادی مملکت و رفاهیت رعایای خویش بود، لهذا مشروطیت را به اهل ایران اعطا نمود.

س ۲۱۶: میرزا علی خان امین الدوله کیست؟

ج: پس از عزل میرزا علی اصغر خان امین السلطان، مرحوم مظفرالدین شاه صدارت را به میرزا علی خان امین الدوله واگذار کرد و او شخص عالم و فهیمی بود و می خواست خدمت‌ها به ایران نماید، لکن عمرش کفاف نداد و در همان اوقات درگذشت.

س ۲۱۷: صدارت عین الدوله چطور بوده است؟

ج: عین الدوله صدارت خوبی ننمود و با ملت به طور بی عدالتی و ظلم رفتار می کرد. بنابراین به زور ملت از صدارت معزول گردید.

س ۲۱۸: پس از عین الدوله کی صدارت یافت؟

ج: بعد از عین الدوله، مظفرالدین شاه صدارت را به میرزا نصرالله خان مشیرالدوله واگذار نمود.

س ۲۱۹: میرزا نصرالله خان مشیرالدوله چطور آدمی بود؟

ج: میرزا نصرالله خان مشیرالدوله آدم نیک نفس و خیرخواه ملت و دولت بود و در مدت صدارت خود نیز کمال همراهی با ملت را نمود.

س ۲۲۰: مشروطیت را کی به ما داد؟

ج: دستخط مشروطیت را مرحوم مظفرالدین شاه دو روز قبل از آنکه به رحمت ایزدی رود، به ملت ایران اعطا نمود و نام نیکی از خویش در صفحه تاریخ باقی گذاشت.

س ۲۲۱: مشروطیت چیست؟

ج: غرض از مشروطیت، قانونی است که در مملکت گذارده می شود و برای آنکه به مردم ظلم و تعدی نشود، از روی همان قانون رفتار می کنند.

س ۲۲۲: قانون را کی وضع می کند؟

ج: قانون را وکلای نمایندگان ملت وضع می نمایند.

س ۲۲۳: وکیل را برای چه معین می کنند؟

ج: وکیل را ملت برای آن معین می نماید که در امورات مملکتی رسیدگی نموده و حافظ قانون اساسی باشند.

س ۲۲۴: بعد از مظفردین شاه سلطنت به کی رسید؟

ج: چون مظفردین شاه به رحمت ایزدی پیوست، محمدعلی میرزا ولیعهد که در این موقع نیز در پایتخت حاضر بود، به تخت سلطنت جلوس نمود.

س ۲۲۵: در ابتدای سلطنت محمدعلی میرزا کی صدارت می نمود؟

ج: در اوایل سلطنت محمدعلی میرزا صدارت با مشیرالدوله بود. بعد از او میرزا علی اصغر خان امین السلطان مجدداً وزارت یافت.

س ۲۲۶: سلطنت محمدعلی میرزا چطور بوده است؟

ج: محمدعلی میرزا با ملت، خوش رفتاری نمی کرد و با ترتیب مشروطیت همراه نبود و عاقبت نیز اسباب تخریب مجلس را فراهم نمود.

س ۲۲۷: به چه شکل محمدعلی میرزا مجلس را متفصل نمود؟

ج: محمدعلی میرزا به تحریک و همدستی چند نفر از طهران خارج شده و به باغ شاه رفت و در آنجا اسباب و تهیه این کار را فراهم نمود.

س ۲۲۸: در چه ماهی مجلس را منفصل کرد و خراب نمود؟

ج: در روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ مجلس را به توپ بست و پس از چند ساعت دفاع ملی بر ملت غالب گشت و آن مکان مقدس را ویران و خراب کرد.

س ۲۲۹: به غیر از خرابی مجلس اقدام دیگری نیز نمود؟

ج: بلی بسیاری از علما و رؤسای ملت را دستگیر نمود، و بعضی را به قتل رسانید و مدت چند روز امنیت به کلی از مردم سلب گردیده، و حکومت شهر نیز به حالت نظامی بود.

بعون الله تعالی این تاریخ مقدماتی اختتام پذیرفت و امید است که مطبوع طبع بزرگان و پسنندیده خاطر دانشمندان واقع شد.

جانی محمدحسین بن محمدکریم مترجم وزارت جلیله امور خارجه به تاریخ بیست و هفتم شهر ذی‌القعده سنه هزار و بیست و هفت هجری.

کتابه ملک الخطاطین ۱۳۲۷